



نهضت شیعیان  
در  
انقلاب اسلامی عراق

نوشته  
عبدالله فهد نفیسی

بگردان:  
کاظم چایچیان



تاریخ و سیرت ائمه اطهار علیهم السلام

تاریخ  
عراق  
۹  
۱۰  
۱۱



بها: ۳۶۰ ریال

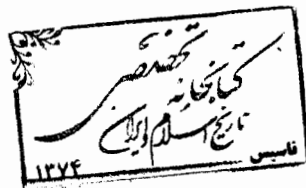
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بیاد شادروان فقید سعید  
حاج شیخ محمد علی حکمت

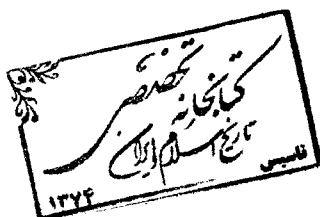
کتابخانه تخصصی  
تاریخ اسلام و ایران  
۱۳۷۴



نهضت شیعیان در انقلاب اسلامی عراق







# فہضت شیعیان در انقلاب اسلامی عراق

نوشتہ  
عبداللہ فہد نفیسی

برگردان  
کاظم چایچیان



مؤسسہ انتشارات امیرکبیر  
تہران ۱۳۶۴





نقیسی، عبدالله فهد  
نهضت شیعیان در انقلاب اسلامی عراق  
برگردان: کاظم چایچیان  
چاپ اول: ۱۳۶۴  
چاپ و صحافی: چایخانه سپهر، تهران  
تیراژ: ۴۴۰۰ نسخه  
حق چاپ محفوظ است

## فهرست

۹	اشاره..
۱۱	پیشگفتار

### بخش اول

۱۹	فصل یکم: عرف اعراف برای حل اختلافات میان عشایر شیعه جنوب عراق
۳۱	فصل دوم: نجف اشرف: مرکز سیاسی فرهنگی تشیع در عراق
۵۳	فصل سوم: شیوه سیاست شیعیان عراق

### بخش دوم

۶۵	فصل یکم: مقاومت مسلحانه شیعیان در برابر تهاجم انگلستان (۱۹۱۴-۱۹۱۸)
۹۵	فصل دوم: نقش شیعیان در رفراندوم عمومی ۱۹۱۸-۱۹۱۹
۱۱۵	فصل سوم: انقلاب ۱۹۲۰ اوج فعالیت سیاسی شیعیان
۱۴۶	فصل چهارم: مخالفت شیعیان با دولت موقت فیصل به تخت سلطنت عراق می‌نشیند

### بخش سوم

۱۷۱	فصل یکم: تشیع و سیاست انگلستان تجزیه و تحلیل، و ارزیابی.
۱۷۴	دوران بلاتکلیفی
۱۷۴	مشخص کردن مناطق نفوذ
۱۷۵	سیاست انگلستان در قبال مردم
۱۷۶	استمالت اعراب در جهت همکاری
۱۷۷	به اجرا در آوردن سیاست
۱۷۸	تناقضهای کشور عراق
۱۷۹	سیاست مربوط به کار و کارگران
۱۸۱	سیاست واردات

۱۸۲	سیاست انگلستان در قبال قبایل
۱۸۳	مشکل کشاورزی در استان منتفق
۱۸۴	روابط میان سیاستمداران و نظامیان
۱۸۵	اوضاع بعد از انقلاب
۱۸۶	سیاست انگلیسیها در قبال شیعیان

### پیوستها

۱۹۰	پیوست شماره «۱»: بیانیه ژنرال مود
۱۹۴	پیوست شماره «۲»: نامه سرآرنولد. ویلسن به مجتهد بزرگ
۱۹۶	پیوست شماره «۳»: نام گروهی از اهالی نجف که تبعید شدند
۱۹۸	پیوست شماره «۴»: بیانیه کربلا
۱۹۹	پیوست شماره «۵»: نامه مجتهد بزرگ به فیصل
۲۰۰	پیوست شماره «۶»: عریضه نمایندگان
۲۰۱	پیوست شماره «۷»: نامه مجتهد بزرگ به کارمند انگلیسی مسئول اسرای جنگ
۲۰۲	پیوست شماره «۸»: نامه مجتهد بزرگ به جانشین کمیسر عالی
۲۰۴	پیوست شماره «۹»: نامه شیوخ قبایل به عبدالله بن الحسین
۲۰۵	پیوست شماره «۱۰»: تشکیل شورای وزیران
۲۰۶	پیوست شماره «۱۱»: اعلامیه عفو عمومی
۲۰۸	پیوست شماره «۱۲»: دستوراتی که به شورای وزیران داده شد
۲۱۲	پیوست شماره «۱۳»: برکناری طالب النقیب از کابینه و تبعید وی
۲۱۴	پیوست شماره «۱۴»: نامه مزاحم الپاچه چی به شیخ خزعل
۲۱۵	پیوست شماره «۱۵»: نامه های نوری السعید و جعفر العسکری به شیخ خزعل
۲۱۶	پیوست شماره «۱۶»: تلگراف نخست وزیر به شریف حسین
۲۱۷	پیوست شماره «۱۷»: اعضای کابینه ملک فیصل اول
۲۱۸	پیوست شماره «۱۸»: نقشه ای از مراکز سکونت قبایل

## اشاره...

کتابی که بنظر خوانندگان می‌رسد، دریچه‌ای از نهضت عظیم شیعیان عراق و ستیزه‌جویی آنان را با اشغالگران خارجی و عوامل داخلی، پیش‌روی شما می‌گشاید، و به‌جزئیات انقلاب اسلامی این پیشتازان که شش‌دهه پیش منطقه‌ای وسیع از کشور عراق را فرا گرفت ولی با دسیسه‌ها و تجاوزهای انگلستان ناکام ماند، و همچنین نقشی که مراجع بزرگ تشیع در این انقلاب ایفا نمودند، اشاره می‌کند. نگارنده سعی داشته است تا در این باره، بیطرفانه قضاوت کند، ولی باز هم در بعضی قسمت‌ها به‌مواردی اشاره می‌کند که با توجه به‌نحوه برخورد، خوانندگان گرامی به غیر دقیق بودن آن پی می‌برند؛ از جمله، بر خلاف آنچه در پی خواهد آمد، شیعیان هیچ‌گاه فتوای مراجع مذهبی خود را نادیده نمی‌گیرند و اصول و شرایع مذهبی را بر عرف عشایری و سنت‌های قبیله‌ای خود ترجیح می‌دهند.

شیعیان عراق نیز مانند همه شیعیان جهان و طبق تعالیم تشیع، در برابر ظلم و ستم حکام تسلیم نشده‌اند و از سال‌ها پیش دست به یک نهضت عظیم اسلامی زده‌اند و تا به‌اسروز نیز از پای ننشسته‌اند.

در این کتاب، ضمن آگاهی از رویدادهای زمینه‌ساز انقلاب اسلامی عراق، بخصوص موقعیت حساس شهر نجف و عوامل ناکامی این انقلاب، از قوانین و سنت‌هایی که بر فرهنگ و تفکر جامعه تشیع آن کشور حاکم است، مطلع می‌شویم.

**کاظم چایچیان**



## بیشگفتار

نقشی که مذهب تشیع و شیعیان در پیشرفت سیاسی عراق نوین ایفا کردند، صفحه درخشانی از تاریخ سیاسی این کشور را رقم می‌زند. اهمیت آن از این جهت است که این نقش در نخستین روزهای پایه‌گذاری کشور نوین عراق جلوه‌گری نمود. و چون شیعیان عراق (علی‌رغم کثرت عدد) تحت ستم بودند، لذا ادبا و علمای آن در عراق توجهی به بررسی این جنبه نکرده و تألیفاتی از آنها در این زمینه انتشار نیافت. سوای معدودی از آنها که بخشهایی از این موضوع را بطور پنهانی و با ایما و اشاره به بررسی گرفتند؛ مبادا متهم به تمایلات و گرایشهای مذهبی شوند. بطور مثال نوشته‌هایی که به این بحث پرداخته‌اند عبارتند از: نوشته سیدجعفر باقرالمحبوبه در کتاب خود تحت عنوان گذشته و حال نجف، ۱۹۵۸ و نوشته عبدالرزاق الوهاب بنام کربلا در تاریخ، چاپ نجف، سال ۱۹۳۵ و نوشته عباس علی در کتاب «هبران انقلاب عراق»، چاپ بغداد، سال ۱۹۵۰. کتاب اخیر شرح حال سیدمحمد حسن صدر فرستاده مرجع بزرگ در روزهای انقلاب سال ۱۹۲۰ به‌استان دلیم بود. و بالاخره به کتاب الشاعر محمد باقر الشیبی تألیف عبدالرزاق الحللی اشاره می‌کنیم. محمد باقر الشیبی بعزت سرودن اشعار حماسی و انقلابی و نقش اصلی آن در قیام سال ۱۹۲۰، به‌شاعر انقلاب معروف شد. نوشته‌هایی که از آن یاد شد، بخشهای گوناگون نقشی را بررسی می‌کند که تشیع در پیشرفت سیاسی عراق نوین بکار برده است؛ ولی هیچیک از آنها بطور کامل این موضوع را تجزیه و تحلیل نکرده‌اند. لذا به خود می‌بالم که چنین فرصتی به‌من داده شد تا این موضوع

را بررسی کنم.

اولین بررسی خود را در این زمینه در تابستان ۱۹۶۸ انجام دادم؛ وقتی که در نجف اشرف افتخار ملاقات با مرحوم آیت... سید محسن حکیم، مرجع بزرگ را پیدا کردم؛ آن فقید صحبت کردند و به یاران خود دستور دادند تا هرگونه اطلاعاتی را که به آن نیاز دارم در اختیار من قرار دهند. از جمله کسانی که با ایشان ملاقات کردم و از این ملاقاتها اطلاعات مفیدی بدست آوردم عبارتند از: دکتر فاضل جمالی یکی از نخست وزیران اسبق، دکتر مهدی البصیر شاعر معروف و مؤلف چندین کتاب در بررسی دورانی که ما در آن بحث می کنیم و رایح العطیه، بزرگ قبیلۀ حمیدات در منطقۀ شامیه و یکی از فرستادگانی که در دوم ژوئن سال ۱۹۶۰ با ویلسن ملاقات کرد.

در انگلستان هم با سرهاول<sup>۱</sup> (خزانه دار بصره در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۱۸، فرماندار بغداد در سال ۱۹۱۸ و مدیر کل واردات بغداد در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۱۸) دیدار کردم. کما اینکه با سرلشکر لانگریگ<sup>۲</sup>، که در سالهای ۱۹۳۱-۱۹۱۸ در خدمت دولت عراق بود و در سالهای ۳۱-۱۹۲۷ مدیریت کل واردات را هم برعهده داشت، و علاوه بر آن از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۵۱ در شرکت نفت عراق کار می کرد، ملاقات کردم. اطلاعاتی هم بوسیله مکاتبه از ادسونز معاون وابسته سیاسی انگلستان در عراق در سال ۱۹۱۵ که در سال ۱۹۲۲ مستشار و بازرس اداری دولت عراق در کرکوک و سلیمانیه و در سال ۱۹۲۴ وابسته سیاسی در لشکرهای ارتش در کردستان بود، بدست آوردم. همین طور با سر وینگت<sup>۳</sup> که از سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ در عراق کار می کرد، و سربولارد<sup>۴</sup> کنسول انگلستان در بصره در سال ۱۹۱۴، مشاور غیر نظامی فرماندار نظامی بصره در سال ۱۹۱۴ و نایب مدیر کل واردات در بغداد در سال ۱۹۱۹ و فرماندار نظامی بغداد در سال ۱۹۲۰، که در سال ۱۹۲۱ هم در اداره خاورمیانه وزارت مستعمرات کار می کرد ملاقات و گفتگو کردم. دیدار من از مدارس اسلامی نجف اشرف هم فایده زیادی داشت و هم لذتبخش بود و دورنماهایی را برای پی بردن به عمق مذهب شیعه رویارویم گشود. کما اینکه از کوفه دیدن کردم که استعمارگران انگلیسی در ماه آوریل ۱۹۱۸

یازده تن از علمای تشیع نجف اشرف را در آنجا به دار آویخته بودند. و در این شهر با دو تن از علمای دین گفتگو کردم.

در مدینه‌العلم نیز که یک دانشکده علوم شیعی در کاظمین بود و شیخ خالصی در رأس آن قرار داشت، توانستم در کتابخانه مخصوص آن با بزرگان شیعه ملاقات و بهره قابل توجهی جهت تحریر این بررسی بدست آورم. از مطالعات خود در کتابخانه‌های عمومی و خصوصی هم استفاده کردم که بطور اخص از کتابخانه اداره کل باستانشناسی، کتابخانه اسناد و مدارک، کتابخانه مجمع علمی عراق در بغداد و کتابخانه خصوصی حکیم در نجف اشرف یاد می‌کنم. بر خود لازم دیدم از مناطق مسکونی قبایل شیعه در فرات میانه و جنوبی هم دیدن نمایم تا از نزدیک با اوضاع آنان آشنا شوم. شیخ صالح رهبر قبیله الجمیله که در منطقه فلوچه زندگی می‌کردند، مرا در دیدار از کاروانسرای ضاری که در روز ۱۲ اوت ۱۹۲۰، سرهنگ لیچمن<sup>۱</sup> به دست ضاری المحمود رهبر قبیله الزویع در آن بقتل رسید، همراهی کرد. همچنین وی محبت کرد و مرا به دیدار تنی چند از رهبران قبایل استان دلیم برد که عده‌ای از آنها هنوز لیچمن و تعدیهایی را که علیه آنان کرده بود، به یاد داشتند. چون اکثر شیعیان در تمام مناطق جنوب بغداد تا فاو مصب شط‌العرب سکونت داشتند، من هم دیدارهایم را محدود به مناطق مسکونی این قبایل نمودم. در طرفین رودخانه دجله از فاو تا قرنه، که این رودخانه با رودخانه فرات پیوند می‌خورد، قبایل شیعه عرب در روستاها، یا بصورت مستأجر و یا از طریق مالکیت اراضی زندگی می‌کردند. آنها بر این شیوه عادت کرده بودند که در سایه قانون زندگی، کنند. این توصیف در مورد ساکنان طرفین رودخانه فرات از قرنه تا سوق-الشیوخ هم مصداق پیدا می‌کند. در حالی که ساکنان مناطق باتلاقی واقع در مثلث فیما بین سوق‌الشیوخ و قرنه و کرمه علی قومهای ابتدایی هستند که کمتر به دین و مذهب بعنوان یک قانون اخلاقی و رفتاری توجه می‌کنند. با این وصف آنها به حاکمیت مذهبی احترام می‌گذارند ولی هیچگونه روابط سیاسی با همدیگر ندارند. آنها از این جنبه با قبایلی که در طرفین رودخانه دجله و نهرهای از قرنه تا عزیزیه که ساکنان آن اعراب بدوی نیم متمدن هستند، متفاوت هستند. زیرا



قبایل مزبور شیعیانی هستند که دوران انتقالی از حیات بدوی دامداری را به حیات مستقر کشاورزی طی می‌کنند. آنان در زندگی اقتصادی و اجتماعی هم دوران انتقال از حیات عشایری و قبیله‌ای را به حیات کشاورزی، یا اجاره‌ای و یا تملک می‌گذرانند. و اما ساکنان منطقه‌ای که شامل شهرهای سسیب و کربلا و قصر رحیم و تل معجه و ام‌ذوکان و خورالعفک می‌باشد در شهرها و روستاها زندگی می‌کنند. آنها تعلق خاطر زیادی به دو شهر مقدس کربلا و نجف دارند. ساکنان این دو شهر هم آمیخته‌ای هستند از ایرانیان و اعراب و هندیان که همگی وابسته به جناح محافظه کار شیعه می‌باشند، کما اینکه دو شهر مزبور مرکز احساسات افراطی دینی تشیع بشمار می‌روند.

ساکنان روستاهای شهرهای نجف و کربلا هم تحت تأثیر جامعه مذهبی این دو شهر قرار گرفته‌اند. اولین و مهم‌ترین عاملی که در هر نوع تحولی در این منطقه اثر می‌گذارد، شیوه زندگی شیعیان در این دو شهر می‌باشد. برای اینکه خواننده به این واقعیت پی‌ببرد، باید مدتی، ولو اندک، به عقب و به مراحل تاریخی که بر این منطقه گذشته برگردد. زیرا کوفه و کربلا مرکز امامت و خلافت حضرت امیرالمؤمنین «علی بن ابیطالب» علیه السلام بوده است. کما اینکه به دنبال شهادت جگرخراش آن حضرت بصورت دژ مستحکم سریدان خاندان علی (ع) باقی ماند. از آن بعد جنوب عراق، بصورت مرکز انقلابی دائمی و صحنه‌ای برای رویدادهای ظلم و ستم مکرر دورانهای اسویان و عباسیان درآمد. علاوه بر آن منطقه مزبور بعنوان زیارتگاه همه زائران شیعه شهر که به پای بوسی آرامگاه‌های مقدسی که تنی چند از ائمه علیهم السلام در آن مدفون گشتند، می‌شتابند. به دنبال غیبت حضرت مهدی (ع) امام دوازدهم شیعه و قوت یافتن این اعتقاد که آن حضرت بالاخره روزی برای گسترش عدالت ظهور می‌کنند، شیعیان جنوب عراق بصورت یک گروه انقلابی درآمدند که حاضر به تبعیت از هیچ قدرت و حاکمیتی نیستند.

قیام اعراب هم در سالهای جنگ بین الملل اول هم اثر عمیقی در ساکنان این منطقه نداشت و شریف حسین نیای بنیانگزاران سلطنت عراق نیز هیچ پیروانی در میان آنها کسب نکرد. در نخستین مراحل جنگ بین الملل اول عثمانیها، گرچه اهل تسنن بودند، سعی کردند بر اساس اینکه قصد دارند با کفاری که به شهرهای

مقدس شیعیان اهانت کرده‌اند بچنگند، آنها را بشورانند.

شیعیان عراق، بیش از اهل تسنن به‌انگیزه زیارت مداوم و مرتب اماکن مقدس نجف و کربلا، پیوستگی و نزدیکی نژادی با همدیگر دارند. چون شیعیان ساکن شهرها با شیعیان عشایری فرق دارند، بر من لازم شد تا اعتقادات سیاسی مذهبی را که شهرنشینها- بصورت سنتی- بیش از عشایر به‌آن پایبند هستند، بررسی کنم.

شیعیان عشایر به‌سوانی یعنی قانون جزایی و مدنی مربوط به‌اختلافات عشایری پایبند هستند. ولی علی‌رغم این، باز هم می‌بینیم که هر دو دسته شیعیان، چه آنهایی که در شهرها زندگی می‌کنند و چه ساکنان روستاها و قبیله‌ها اطاعت خالصانه‌ای به‌ولایت و حاکمیت دینی یعنی مرجع بزرگ و نایب امام در زمان خود را دارند و آن را امری واجب بر هر فرد شیعه می‌دانند.

این تعلق خاطر شیعیان به‌نجف‌اشرف و مقام ولای مذهبی آن و جدایی از بغداد، دو نمود برجسته از صفات منطقه فرات مرکزی و جنوبی می‌باشد. قبایل شیعه ساکن در این منطقه با قبایل اهل تسنن ساکن استان دلیم این اختلاف را دارند که هیچگونه وفاداری به‌بغداد نداشته و وفاداری خود را فقط متوجه نجف‌اشرف ساخته‌اند. بهمین جهت موقعی که در انقلاب عراق کا کس' کمیسر عالی انگلستان در ماه اکتبر ۱۹۲۰ جهت آرام کردن اوضاع، همراه با برنامه‌ای وارد شد، بلافاصله در مأموریت خود توفیق حاصل نکرد، بلکه گفتگوها مدتی به‌تعویق افتاد، زیرا شیعیان منطقه فرات حاضر نشدند اسلحه به‌زمین بگذارند، مگر اینکه اصول این گفتگوها قبلاً بنظر مرجع شیعیان که رهبر و تنها نماینده آنان است، برسد. شیعیان شهرهای عراق به‌عقاید تشیع بیش از فعالیت سیاسی که لازمه این عقاید است تعلق خاطر دارند. تشکیلات شیعیان هم، از نظر نیروی انسانی بر عناصر تحصیل کرده شیعه ساکن شهرها تکیه دارد.

و اما هدفهای تشکیلات تشیع، که مرجع بزرگ، قدرت سیاسی و روحانیت خود را برای کنترل امور از آن الهام می‌گیرد، موضوع ویژه‌ای است که در بخش «امور سیاست نزد شیعیان عراق» مورد بررسی قرار می‌دهیم.

این کتاب در سه فصل به تحریر کشیده شده است. در فصل نخست، با اوضاع و احوال شیعیان ساکن شهرها و مناطق عشیره‌نشین آشنا می‌شویم. فصل دوم به تجزیه و تحلیل فعالیت سیاسی شیعیان عراق در فاصله سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۱ می‌پردازد. همین فصل مقاومت مسلحانه شیعیان را در مقابل تهاجم انگلیسیها در جنوب عراق از ابتدای پیاده شدن نیروهای انگلیس در فاو در ششم نوامبر ۱۹۱۴ تا اشغال بغداد در یازدهم مارس ۱۹۱۷ به بررسی می‌گذارد. کما اینکه در این فصل، محاصره شهر مقدس توسط انگلیسیها که به دنبال ترور افسر آنان مارشال در نوزدهم مارس ۱۹۱۸ به دست کمیته انقلاب اسلامی صورت گرفت، تشریح می‌شود. سپس نقش عمده و رهبری‌کننده شیعیان در انقلاب سال ۱۹۲۰، یعنی انقلابی که حوادث آن چهل میلیون لیره استرلینگ، در آن زمان برای خزانه انگلستان هزینه در برداشت و باعث بگومگوهای زیادی در مجلس عوام انگلیس گردید، بررسی می‌شود. همچنین از کنفرانس قاهره که در سال ۱۹۲۱ به ریاست سروینستون چرچیل تشکیل شد، یاد می‌شود. در آن کنفرانس، چهارچوب سیاست انگلستان در عراق که هدفش تقلیل هزینه‌ها و برپایی دولتی با ظاهری عربی بود، طرح‌ریزی شد. کما اینکه نگرانیهایی که در محافل شیعیان نسبت به این دولت ساختگی بوجود آمده از نظر می‌گذرد. و بالاخره فصل سوم، تلاشی است برای ارزیابی نتیجه‌گیریهایی که درباره سیاست انگلستان در عراق بدست آمده است، همراه با انتقادی اساسی نسبت به آن سیاست.

بخش اول



## فصل یکم

# عرف اعراف برای حل اختلافات میان عشایر شیعه جنوب عراق

قوانین غیر مدون دربارهٔ اختلافات جنایی و جزایی، و اختلافات مدنی عشایر شیعه به سوانی، که اصطلاحی است عامیانه و مشتق از کلمهٔ سنت، شناخته می‌شود. این قوانین روابط عشایری را بر حسب عرف موروثی سازمان می‌دهد. در هر یک از عشایر شیعه، تنی چند از افراد قبایل وجود دارند که سوانی را بخوبی یاد گرفته و از جزئیات آن مطلع هستند که این افراد را عوارف یا کسان‌ی که قانون موروثی عرف را بخوبی می‌دانند، می‌نامند. این عوارف در واقع قضات عشیره هستند که رأی آنها بعنوان رأی عادلانه، و احکام و آرایبی مقدس مورد قبول می‌باشد. اختلافاتی که میان افراد یک عشیره یا عشیره‌ای با عشیره‌ای دیگر بوقوع می‌پیوست، از گذشته‌های دور تا کنون، بر حسب قوانین سوانی حل و فصل می‌گردد. ولی موقعی که انگلیسیها، عراق را به اشغال خود درآوردند قوانین مزبور را تدوین کرده و آن را بصورت یک شریعت نوشته شده برای عشایر درآوردند. البته انگلیسیها بطور عمد سعی کردند قوانین سوانی را به گونه‌ای تحریف کنند تا وسیله‌ای باشد به دست شیوخ عشایر جهت حفظ و برقراری امنیت و نظم میان قبایل. دولت موقت عراق هم که در سال ۱۹۲۱ تشکیل شد، سوانی را بعنوان قوانین قابل قبول جهت تنظیم جامعهٔ عشایری عراق پذیرفت. در بعضی مواقع که برخورد یا تناقضی میان سوانی و شریعت اسلام رخ می‌داد، قبایل ترجیح می‌دادند که از سوانی استفاده کنند و شریعت اسلام را خدشه‌دار نکنند، زیرا عشایر سوانی را برای تأمین خیر، صلاح، سلامت، استقرار و وحدت قبایل وسیلهٔ خوبی می‌دانند.

سوانی با پیدایش قبایل، در گذشته‌های دور، زاده شده بطور مثال موقعی که عوارف رأی خود را در حادثه یا مسئله‌ای صادر می‌کردند، این رأی بصورت سابقه‌ای در می‌آمد که عوارف بعدی در موقع بررسی حادثه یا مسئله مشابهی به آن رجوع می‌کردند. کما اینکه بصورت قانونی شناخته شده درمی‌آمد، یعنی اینکه در احکام این چینی از قیاسی پیروی می‌کردند. ولی اگر جنایت تازه‌ای رخ می‌داد و نمی‌دانستند که چه مجازاتی در حق جانی تعیین کنند، شیخ قبیله همه عوارف را به تشکیل اجتماعی دعوت می‌کرد تا قبل از صدور رأی درباره آن قضیه، ساجرا را به دقت بررسی و مطالعه کنند. بارها جلسات بررسی چندین روز طول می‌کشید. سپس رأی خود را صادر می‌کردند؛ می‌دادند ببرد. به این معنی که آن را برای سائرین می‌فرستادند تا در صورت لزوم به آن استناد کنند.

آنها عرف دیگری دارند که به‌النهوه معروف است. این عرف، ازدواج دختر-عموها را از شخصی که هیچ‌گونه نسبتی با خانواده ندارد (و او را غریبه می‌نامند) ممنوع می‌سازد، زیرا چنین ازدواجی حق مسلم پسرعموهای دختر می‌باشد. این عرف مغایر سنت اسلام است، ولی در هر حال تا به امروز طبق همین عرف رفتار کرده‌اند. گرچه، همان‌گونه که گفته شد، افراد عشایر سوانی را بیش از شریعت اسلامی در اختلافات خود بکار می‌برند ولی کمتر اتفاق افتاده است که عشایر فتوای مرجع دین در نجف را پذیرا نشوند و به مقام ارزشمند نجف اشرف احترام نگذارند. بدین ترتیب سوانی حد و سرزی برای جامعه عشایری مشخص می‌کند و شیوه رفتار اجتماعی آن را کنترل می‌نماید و بهمین جهت اگر یک نفر از افراد عشایر به خود جرأت دهد و از آن حدود تجاوز نماید، از حد خود تخطی کرده و مستحق مجازات می‌باشد و کمتر اتفاق می‌افتد که شخصی از این مجازات‌رهای یابد. جرم، بر حسب عرف معروف به سوانی به چهار دسته تقسیم می‌شوند. یکم: قتل یا جنایت که عبارت است از تجاوز بر جان دیگری. دوم: زنا و تجاوزهای ناموسی. سوم: جرایمی که تجاوز به موقعیت اجتماعی محسوب می‌شود. چهارم: جرایمی که بر اموال و املاک صورت می‌گیرد.

جرم دسته اول یعنی قتل به چهار نوع تقسیم می‌شود: (الف) قتل. (ب) ایجاد نقص دائمی عضو. (پ) ایجاد زخم. (ت) حادثه‌ای که منجر به سقط جنین

گردد. هر یک از این چهار نوع مجازات ویژه‌ای دارد. البته مجازات قتل در قبایل نیمه متمدن و قبایل بدوی یعنی قبایل ساکن در صحرا و بادیه با هم فرق دارد و در هر یک از آنها مجازات خاصی اجرا می‌شود.

قبایل نیمه متمدن ممکن است در قبال قتل، دیه‌ای به صورت مال یا دام بپذیرد. و بعضی اوقات هم برای گرفتن حشم یعنی گرفتن زن از قبیله شخص قاتل، بمنظور اهانت کردن به وی، اصرار می‌ورزند. بعضی از قبایل دیه‌ای از قاتل به آن گونه که شرح داده شد قبول نمی‌کنند، مگر اینکه قبیله مزبور قوی و ثروتمند بوده و قابل مقایسه با قبیله قاتل نباشد. بعضی از قبایل بجای (حشم) مهر او را، بویژه اگر پول قابل توجهی باشد، قبول می‌کنند. در صورتی که قبایل بدوی بسیار عقب افتاده، برای قتل قاتل یا یکی از منسوبین او تا پشت پنجم جد بزرگ او اصرار می‌ورزند. ولی امروز، و بعلت نیاز مبرم آنان به پول، دیه را بصورت پول یا شتر (پنجاه نفر شتر درباره یک جنایت قتل) می‌پذیرند و شرط می‌کنند که قاتل حداقل دو سال تبعید شود. البته تبعید در مورد زنان اجرا نمی‌شود، وگرنه قبیله متضرر شده علیه قاتل اعلام جنگ می‌دهد. با اینکه نقش زن در زندگی عشایری محدود است و با نقش مرد در قبیله قابل مقایسه نیست، مع الوصف اگر مقتول زن باشد یا مرد، میزان فدیة چه پول باشد و چه دام فرقی نمی‌کند. و اما مجازات جنایت ایجاد نقص عضو بستگی به این دارد که کدام عضو بدن ناقص شده و این عضو چه اهمیتی در زندگی روزمره شخص دارد.

شیوه آنان در جرایم مزبور این است که خسارت مالی بگیرند. ولی اگر جنایت یاد شده منجر به کوری یا عقیم شدن گردد، این بزه همطراز با بزه قتل محسوب می‌شود. مجازات نقص عضو یا شلاق زدن است، یا پرداخت خسارت مالی. کسی که شلاق می‌زند، بزرگ قبیله‌ای است که یکی از افراد آن مورد تعدی قرار گرفته باشد. در صورتی که قبیله بوحمد در استان عماره اصرار می‌ورزند، شخص گناهکار پای پیاده به خانه شخصی که دچار نقص عضو شده برود و در آنجا از همسر یا پسر بزرگ او طلب بخشش کند و یک پیراهن تازه بعنوان هدیه به خانواده وی بدهد. اگر نقص عضو در اثر اصابت اسلحه یا وسیله برنده‌ای بوجود آید، طلب بخشایش از همسر باید خیلی سریع صورت گیرد. اگر نقص عضو در اثر اصابت گلوله به وجود



آمده باشد، تفنگ همراه با مبلغی پول که مقدار آن را عوارف تعیین می‌کنند، در تملک شخصی در می‌آید که دچار نقص عضو گردیده است. و اگر شخص مزبور بعدها بعالت همان نقص عضو بمیرد، همسر او حق دارد تقاضای دیه کامل نماید. همچنین اگر سردی از افراد عشایر را وادار کنند که ریش یا سبیل خود را بتراشد، علاوه بر اینکه این امر یک اهانت محسوب می‌شود، یک نقص عضو هم بشمار می‌آید. اگر نقص عضو سبب جنین شود، دیه آن بستگی به نوع جنین دارد. اگر جنین پسر باشد دیه آن کامل و اگر دختر باشد دیه آن نصف می‌شود. و اگر زن بمیرد، دیه او به والدین پرداخت می‌شود، نه به همسر. جرایم و جنحه‌های مربوط به تجاوزهای ناموسی هم به پنج نوع تقسیم می‌شوند: (الف) زنا. (ب) ربودن. (پ) تجاوز که آن را فریاد می‌نامند. (ت) نهوه. (ث) لواط.

زنا برحسب شریعت اسلامی، وقوع نزدیکی میان مرد و زنی است که همسر او نباشد، ولی زنا طبق عرف عشایر یعنی اینکه زن زنا کار شوهردار بوده و با انجام نزدیکی موافقت کرده باشد، وگرنه این جنایت یک نوع تجاوز محسوب می‌گردد. هرچه باشد مجازات زنا در قبایل نیمه ستمدن و قبایل بادیه‌نشین با همدیگر فرق دارد. طبق عرف قبایل بادیه‌نشین چنانچه زنی هنگام هیزم‌شکنی یا آب از چشمه آوردن که دو وظیفه از وظایف زن بدوی است، مورد تجاوز قرار گیرد و هنگام بازگشت به قبیله خود، با لباسی پاره و یقه‌ای دریده که نشانه‌ای از مقاومت است فریادکنان باشد، قبیله او حق خواهند داشت که فاعل و یا یکی از منسوبین او را تا نسل پنجم بقتل برسانند. کما اینکه قبیله مزبور حق دارد به قبیله تجاوزگر تهاجم کرده و مدت سه و یک چهارم روز خانه‌ها و املاک آنها را تخریب نمایند، و بعد از آن فاعل را مورد تعقیب قرار دهند. در این‌گونه مواقع عوارف علیه قبیله رأی صادر می‌کنند که به زن مورد تجاوز خسارتی بصورت دام سفید و یا پارچه سفید و یا نقره بدهند. اصرار آنها بر روی رنگ سفید معنی خاصی دارد، زیرا شخص متجاوز، روی زن را سیاه کرده و شرف او را لکه‌دار ساخته لذا لازم است که شرف و روی او را سفید کند. ولی اگر عمل زنا پس از غروب آفتاب و پس از اینکه گله‌های دام به آغل‌های خود در قبیله بازگشتند بوقوع پیوندد، زن هم طرف دوم زنا محسوب می‌گردد، حتی اگر مدعی شود که به زور به او تجاوز شده است. در این صورت، طبق قوانین

سوانی مرد متجاوز تا زمانی که قبیله زن زانیه او را بقتل برساند، قانوناً مسؤول عمل خود نیست ولی پس از قتل زن، قبیله حق خواهد داشت که مرد متجاوز را هم مورد تعقیب قرار دهد. مردان قبیله بدوی در کشتن زنی از زنان قبیله خود که متهم به زنا باشد کوتاهی نمی کنند، زیرا اگر چنین اقدامی نمایند، احترام خود را نزد دیگران از دست می دهند کما اینکه چنین عمل شنیعی سلامت و امنیت قبیله را، که طی اعصار و قرون متمادی برای حفظ آن تلاش کرده اند، در معرض خطر قرار می دهد. پس از اینکه زن زانیه را بقتل می رسانند، علیه فاعل اقامه دعوی می کنند و عوارف به قبیله مرد متجاوز دستور می دهند تا قاتل را یا بقتل برسانند، یا تبعید کنند و یا از قبیله طرد نمایند. و در این صورت، افراد قبیله زن زانیه حق خواهند داشت، مرد متجاوز را هر جایی که می رود تعقیب کرده و او را بقتل برسانند. البته مجازات زنا در قبیله نیمه متمدن ساکن روستاها گونه گونه است. در این قبایل مرد حق دارد، یا زن خود را طلاق داده و از خانواده او بخواهد کلیه هزینه هایی را که از روز ازدواج تا روز ارتکاب زنا برای او کرده به وی بپردازد و یا تقاضای حشم نماید یعنی اینکه دو نفر زن از نزدیکترین بستگان مرد فاعل خواستار شود. البته زن زانیه گریزی از کشته شدن ندارد، زیرا حتی اگر شوهرش او را ببخشد بستگان و منسوبین وی را می کشند.

ممکن است به چندین علت زن در محل چادرهای قبیله ربوده شود. علت هرچه باشد، مجازات این است که رباینده کشته شود و یا حشم یا خسارت داده شود. پس از ربوده شدن زن، قبیله او تمام مهمانسراها را تعطیل و از پذیرش مهمان خودداری و کلیه امور تجارتي و دامداری متوقف و از همه افراد قبیله خواسته می شود تا برای پیدا کردن زن ربوده شده جستجو نمایند و بمحض یافتن، وی را بیدرنگ بقتل برسانند. و اگر شخص رباینده فرار کند، بر قبیله لازم است همه افراد خود را برای پیدا کردن محل اختفای او بسیج کند تا اگر او را پیدا کردند، بقتل برسانند. بعضی مواقع شخص رباینده وساطت شیخ قبیله معروفی را خواستار می شود به این امید که وی بتواند قبیله زن را قانع کند تا از گناه او درگذرند. اگر شفاعت شیخ قبیله پذیرفته شود، شخص رباینده یکی از خواهران یا بستگان خود را به بزرگترین برادران زن ربوده شده می دهد. بشرط آنکه آن زن دختر باشد، ولی در هر

حال و هر وضعیتی برای مرد رباینده که دیگر به‌وی اجازه ورود به سهمانسراهای قبیله خود داده نمی‌شود، هیچگونه احترامی باقی نمی‌ماند. ولی اگر، صرفنظر از رفتاری که با وی خواهد شد، اصرار بورزد که میان قبیله و عشیره خود زندگی کند، ناچار است سلاح خود را تحویل داده و برای همیشه غیر مسلح بماند. و این روش، حد‌اعلای اهانت و حقارت یک مرد در قبایل به‌شمار می‌رود. ضمناً برای شخص رباینده جایز است اگر روابط حسنه‌ای با قبیله شایسته‌ای از قبیل قبیله بنی‌حجیم در استان منتفک داشته باشد، به آن پناه برده و با زن مورد تجاوز، گرچه شوهر داشته باشد، و گرچه این عمل مغایر شریعت دین اسلام می‌باشد، ازدواج کند. بارها اتفاق افتاده که دادگاه‌های بغداد هنگام رسیدگی به این‌گونه وقایع، این ازدواجها را فسخ و آن را غیر قانونی اعلام کرده‌اند، در حالی که قبایل این ازدواجها را طبق عرف و سنن خود قانونی می‌دانند.

تجاوز به زن با توسل به زور در قبایل به‌صیحه یعنی فریاد معروف می‌باشد. ضرورت ندارد که معنی تجاوز، وقوع نزدیکی میان مرد و زن از طریق توسل به زور باشد. ممکن است سعی مرد در گرفتن پیراهن یا دامن زن و یا تلاش او برای فریب دادن زن باشد تا به‌خواسته‌های کثیف او پاسخ مثبت دهد. بنظر آنان چنین رفتاری با زن، خود تجاوز به‌عنف می‌باشد. این عمل نزد قبایل به‌صیحه (فریاد) شناخته می‌شود، زیرا همین که زن در معرض چنین رفتاری قرار می‌گیرد، باید فریاد بزند و تقاضای کمک کند. کم‌اینکه از وی انتظار می‌رود پیراهن مرد مهاجم را پاره کرده تا بتواند ثابت کند که مورد تهاجم قرار گرفته و دعوی او نزد خانواده‌اش صحت پیدا کند. طبق سوانی مجازات تجاوز به‌عنف یا مرگ است یا دادن چشم. اما اگر بستگان زن ربوده شده در محل نزدیکی زندگی می‌کنند، شخص رباینده را به محض دیدن بقتل می‌رسانند و چشم را نمی‌پذیرند مگر پس از گذشت چند هفته که طی آن شخص متجاوز هنوز کشته نشده باشد. ولی در هر حال و وضعی، اگر چشم بعنوان تسویه‌ای برای حادثه پذیرفته شود، باید آن را به‌قبیله زن ربوده شده تسلیم کنند، و هر قدر قبیله متجاوز در ارسال آن سرعت بخرج دهد بهتر و پسندیده‌تر می‌باشد، و هر قدر در این زمینه تأخیر نماید، مورد آسیب قبیله دیگر قرار می‌گیرد.

دختران قبیله ملزم هستند تا با پسر عموی خود در قبیله ازدواج کنند،

بشرط آنکه پسر عمو علاقه‌ای نشان دهد. ولی اگر شخص غریبه‌ای بدون جلب موافقت پسر عموی دختری، با او ازدواج کند— آن را نهوه می‌نامند— پسرعمو که او را ناهی می‌نامند حق خواهد داشت تا بدون مراجعه به والدین دختر، آن شخص غریبه را بقتل برساند. البته از طرف دیگر، اگر دختری بخواهد با شخص غریبه‌ای ازدواج نماید، بر او لازم است که موافقت پسر عموی خود را جلب نماید. در واقع هیچ دختری تن به ازدواج با شخص غریبه‌ای نمی‌دهد، مگر اینکه قبلاً مطمئن شود پسر عمویش که از همه برای ازدواج با او مقدمتر است متوسل به عنف و زور نخواهد شد. اگر پدر دختر قبل از ازدواج او فوت کند، خواستگار باید موافقت پسر عموی وی را جلب نماید. گذشته از این دختر هم متوسل به روشهایی برای قانع کردن می‌شود که آن را رضوه که عبارت از مبلغی پول یا گله‌ای دام است، می‌نامند. اگر پسر عموی او رضوه را نپذیرد، به احتمال زیاد دختر مزبور بعنوان ربوده‌شده، همراه مرد غریبه فرار کرده و به اتفاق به قبیله‌ای رفته و تقاضای پناهندگی می‌کنند و سپس ازدواج می‌نمایند. آن گاه شیخ قبیله‌ای که به آن پناه برده‌اند سعی می‌کند پسر عموی دختر را قانع کند که داماد آنها مرد خوب و بااصل و نسب و از قبیله‌ای معروف می‌باشد و بهتر است که آن قبیله از دست زدن به هر کاری که روابط دو قبیله را تیره می‌سازد خودداری کرده و با این ازدواج موافقت نماید. معمولاً نهوه را قبل از نامزدی و یا قبل از اقدام جدی در جهت ازدواج اجرا می‌کنند. اگر خواستگار غریبه از قبیله‌ای قوی و معتبر بود، پسرعموی دختر برای جلوگیری از هرگونه برخورد با قبیله آن خواستگار، اردوگاه قبیله خود را ترك گفته و در جای دیگری سکونت می‌گزیند. این ازدواج باید در غیبت او صورت گیرد، ولی تقاضای بازگشت او و یا جستجو برای یافتن وی به عهده دختر و خانواده‌اش می‌باشد تا او را به پذیرفتن رضوه یا حشم قانع کنند. در این میان به این موضوع هم اشاره شود، پسران-عمویی که قبیله به آنان توجه نکند، سر به شورش برمی‌دارند و خطر مداوسی را برای امنیت و سلامت قبیله بوجود می‌آورند. ولی اگر یکی از پسر عموهای ناراضی بتواند عده‌ای کافی از هواداران خود را بسیج کند تا بر خانواده دختر فشار وارد کنند، ممکن است قبول نمایند بیانیه‌ای به امضای شیخ قبیله منتشر و در آن اعلام کنند که ازدواج دخترشان عملی نیست و عقد لغو می‌باشد و مهریه را به مرد غریبه

برمی گردانند. گرچه ظاهر امر نشان می دهد که این عرف مغایر شریعت اسلامی است، ولی با این وصف هنوز هم در میان عشایر اجرا می شود. البته دولت موفق شد عشایر دلیم را قانع کند تا شیوه نهوه را کنار بگذارند، ولی هنوز نتوانسته است سایر عشایر را که در نقاط مختلف عراق زندگی می کنند به این امر راضی کند.

و اما لواط، که عادت شناخته شده ای در میان قبایل بادیه نشین می باشد، کمتر در میان عشایر روستاها دیده شده است. مجازات لواط دادن حشم به ولی شخص تجاوز شده می باشد. جرم این عمل در قبیله گریت<sup>۱</sup> که در نزدیکی شهر سده الهندیه زندگی می کند بعنوان جرم قتل شناخته می شود و مجازات آن قتل است. قبایل شطره و ازیرق اصرار می ورزند که شخص گناهکار پس از دادن خسارت کامل، از دیار آنان تبعید شود. در حالی که قبیله عبوده در استان منتفگ گناهکار را مجازات بدنی کرده و وی را مقطوع النسل می سازند.

جرایم مختلفی که به حیثیت اجتماعی فرد در قبیله لطمه می زند، در میان قبایل به جرایم فحش و یا بدزبانی شناخته می شود. فحش یعنی اینکه شخصی را بطور علنی متهم به ارتکاب جرم یا جنحه ای سازند تا به شهرت او لطمه بزند. اتهام علنی بنظر آنان به همه منسوبین و بستگان و شخص که مورد اتهام قرار می گیرد نیز وارد می شود. بطور مثال اگر شخصی، زنی را متهم کند که مرتکب زنا شده، این اتهام به همه افراد خانواده وارد می شود و خانواده مزبور احساس می کند که به اعتبار اجتماعی اش لطمه خورده است. نقش عوارف در این گونه موارد این است که شخص فحش دهنده را احضار و پیرامون اتهامی که وارد ساخته از وی تحقیق کنند و از او بخواهند که دلایل قانع کننده ای ارائه دهد. اگر وی بتواند صدق گفتار خود را به عوارف بقبولاند، اقدامات لازم جهت مجازات طرف اتخاذ می گردد ولی اگر عوارف قانع شدند که هدف شخص لکه دار کردن شهرت طرف می باشد، اقدامات مقتضی جهت مجازات وی در ملاء عام صورت می گیرد. بارها اتفاق می افتد که برادران و یا منسوبین نزدیک زنی که متهم به انجام عمل زنا شده بدون اطلاع شوهر او که حتی به پاکی و نجابت زن خود اطمینان دارد، اقدام به قتل می کنند. در آن صورت شخص اتهام کننده یکی از خواهران زن خود و زن دیگری را انتخاب کرده و سعی می کند شوهر

یا برادر آن زن را که مورد اتهام قرار گرفته و ادار کند تا زن اولی را بعنوان همسر و زن دومی را بعنوان جبران خسارت قبول کند و هزینه مراسم عروسی که معمولاً هفت شبانه روز طول می کشد بعهده اتهام کننده می باشد.

جرائم مربوط به ثروت و ملک نزد قبایل به سه نوع تقسیم می شود که عبارتند از: (الف) چپاول. (ب) کشتن حیوانات اهلی یا ناقص کردن آنها. (پ) تجاوز به ملک غیر. چپاول که عبارت است از تسلط و دستیابی عمدی بر ملک دیگران بطور پنهانی و بدون اطلاع صاحبان اصلی، معمولاً در میان قبایل نیمه متمدن ساکن در روستاها رخ می دهد. و چه بسا می توان گفت که وقوع آن میان این قبایل هم نادر می باشد.

مجازات دزدی در میان عشایر بستگی به اوضاع و احوالی دارد که جرم در آن بوقوع پیوسته است. اولاً اگر دزد، اجیر صاحب مال بوده و یا موظف بوده که به ملک او توجه نماید، و یا اینکه اگر همسایه اش باشد، پرداخت خسارت او علاوه بر دادن حشم مضاعف می شود. یعنی اینکه باید اضافه بر حشم دو برابر قیمت مال سرقت شده را بدهد. دوم اینکه اگر مال دزدی متعلق به شیخ قبیله باشد، نه فقط پرداخت خسارت دو چندان گشته بلکه حشم هم مضاعف می گردد. در میان بدویها دو طبقه هستند که هیچ گاه در معرض سرقت قرار نمی گیرند که عبارتند از: سیدها که نسل حضرت علی بن ابیطالب (ع) هستند، و نیازمندان.

در صورت وقوع دزدی از این گونه افراد، نه فقط پرداخت غرامت دو برابر می شود، بلکه شیخ قبیله از سارق می خواهد که برای همیشه از دیار خود دور شود، مبادا همه افراد قبیله دچار غضب الهی شوند. سوم اگر شیئی سرقت شده از وسایلی باشد که در کشاورزی بکار می رود و یا مورد استفاده جنگجویان باشد— از قبیل اسبهای اصیل عربی— شخص صاحب مال، حق دارد غرامت سنگینی تقاضا کند. مجازات دزدی که اسبهای عربی را به سرقت برد این است که او را پشت اسب سوار کرده و محکم طناب پیچ نموده و او را به همان حال چندین روز تشنه و گرسنه رها نمایند. البته غرامت و حشم دو چندان قیمت مال سرقت شده هم بجای خود باقی است. اگر یکی از مردان قبیله دزد را در چادر خود در اردوگاه قبیله ببیند، می تواند او را با گلوله بکشد و یا شلاق بزند و یا تا سرحد مرگ کتک بزند، البته نه

به این عنوان که دزدی کرده بلکه بدین خاطر که به حریم چادر او تجاوز کرده و احتمال می‌رفته که زنان او را در استراحتگاه‌های خود ببیند و این خود ننگی است که باید با توسل به زور آن را شست. قبایل برای اینکه میزان مخالفت خود را با دزد و دزدی نشان دهند، ممکن است افراد قبیله‌ای، اعانه‌هایی جمع‌آوری نمایند و در اختیار قاتل قرار دهند تا دیه مردی را که به قتل رسانده پیردازد. ولی آنها حاضر نیستند چنین اعانه‌هایی را به سرد سارقی بدهند.

شتر، اسب، سگ و گاو نزد قبایل نیمه متمدن مناطق فرات حیوانات مفیدی هستند، و هر سرقت و جرمی که علیه این حیوانات روی دهد، ممکن است در سطح زندگی آنان اثر بگذارد. بهمین جهت قانون جزای سختی بمنظور بازداشتن سارق از سرقت اجرا می‌کنند. چه بسا یک سگ بطور عمد در قبیله کشته می‌شود و در ازای آن خواستار غرامت بصورت حشم (زنان) می‌شوند. سنت بر این نیز هست که اگر قبیله یا بخشی از آن در معرض خطر قرار گیرد، حشم بصورت غرامت داده شود. سگ نزد قبایل بادیه‌نشین و قبایل نیمه متمدن حیوان مفیدی بشمار می‌رود زیرا این حیوان بهترین نگهداری محسوب می‌شود که هنگام بروز خطر با عوعو خود به قبیله هشدار می‌دهد، بهمین جهت اگر سگ کشته شود سلامت و امنیت قبیله در معرض خطر قرار می‌گیرد. در قبیله البومحمد در استان عماره حق مسلم صاحب سگ می‌دانند که غرامت را بصورت حشم بخواهد. هدف از تعیین غرامت حشم بجای سگ این است که از آزار رساندن و کشتن سگ قاطعانه جلوگیری شود، و چون برای یک مرد بسیار موهن و ذلت‌آور است که خواهر یا یکی از زنان فامیل نزدیک خود را بجای کشتن سگ به دیگری بدهد لذا از آزار رساندن به سگها امتناع می‌ورزند. البته عوارف ملزم هستند که قبل از صدور چنین رأی بسیار سختی کاملاً مطمئن شوند که قاتل سگ بطور عمد دست به قتل زده است. بعد از سگ، از لحاظ نفع‌رسانی به قبیله، اسب اصیل قرار دارد. در قبیله البوسلطان در استان حله اصرار می‌ورزند که اگر کسی آسیب بدنی به اسب برساند، غرامت چشم بدهد. کشتن سگ یا آسیب بدنی اسب اصیل جرمی محسوب می‌شود که میزان آن از جرم دزدی کمتر نیست. بهمین جهت اگر در حق فردی که دست به دزدی زده، رأی پرداخت غرامت به هر نوعی که باشد صادر شود، هیچ یک از بستگان و آشنایان برای وی اعانه

جمع آوری نمی نمایند.

نوع سوم مربوط به مال و ملک یعنی تجاوز بر اسلاك مخصوص دیگری سواى دزدی، و یا بکار بردن خشونت علیه حیوانات اهلی مانند سگ، اسب و شتر می باشد. در این موارد قوانین سوانی اجرا می شود. برای اینکه قوانین مزبور اجرا گردد، عوارف ملزم هستند اولاً اوضاع و احوالی را که جرم در آن اتفاق افتاده از دو جنبه بررسی کنند. جنبه اول از نظر ماهیت و شکلی که جرم رخ داده و جنبه دوم از نظر مالی که مورد تجاوز قرار گرفته است. بطور مثال، با اینکه آتش زدن ملک در میان عشایر موردی است نادر ولی بازهم قوانین سوانی این جرم را مدنظر قرار داده و مجازات مناسبی برای آن در نظر گرفته است. نوع دیگر تجاوز بر اسواى، از بین بردن محصولات کشاورزی غیر و یا تجاوز به سرز اراضی کشاورزی دیگران بدون کسب اجازه از آنان می باشد.

زمین در عشایر مشاع است، یعنی اینکه مالکیت آن برای همه قبیله است. لذا هرگونه تجاوز بر اراضی قبیله بگونه تجاوز بر همه قبیله محسوب می شود، و در این گونه موارد قبیله برای حفظ حقوق خود سعی می کند مرتکب چنین تجاوزی را مجازات نماید. اهمیت زمین در میان قبایل نیمه ستمدن برتر از مقام و اهمیت آن نزد قبایل بادیه نشین می باشد، زیرا زندگی آنها بستگی به زمین و کشت آن دارد. زمین منبع درآمد آنهاست. و چون زمین نزد قبایل بادیه نشین مشاع یعنی ملک همه قبیله می باشد، لذا شخص بدوی حاضر است سلاح را به دست گرفته و در برابر متجاوز مقاومت نماید. ولی این موضوع را هم نباید از نظر دور داشت که اکثر اختلافات و زدوخوردهایی که درباره زمین رخ می دهد حاصل نبودن سرزمین یک زمین با زمین دیگر است، و همین مشکل سرز اراضی قبایل، مشکلات و دردهای زیادی برای دولت مرکزی بوجود می آورد. همچنین چاهها و چشمه ها، اهمیت ویژه ای در بادیه هایی دارد که قبایل در آن اسکان یافته اند. دولت بغداد حاضر به قبول ادعای مالکیت چاهها و چشمه ها از جانب افرادی که چنین ادعایی مطرح می کنند، نیست. دولت می گوید که همه چاهها و چشمه ها متعلق به دولت است ولی اولویت به کسی داده می شود که زودتر در کنار آن رحل اقامت افکند و همین نظریه دولت به میزان زیادی از خصومت هایی که ممکن است میان قبایل رخ دهد، می کاهد. از



مشکلات دیگری که میان قبایل نیمه متمدن رخ می‌دهد، مربوط به اسر حیوانات و محصولات است. در این قبایل، زنان و دختران قبیله هستند که همراه با گله‌ها برای چرا بیرون می‌روند و چون این زنان فرق میان اراضی چراگاهی و اراضی دیگری را که برای کشت شخم‌زده شده تشخیص نمی‌دهند، همین موضوع معمولاً منجر به مناقشاتی درباره کشت و کشاورزی می‌شود. در این صورت مرد کشاورز حق خواهد داشت علیه زنان متجاوز به زمین زراعتی او متوسل به زور شود. در صورتی که چنین رفتاری با زنان، در موارد دیگر برای یک مرد بسیار ننگ‌آور می‌باشد.

## فصل دوم

### نجف اشرف: مرکز سیاسی فرهنگی تشیع در عراق

سرقد مطهر حضرت علی بن ابیطالب (ع) در مرکز شهر نجف اشرف، که در سال ۱۰۰۲ میلادی ساخته شد، قرار دارد. این شهر در اطراف مجموعه روستاهایی بنا شده که شیعیان در آنها زندگی می کنند. هدف بنیانگزاران شهر نجف این بود که یک تعصب عراقی بوجود آورند تا از آنها حمایت کرده و نشانه ای باشد بر شناسایی استقلال سیاسی و جدایی آنان از زبیدیها. پیروان تشیع مراسمی برای زنده نگهداشتن تاریخ سیاسی خود از قبیل برپایی یادبود شهادت جانگداز حضرت امام حسین بن علی (ع) که تا به امروز هم ادامه دارد، برگزار می کردند. برپایی مراسم یادبود شهادت حضرت امام حسین (ع) در دوران صفویه دگرگونی یافت تا به اوج خود و به شکل تعزیه امروزی درآمد. حادثه جانگداز شهادت امام حسین (ع) در روز دهم محرم ۶۱ هجری قمری بوقوع پیوست. با نگرشی به اهمیت برپایی این یادبود و توجه به مقام و اهمیتی که این مراسم نزد شیعیان دارد، شخص به قدرت سیاسی شیعیان عراق پی می برد. طی دوره های متعدد تاریخی، علمای شیعه برای استوار کردن استقلال مذهبی و سیاسی خود سعی کرده و از بیعت با دولت مرکزی بغداد امتناع می ورزیدند، مگر اینکه آن حکام با توسل به زور آنها را وادار به اطاعت می کردند. و چون نجف اشرف همیشه استقلال ذاتی خود را به ثبوت می رسانید، لذا با گذشت ایام به صورت مرکز سیاسی مهم و فعالی برای شیعیان عراق درآمد. در مورد تاریخ نوین نجف اشرف باید گفت که استقلال سیاسی آن به دنبال حمله سلیم پاشا در سال ۱۸۵۰ که بمنظور فرو نشاندن قیام شیعیان صورت گرفته

بود، پایه گرفت. و آنچه بر اهمیت سیاسی نجف اشرف می‌افزاید این است که این شهر مقر مرجع بزرگ شیعیان بوده و از همین شهر حاکمیت روحانی خود را بر شیعیان، نه فقط عراق، بلکه سراسر نقاط جهان که دارای ساکنان شیعه هستند، اجرا می‌کند. بطور مثال، زمانی که دولت ایران امتیاز تنباکو را به یک شرکت انگلیسی داد، مرجع مذهبی طی فرمانی مصرف تنباکو را برای شیعیان تحریم کرد. شیعیان هم این دستور را اجرا کردند و دولت ایران ناچار گردید قرارداد را لغو کند.

کسانی که تاریخ نوین عراق را مطالعه می‌کنند، بخوبی می‌بینند هر دولتی که موفق شده بود بر عراق تسلط یابد با شهر نجف اشرف رفتاری ویژه داشته است. کما اینکه سعی می‌کردند از انجام هرگونه اقدامی که علمای نجف آن را مغایر حقوق خود می‌دانند، دوری جویند. در این زمینه چندین رویداد بوقوع پیوسته که نشانگر میزان احترامی است که دولت اشغالگر برای مقام نجف اشرف و اهمیت آن نزد شیعیان قائل بوده است. بطور مثال می‌گویند که سلطان سواد که ترك و اهل تسنن بود، به نشانه احترام به حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) پای برهنه وارد نجف شد.

شهر نجف اشرف در منطقه‌ای از دشت فرات قرار دارد، که نفوذ حکومت عثمانی در آنجا اثر فعال و قابل توجهی نداشت و حکومت عثمانیها در آن منطقه از داشتن پایه‌های استوار و نفوذ قابل توجه محروم بود. لذا تعجب آور نبود که شهر نجف اشرف بصورت مرکز نارضایتی و مخالفت سیاسی و مذهبی آن منطقه علیه حکومت عثمانیها درآید. در تمام دوران ترکهای عثمانی مردم نجف و دولت مرکزی بغداد را دولتی ظالم و غیر قانونی محسوب می‌داشتند. این روش عداوت آمیز مردم نجف اشرف در قبال حکومت عثمانی، باعث ناراحتی و بلا تکلیفی ترکها، بویژه در هنگام جنگ و موقعی که قبل از سقوط بغداد، شهر نجف اشرف از قدرت آنها خارج گردد، شد. آخرین برخوردی که میان علمای نجف و دولت مرکزی بغداد بوقوع پیوست در ژوئن ۱۹۱۵ بود. در آن تاریخ مردم نجف، حاکم ترك را از شهر بیرون کردند و مرجع مذهبی زمام امور را بدست گرفت. به دنبال این برخورد که در شهر نجف اشرف روی داد، برخوردهای دیگری هم در شهرهای کربلا و حله و طویریج با دانه کمتری بوقوع پیوست که در اثر آن کارکنان ترك را بیرون راندند. کسانی

که نجف اشرف را زیارت کنند، بخوبی می بینند که سیمای ایران در آنجا مشهود می باشد و عده زیادی از ساکنان آن یا خودشان ایرانی بوده و یا نیاکان آنان ایرانی بوده اند. بهتر است از لحاظ تاریخی کمی به عقب برگردیم تا به بازتاب این پدیده در حیات اجتماعی نجف اشرف پی ببریم. تنی چند از نویسندگان و مورخان که تحت تأثیر احساسات ناسیونالیستی عرب واقع شده اند، در نوشته های خود سعی کرده اند این پدیده را— اثر و نقش ایران در جامعه نجف— این طور وانمود کنند که بازتاب تسلط یک دولت خارجی بر این شهر می باشد. هدف آنها از یک دولت خارجی، دولت ایران بوده، زیرا اکثریت جمعیت ایران شیعه اثناعشری بوده و کشور ایران هم مهد اندیشه تشیع بوده است.

کتابهای بخش تاریخ که درباره ایران به تحریر کشیده شده، مدعی گشته و تأکید می کند که ایرانیان مسلمان، در اصل و تا قرن پانزدهم میلادی، اهل تسنن بوده اند و زمانی که صفویها روی کار آمدند از مذهب شیعه پیروی کردند. البته این امر بدان معنی نیست که قبل از آن تاریخ، پیروان تشیع در ایران وجود نداشته اند. در آن زمان شیعیان ایران که در اقلیت بودند، در شهرهایی از قبیل قم و نیشابور زندگی می کردند، در صورتی که اکثریت ساکنان شهرهای دیگر از قبیل اصفهان و شیراز و تبریز اهل تسنن بودند. در آن دوره از تاریخ، اکثر علمای تسنن ایرانی بودند، تا جایی که راویان از حضرت رسول اکرم (ص) حدیثی نقل می کنند که فرموده اند: «اگر دانش در گوشه های آسمان باشد، گروهی از ایرانیان به آن دست می یابند». کما اینکه اکثر علمای شیعه عصر حاضر هم ایرانی الاصل می باشند. در دوران صفویه تلاش زیادی شد تا مذهب شیعه مورد پذیرش همه مردم قرار گیرد و بهمین جهت از علمای شیعه جبل عامل لبنان و همچنین بحرین کمک گرفته شد و در نتیجه اصفهان بصورت مرکز اندیشه های تشیع درآمد و پس از سقوط صفویها، مرکز اندیشه شیعه برای مدتی به کربلا و نجف اشرف منتقل شد.

از بحث بالا نتیجه می گیریم که ایران به دنبال پذیرفتن مذهب شیعه اثناعشری اثری عمیق در حیات اجتماعی عراق ایفا نمود. روابط مستمر مراکز اندیشه و علم تشیع دو کشور ایران و عراق با همدیگر باعث استواری تأثیر ایران در عراق و عراق در ایران شد. و این آمیختگی اندیشه های تشیع، میان دو کشور، منجر به

پیدایش پدیده‌ای تازه در طرز تفکر مذهبی عراق— که اکثریت جمعیت آن شیعه هستند— گردید و زعامت مذهبی به دست ایرانیان و یاکسانی که ایرانی‌الاصل بودند افتاد. گذشته از رهبران مذهبی و وعاظ که نفوذ کلامی وسیع داشتند، بیشتر طلبه‌های علوم مدارس مذهبی نجف‌اشرف هم ایرانی بودند که اکثر آنان پس از پایان تحصیلات خود اقامت در کربلا و نجف را ترجیح می‌دادند. اقامت این عده در این دو شهر باعث شد تا شیوه‌های ایرانی هرچه بیشتر در جامعه عراق اثر بگذارد.

اهمیت سیاسی نجف‌اشرف، بستگی به این دارد که این شهر مرکز تشیع مهمی برای تحصیلات مذهبی بشمار می‌رود و از این لحاظ با مقام و موقعیت‌الازهر در قاهره و دانشگاه زیتونه در تونس مقایسه می‌شود. البته الازهر و زیتونه دو مرکز برای تحصیلات مذهب تسنن بود، در صورتی که «نجف‌اشرف» مرکز تحصیلات مذهب تشیع می‌باشد. و چون در اجتهاد کماکان در فقه تشیع باز می‌باشد، چون یک فرد شیعی باید از دستورات مرجع مذهبی پیروی نماید و بصورت یک مقلد باشد، بهمین جهت یک مرد شیعی علاقه زیادی در طلب علوم مذهبی از خود نشان می‌دهد. البته مراکز دیگری برای آموزش مذهبی در کاظمین، کربلا و سامرا وجود دارد ولی هیچ یک از آنها نمی‌تواند با مقام و موقعیت نجف‌اشرف برابری کند و همگان به نجف با دیده احترام می‌نگرند. از لحاظ تقدس، این شهر در مقام چهارم پس از مکه، مدینه و قدس قرار دارد. موقعی که مشکل بزرگی در جهان تشیع بوجود آید، چشم مردم همه بسوی نجف دوخته و منتظر رأی مذهبی می‌شوند. مرجع هم پس از بررسی موضوع بامشاوران خویش، رأی خود را صادر می‌کند، زیرا شیعیان مرجع خود را نایب امام دوازدهم خود که در غیبت می‌باشند، می‌دانند. در نجف‌اشرف بیست و چهار مدرسه علوم دینی وجود دارد که معروفترین آنها عبارتند از مدارس قوام، صدر، احمدیه، هندی، آخوند و کاشف‌الغطاء. در این مدارس طلاب علوم دینی از هر نژاد و هر کشوری از کشورهای جهان سرگرم تحصیل هستند که البته اکثریت آنان ایرانی می‌باشند. طلبه‌های دیگری هم از عراق، کشمیر، افغانستان، لبنان، هندوستان و حوزه خلیج فارس در این مدارس تحصیل می‌کنند. برای اینکه خوانندگان با وضع این دانش‌آموختگان آشنا شوند، آماری را که درباره تعداد آنان

در یک سال تحصیلی بدست آمده بشرح زیر بنظر می‌رسانیم:

از ایران	۸۹۶ نفر
از عراق	۳۲۶ نفر
از پاکستان	۳۲۴ نفر
از تبت	۲۷۰ نفر
از هندوستان و کشمیر	۷۱ نفر
از سوریه و لبنان	۴۷ نفر
از حسا، قطیف و بحرین	۲۰ نفر

مجموع این عده ۱۹۵۴ نفر بود. روش آموزش و تعلیم در این مدارس دارای شیوه مخصوصی است که آن را با روش آموزش مدارس دیگر متمایز می‌سازد. اولاً اینکه شرایط خاص علمی برای ورود به این مدارس در نظر گرفته نشده است، بلکه هر شخصی که علاقه‌مند باشد، بشرط آنکه حجره‌ای خالی جهت اقامت در مدرسه یافت شود، می‌تواند نام‌نویسی کند. این مدارس همچنین مدیر، رئیس، استاد، استادیار، شهریه و حتی بودجه و سالهای مشخصی برای فارغ‌التحصیلی ندارد. برنامه تحصیلی آن شامل زبان عربی، منطق و علوم دینی است. درسهایی را هم که طلبه‌ها حق انتخاب آن را دارند عبارتند از: فلسفه، علم نجوم و ریاضیات. برنامه آموزشی در سه مرحله زیر اجرا می‌گردد:

۱. علوم اولیه

۲. فضلا

۳. خارج

برنامه مرحله اول، شامل تدریس زبان عربی، بلاغت و منطق است. کتابی که برای تدریس عربی در نظر گرفته شده، کتاب اجرومیه است. ولی طلبه‌های بالاتر زبان عربی را در کتابهای جامع‌المقدمه، الفیه ابن مالک، منی اللیب، المطول تفتازانی و الحاشیه سلاعباس آموزش می‌بینند. مدتی که معمولاً برای طی مرحله اول در نظر گرفته شده در حدود هفت سال است.

و اما روش آموزش در مرحله دوم یعنی فضلا بر تدریس فقه تکیه دارد. طلبه‌ها در این مرحله موظف هستند برنامه‌های مختلف را برای شناختن ادله، ثبوت،

اصول، شرایط و فروع چه مربوط به نماز باشد و یا معاملات، بخوانند. کتابهایی که در آموزش «برنامه‌های مختلف» بکار می‌رود، عبارتند از: معلم، قوانین، مسائل و کفایه. کتابهایی هم که در درس فقه تدریس می‌شود، عبارتند از: مقصود، شریعت، الملع، المکاسب و العمود الوثقی.

دانش آموختگان پس از طی این دو مرحله، به مرحله سوم یعنی خارج منتقل می‌شوند. در این مرحله کتابهای خاص قابل اعتمادی وجود ندارد، بلکه طلبه‌ها دروس و کنفرانسهایی را که مجتهدین می‌دهند، یادداشت می‌کنند. و چون کنفرانسها توسط مجتهدین ایراد می‌گردد دارای سطحی خیلی بالا و از نوع بسیار دقیق در تجزیه و تحلیل علوم دینی است. افراد مجتهدی که در این دروس بسیار عالی کنفرانس می‌دهند، مردانی با نام و شهرت هستند که در سراسر دنیای تشیع برای اندیشه‌های دینی آنان احترام می‌گذارند. از قبیل آقایان ابوالقاسم خوئی، محسن الامین و حسین الهمانی. در مدارس نجف عده‌ای از این مجتهدین سرگرم تدریس هستند، در صورتی که رهبر آنها مجتهد بزرگ است که مجتهد دیگری در کنار او فعالیت می‌کند. از میان دیگر مجتهدین یک نفر را در نظر می‌گیرند که در صورت درگذشت مجتهد بزرگ جای او را می‌گیرد.

مزیت آموزش در مدارس دینی نجف اشرف این است که هیچگونه وابستگی به حاکمیت دولت ندارند. طلبه‌ها در نجف برای خود دانش درس می‌خوانند و زندگی ساده و با زهد و تقوایی دارند. مناقشات آزاد میان آنها در فضایی آزاد صورت می‌گیرد. در این مدارس امتحانات نگران‌کننده‌ای برای طلبه‌ها وجود ندارد. بهمین جهت موقعی که طلبه‌ای کتابی را مطالعه کرد و یا پیرامون کنفرانسی که در آن حضور یافته به بررسی پرداخت، ملزم نیست که در کوتاهترین مدت به نتیجه برسد و موظف نیست آنچه را خوانده و شنیده حفظ کند. بطور کلی آنها عجله‌ای برای اتمام تحصیل ندارند، زیرا آموزش در نجف اشرف به آرامی و همراه با بررسی آزاد پیش می‌رود و همین امر یکی از عواملی است که باعث می‌شود تا دانش آموختگان در تحصیل پیشرفت کرده و سواد درسی را به نحو احسن فرا گیرند.

در اینجا بهتر است به پدیده مهم دیگری اشاره شود. پدیده مزبور این است که طلبه‌ها در هنگام تحصیل، عملاً هم به تدریس اشتغال می‌ورزند، زیرا بهترین

روش برای درك آنچه انسان می‌آموزد این است که همان مواد را تدریس کند. اگر انسان نداند که نجف اشرف مرکز آموزش مذهب تشیع و مرکز اندیشه سیاسی است، و اگر به یاد نیاورد که نزد میلیونها نفر پیروان مذهب تشیع، یک شهر مقدس و تاریخی محسوب می‌شود، بر او مشکل است که درك کند نقشی و سیاست نجف اشرف در قبال اشغالگران انگلیسی در بغداد پس از یازدهم مارس ۱۹۱۷ و نقش آن در قبال برپایی واحد نظامی انگلیس در ژانویه ۱۹۱۸، در قیام کوفه که در پنج مایلی شرق نجف اشرف واقع می‌باشد، چه بوده است. قیام کوفه از آن جهت صورت گرفت که در بیانیه اول نوامبر ۱۹۱۴، انگلستان تعهد کرد در صورت پیروزی بر عثمانیها در عراق، هیچ پادگان نظامی در شهرهای مذهبی برپا ندارد ولی بعداً ویلسن اعلام کرد که بعثت دگرگون شدن اوضاع و احوال جنگ، مفاد بیانیه سال ۱۹۱۴ لغو می‌گردد و بهمین استناد در سال ۱۹۱۸ پرسی کاکس طی توصیه‌ای که به دولت خود داد، پیشنهاد کرد یک پادگان نظامی در کوفه برپا شود که به دنبال آن قیام نجف اشرف صورت گرفت.

پس از سقوط ظالمانه شهر بغداد، توده‌های عظیم مردم طی برنامه تدارك دیده شده‌ای جهت گفتن تبریک و ابراز وفاداری و ادای احترام بطرف منزل کمیسر انگلستان سرازیر شدند. اغلب افرادی که به خانه حاکم جدید رفتند در پی کسب مقام و پول بودند و بر خلاف آنچه مدعی می‌شدند، نماینده خواسته‌های ملت عراق نبودند. آنها آن قدر قدرت نداشتند تا آرامش و امنیت مناطقی را که مدعی نمایندگی آن بودند، حفظ کنند، زیرا برای این کار نیاز به قدرت و پول داشتند. در میان گروههایی که برای ابراز وفاداری به خانه کمیسر انگلیس رفتند، گروهی از نجف اشرف به چشم می‌خورند که مدعی بودند از علما و شیوخ نجف هستند. موقعی که این عده به نجف اشرف بازگشتند، مدعی شدند که اشغالگران به آنها مأموریت داده‌اند تا به نام دولت انگلستان شهر را اداره کنند. خاقانی که یک نفر نجفی است و در موقع ورود لشکریان انگلیس، در نجف اشرف اقامت داشت در کتاب خود تحت عنوان شعراء الفری به این عده اشاره کرده و از آنها بعنوان علمای اوفیس نام برده، و نام چندتن از آنها را ذکر کرده است. این طور بنظر می‌رسد که انگلیسها چند روز پس از



اشغال بغداد، هنوز هم از مرکز قدرت در نجف اشرف و اینکه زمام اصلی امور این شهر در دست کیست آگاهی نداشتند. یکی از علمای نجف که با وی به گفتگو نشستیم و درباره علت این ماجرا از وی پرسش کردم، گفت در آن اوضاع و احوال، این امکان بوجود آمد تا گروهی از عوام لباس روحانیت به تن کرده و عمامه بر سر گذاشته و بنام علمای نجف اشرف به دیدار کمیسر انگلستان رفته و سپس به نجف بازگشته و مدعی شدند که قادر هستند استقرار و امنیت را حفظ کنند و کمیسر انگلستان هم این مأموریت را به آنها داده است. در صورتی که واقعیت برخلاف این ادعا و قدرت اصلی در نجف اشرف در دست مجتهد بزرگ و یاران او بود. رویدادهای بعدی هم که به دنبال این ماجرا رخ داد، صحت این موضوع را ثابت کرد. مشکلات انگلیسی در شهر نجف اشرف از اکتبر ۱۹۱۷ آغاز شد. جریان از این قرار بود که شیخ قبیله عنزه همراه نامه‌ای از سرهنگ لیچمن<sup>۱</sup> وارد نجف اشرف شد. قبیله عنزه پیرو مذهب تسنن هستند و شیخ آن بنام فهدبن هذال دوست وفادار انگلستان بود که از زمان اشغال بغداد حقوق ماهانه‌ای معادل هزار لیره استرلینگ از انگلیس می‌گرفت. در نامه‌ای که شیخ فهدبن هذال همراه داشت به حمیدخان توصیه شده بود که دست کمک به قبیله عنزه بدهد تا بتواند مقدار قابل توجهی گندم بدست آورد، در صورتی که در آن زمان، خود شهر نجف اشرف بعلت قیودی که جنگ بوجود آورده بود و اینکه انگلیسیها هنوز هم با عثمانیها جنگ می‌کردند، از کمبود مواد غذایی رنج می‌برد. البته این نکته را هم به یاد داشته باشیم، که شهر نجف اشرف حبوبات مورد نیاز خود را از نقاط مجاور وارد می‌کرد. موقعی که خبر ورود یکی از شیوخ قبیله سنی مذهب و هوادار انگلیس یعنی عنزه، برای خرید حبوبات پخش شد، قیمتها در بازارهای نجف اشرف به شکل سرسام‌آوری بالا رفت. روز بعد شیخ فهدالهدال کاروانی مرکب از ۱۲۰۰ نفر شتر جهت حمل حبوبات مورد نیاز قبیله خود به نجف فرستاد، ولی شهر نجف امکان فراهم نمودن این مقدار حبوبات را نداشت و علاوه بر آن ساکنان شهر شوریدند و به رهبری پیشوایان دنیوی و اخروی خویش دست به قیام زدند. در روز اول و دوم نوا سیر تظاهراتی برپا شد و تظاهر کنندگان بطرف اردوگاه محل توقف کاروان قبیله عنزه رفته و آنجا را محاصره کردند. زدو خورد و چپاول

چنان وسیعی روی داد که حمیدخان قدرت برقراری نظم را نداشت. بهمین جهت سرهنگ بالفورا افسر رابط سیاسی انگلیسی مقیم شهر شامیه عراق به نجف اشرف رفت تا شخصاً به موضوع رسیدگی کرده و ماجرا را با روش مسالمت آمیز فیصله و به غائله پایان دهد. ولی در این مأسوریت سوقیت حاصل نکرد و نجف اشرف را بطرف شهر سماوه ترك گفت. چند روز بعد مجدداً به نجف اشرف بازگشت و متوجه شد پیشنهادهای او برای حل اختلاف و تسویه بمرحله اجرا گذاشته نشده است. لذا سعی کرد بر حاجی- عطیه ابوکلل و علی کاظم الصبی که دو تن از بزرگان نجف اشرف بودند، فشار وارد سازد و از آنها بخواهد بندهای پیشنهاد او را بپذیرند. ولی شعله های انقلاب شیعیان باز هم زبانه کشید و بالفور ناچار شد با مراقبت و تحت الحفظ از نجف اشرف خارج گردد. انقلاب نجف اشرف اثر و بازتاب عمیقی در مردم داشت و زبانه آن به شهرهای کوفه و ابوضحیر کشیده شد و در آن دو شهر مردم بپا خاسته و به ادارات دولتی حمله کردند. بالفور هم چاره ای نداشت، جز اینکه به آیتا... محمد کاظم- یزدی مجتهد بزرگ پناه برده و از ایشان استمداد کند که برای برقراری آرامش و امنیت مداخله نمایند. آیتا... به وی توصیه کرد که از عطیه ابوکلل و علی کاظم- الصبی و حمایت از آنها دست بکشد و آنها را کنار بگذارد. بالفور به دستورات آیتا... یزدی گردن نهاد و در نتیجه اوضاع نجف اشرف به حال اولیه برگشت. منطقه فرات مرکزی بعلت داشتن حبوبات زیاد و اینکه غذا در آن دوره اهمیت زیادی داشت، از سوقیت مهمی نزد انگلیسیها برخوردار بود.

حادثه و بر خوردی که میان قبیله عنزه و ساکنان شهر نجف اشرف صورت گرفت، بروشنی برای هر دو طرف معلوم و ثابت کرد که انگلیسیها برای هیچ چیزی، جز منافع ویژه خود در درجه اول، و منافع هواخواهان خود در درجه دوم، اهمیتی قائل نیستند لذا بهتر دیدند که برای رهایی از این بلا تکلیفی، انگلیسیها را وادار کنند تا نوعی خودمختاری به شهر نجف بدهند که بتوانند خودشان، اوضاع خود را حل و فصل کنند. این روح تازه ای که انقلاب ظفرمند در دلهای مردم نجف دمید، سازمان زیرزمینی را که با نام جمعیت نهضت اسلامی در آنجا تشکیل شده بود وادار به فعالیت گسترده ای کرد. از میان رهبران آن جمعیت می توان از آقایان محمد علی بحر العلوم، شیخ محمد جواد الجزایری،

کاظم الصبی و عباس الخلیلی نام برد. تصمیم این سازمان زیرزمینی بر این قرار گرفت تا همچنان زیرزمینی باقی بماند و با احتیاط کامل فعالیت کند تا عمل مسلح شدن کامل همه اعضای آن به اتمام برسد و بودجه خود را تنظیم کرده و سپس قبایل سجاور را دعوت به انقلاب کند. حاج عطیه وعده داد، کمکهای لازم را در اختیار جمعیت مزبور بگذارد، ولی حاضر نشد بطور رسمی عضویت آن درآید. کما- اینکه حاضر نشد در کنار بحر العلوم و الجزایری که با احتیاط فعالیت می کردند و طبق برنامه دقیق صوف خود را استحکام می بخشیدند، قرار گیرد. این پیوستگی لرزان و غیر مستحکم بطرف جمعیت یاد شده که موفق شده بود عده ای از بزرگان نجف اشرف را بسوی خود جلب کند، باعث تضعیف جمعیت و لطمه زدن به دعوت آن شد. البته جمعیت یاد شده اظهار نظر خود را بطور علنی افشا نکرد. اقداماتی هم که بالفور اتخاذ کرده بود، اوضاع را بحرانیتر می ساخت کما اینکه این اقدامات زمینه را برای یک انقلاب عمومی آماده می ساخت.

بعداً بالفور متوجه شد که برقراری غرامت بر مردم نجف هیچ گونه نتیجه مطلوبی ندارد زیرا شیوخ و رهبران شهر با توسل به زور پول را از مردم فقیری که هیچ گونه نقشی در حوادث نداشتند، جمع آوری می کنند.

روز نوزدهم مارس جمعیت نهضت اسلامی جلسه ای در یکی از خانه های محله حویث نجف اشرف تشکیل داد که شرکت کنندگان در آن پس از تبادل نظر به این نتیجه رسیدند که اوضاع و احوال برای یک انقلاب عمومی آماده می باشد. آنها اتفاق نظر پیدا کردند که ترور مارشال یکی از افسران انگلیسی علامتی خواهد بود که به قبایل حومه نجف اشرف داده می شود، تا به دفاتر دولتی انگلیسیها که در آن منطقه تأسیس یافته بود، حمله کنند. لذا کمیته مرکزی به گروهی مرکب از بیست نفر دستور داد تا مارشال را ترور کرده و جوی از اغتشاش و ناامنی در نجف بوجود آورند، به این اعتقاد که به دنبال آن قیامی عمومی در منطقه فرات مرکزی روی می دهد.

سیزده نفر از بیست نفری که مأموریت ترور مارشال به آنها محول شد، عبارتند از: حاج نجم البقال، محسن ابوغانم، مجید دعییل، حمید حبیبان، عابد حمیمه،

علوان البوضیهم، عبید همامشه، سعدالامیری، احمد یاسینی، سیدجعفر سیدحسن-الصایغ، حسن جوری، حبیب خضیر و جاسم طیارالھوا.

این عده لباس پلیس محلی را به تن کرده و مدعی شدند که حامل نامه مخصوصی می باشند که بایستی شخصاً به دست مارشال بدهند. آنها وارد مقر اداره شده و مارشال و افسر ستاد همراه او را بقتل رسانده و به دنبال زدو خوردی که صورت گرفت، این گروه پس از کشته شدن یکی از افراد آن بنام حسن جوری، از محل دور شدند. در صورتی که نگهبانان پنجابی آتش انبوه سلاحهای خود را بطرف مردم بیگناهی که به زیارت رفته بودند، گشودند و تنی چند از زنان و مردان بیگناه را به خاک و خون کشیدند.

کاپیتان بالفور که از کشته شدن همکار خود «مارشال» یکه خورده بود، برای بررسی موضوع از نزدیک شخصاً به نجف رفت ولی بطرف او هم تیراندازی شد و وی به خانه مهدی السلیمان پناه برد. ولی ژنرال مارشال (که سوی کاپیتان مارشال می باشد) دستور داد شهر نجف را محاصره کنند و شرایط رفع محاصره را بشرح زیر اعلام نمود:

**یکم-** تحویل دادن بعضی از اشخاصی که گفته می شد رهبری انقلاب را بعهدہ دارند.

**دوم-** تحویل یک هزار قبضه تفنگ بعنوان غرامت.

**سوم-** پرداخت غرامت مادی معادل پنجاه هزار لیره انگلیسی طلا.

**چهارم-** تبعید یک هزار نفر بعنوان اسیر جنگی به هندوستان.

**پنجم-** محاصره نجف همچنان بقوت خود باقی مانده و از رساندن آب و غذ به اهالی آن جلوگیری شده تا شرایط بالا اجرا گردد.

سردم نجف در روزهای نخست به محاصره شهر خود و بیانیه ای که پیرامون شرایط شکسته شدن محاصره منتشر شد، اهمیت ندادند. روزنامه رسمی العرب چاپ بغداد اخباری درج کرد حاکی از اینکه برخوردهایی میان مردم نجف و سربازان انگلیسی شرکت کننده در محاصره رخ داده است.

اولین تلاش مردم نجف برای شکستن حلقه محاصره در روز بیست و یکم مارس بدین ترتیب صورت گرفت که تعدادی از مردم درحالی که ظرفهای حامل

نفت همراه داشتند، سعی نمودند از شهر خارج شده تا محل اقامت انگلیسها را به آتش بکشند ولی نقشه آنها با شکست مواجه گردید. اکثر سربازان انگلیسی در اطراف مقام کامل ابن زیاد که یکی از صاحبان والامقام نزد شیعیان است، گرد آمده بودند. در همین اثنا گفتگوهایی میان سیدمهدی یکی از بزرگان نجف اشرف از یک طرف و بالفور از طرف دیگر صورت می گرفت. در این گفتگوها، سیدمهدی اصرار می ورزید که حلقه محاصره نجف اشرف شکسته شود. درحالی که «الفور» اصرار در اجرای پنج شرط خود می کرد. دوره کوتاه محاصره، دوره ای سملو و سرشار از بحران بود، زیرا هریک از طرفین اصرار می ورزیدند که حاکمیت در نجف اشرف باید در دست آنها باشد. ویلسن معتقد بود که حکومت برنجف اشرف حق مسلم اوست و در چهارچوب اختیارات او قرار دارد. بهمین جهت هیچگونه ارزشی برای آنچه به گفته او ادعاهای خودخواهانه بزرگان و تجار نجف — که خود را وصی و قیم شهر می دانند — بود، قائل نشد. و بالاخره «جمعیت نهضت اسلامی» اعلام کرد هدف نهایی آن استقلال می باشد. بدین ترتیب یکی از طرفین ناچار شدند حتی اگر بطور موقت هم باشد، از خواسته های خود صرف نظر کرده و عقب نشینی نماید. رویدادهای بعدی نشان داد که جمعیت نهضت اسلامی ناچار به عقب نشینی بود.

خبر محاصره شهر نجف اشرف، بازتاب وسیعی در سراسر عراق و ایران داشت. صدها پیام از رهبران مذهبی و بزرگان شیعیان به کارکنان حکومتی انگلیس سرازیر شد که طی همه آنها خواستار عفو نجف اشرف شده و میانجیگری خود را پیشنهاد کرده بودند. در تهران هم به سفیر انگلستان هشدار داده شد که ممکن است خبر محاصره نجف اشرف، احساسات مذهبی مردم را برانگیزد، که این امر عواقب نامطلوبی در پی داشت. کما اینکه دولت هندوستان و دفتر هند طی دو تلگرام به مسؤلان غیرنظامی انگلیسی، نگرانی خود را از عواقب اقدامات اتخاذ شده درباره نجف اشرف ابراز داشتند. علاوه بر آن کارمندان انگلیسی نامه هایی دریافت داشتند که فرستندگان ناشناخته آنها را تهدید به قتل کرده بودند. افکار عمومی هم بالطبع از نجف اشرف و مبارزات آن علیه ستمگران جانبداری می کرد. در اینجا تعجب آور است که مطبوعات انگلیس نوشتند افکار عمومی بغداد، حله و کاظمین روش انقلابیون نجف اشرف را یکصدا محکوم کرده اند. ولی بطور کلی ویلسن به افکار

عمومی در قبال محاصره نجف اشرف اهمیتی نمی داد. وی یادآور شد که «اهل تسنن در بغداد با اعلام شادمانی خود، مشکل تازه‌ای بر مشکلات ما افزوده‌اند و ما در بلا تکلیفی قرار گرفته‌ایم». ولی خاقانی که خود یک عراقی و اهل نجف است بهتر از هر کس عکس العمل افکار عمومی را در قبال محاصره نجف جلوه داده است. او می‌گوید قبایل مجاور نجف که اعتقاد مذهبی عمیقی دارند، در اندیشه آینده کشور و سلطنت خود افتاده و خود را برای رویارویی سختی با انگلیسها آماده می‌سازند.

روزنامه العرب - روزنامه رسمی بغداد - در تاریخ ۶-۲ مارس پیاسی چاپ کرد و مدعی شد پیام مزبور از علمای نجف اشرف خطاب به ویلسن نوشته شده است. کما اینکه همین روزنامه متن نامه‌ای را که ویلسن برای آیت... العظمی محمد کاظم یزدی نوشته بود، درج کرد. متن نامه مزبور در همین کتاب خواهد آمد. طبق نوشته خاقانی، لهجه نامه ویلسون بسیار تند بود و هدف آن ایراد اهانت بود. مضمون نامه بدین نحو بود که مرجع عالی تشیع و سایر علمای نجف را متهم به دست داشتن در ناآرامیها نموده و علناً تهدید کرده بود. زیرا فرستنده نامه می‌نویسد: «نجف می‌تواند سالم از این بحران بیرون آید، البته بشرط آنکه به شرایطی که قبلاً ارائه کرده بودیم گردن نهد و حتی بهتر است شهر خود را از مفسدین پاک کند.» اگر کسی کمترین اطلاعی درباره تشیع داشته باشد، بخوبی می‌تواند استنباط نماید، بطور کلی این احتمال نمی‌رود که مرجع عالی تشیع نامه‌ای برای دولت بنویسد و عاجزانه طلب عفو برای خود و نجف کند. تاریخ تشیع نشان می‌دهد که تاکنون هیچ یک از مراجع تقلید به خود اجازه نداده است تا از دولت وقت این چنین متضرعانه خواهان عفو و بخشش شود. بهمین جهت علما و مورخان شیعه که بررسیها و مطالعاتی در تاریخ سیاسی تشیع دارند، صحت این نامه را انکار کرده‌اند. در هر حال بهرگونه‌ای باشد، پیام مزبور و پاسخ آن برای علمای نجف بطور اعم و برای مرجع بزرگ بطور اخص علل و دست‌آویزهایی را فراهم ساخت تا هرگونه رابطه‌ای را با دولت قطع کنند. همه مردم نجف اشرف می‌دانستند که مرجع عالی با قتل هیچ یک از کارمندان موافق نبودند و تنها خواهان استقلال کامل نجف بوده و از هر کس که چنین خواسته‌ای داشت جانبداری می‌کردند. به دنبال انتشار این نامه از کسانی که دست به ترور کاپیتان مارشال زدند جانبداری کردند، بویژه اینکه اهالی

نجف از این افراد حمایت می‌کردند. کما اینکه تهدیدهای ویلسون باعث شد تا مردم نجف‌اشرف از انقلابیون جانبداری بیشتری بنمایند.

در این موقع، انگلیسها بر میزان محاصره نجف افزودند، و در هفتم آوریل واحدهای ژنرال ساندرز را توانستند تعدادی از تپه‌های خاکی اطراف شهر را به اشغال درآورند بطوری که مواضع استراتژی لازم جهت تقویت محاصره در دست ارتش انگلیس قرار گرفت و همین امر، اسکان هرگونه مقاومت مردم نجف را در برابر سربازان انگلیسی درهم می‌شکست. ولی چرا قبایل مجاور آرامش خود را حفظ کرده و در آن موقع دست به هیچگونه قیامی نزدند؟ این امر دو عامل دارد: اولاً برتری تسلیحاتی انگلیسیها، و ثانیاً تحول ناگهانی سیاست اداری هیأت حاکمه علیه قبایل مجاور نجف‌اشرف. کماصلاً معلوم است که هر قدر از فاصله مجاورت قبایل به نجف کاسته شود مسلح شدن آن هم کمتر می‌شود، علت هم میزان فزون نفوذ مذهبی و سیاسی نجف در برقراری صلح میان آن قبایل است که در نتیجه از اهمیت سلاح در دست قبایل می‌کاهد. یعنی اینکه نجف‌اشرف مشکلات آنها را حل می‌کرد و نیازی به سلاح پیدا نمی‌کردند. تحول ناگهانی سیاست اداری در قبال قبایل بصورت دادن سلف و کمکهای کشاورزی و همچنین بالا بردن مالیات بر زمین و محصولات شیوخ، قبایل را وادار به اندیشیدن قبل از اقدام به انقلاب و شورش علیه دولت کرد. کما اینکه انگلیسها نقاط ضعف را در تشکیلات، قبیله‌ای شناخته و سعی کردند از این نقاط ضعف بهره‌برداری کنند. سازمان اداری انگلستان موفق شد از این موضوع در هنگام محاصره نجف‌اشرف استفاده کند. زیرا آنها بمیزان زیادی از قید و بندها برداشته و از شدت مقررات دولتی در میان قبایل کاستند تا بتوانند آنها را استمالت و حمایت آنان را جلب کنند. این سیاست تازه انگلستان نتیجه مثبت داد و منجر به آرام گرفتن قبایل شد.

علت اصلی ضعف مردم نجف چند دستگی و عدم وحدت کلمه آنان بود. مرجع بزرگ هم خود را درگیر این مشکلات نساختند، زیرا جمعیت نهضت اسلامی در موضوع ترور مارشال باوی مشورت نکرد. از طرفی دیگر بزرگان نجف، از قبیل مهدی‌سلیمان تلاش می‌کردند مشکلاتی را که در برابر شناسایی حضور انگلیسیها

بوجود می‌آمد، ازین ببردند. زیرا بازرگانان و بزرگان مزبور در نتیجه محاصره نجف اشرف آسیب زیادی دیده بودند. بعضی از آنها مقادیر زیادی خرمای بصره و گندم حله داشتند. آنان از مردم گرسنه و در محاصره نجف سود فراوانی بردند. بعضی از آنها علاقه به شکستن محاصره نجف اشرف نداشتند، زیرا بخوبی می‌دانستند از راه فروش گندم و سایر مواد غذایی به مردم سود فراوانی بدست می‌آورند. البته هدف انقلابیون که اغلب از فقرا بشمار می‌رفتند ادامه مبارزه تا پایان بود. علاوه برآن این موضوع را هم باید در نظر داشت که آنان به حمایت روحی و معنوی مرجع بزرگ نیاز داشتند. یکی از عوامل خوش شانسی انگلیسیها این بود که هیچ گروهی در نجف اشرف وجود نداشت تا بتوانند میان گرایشهای مختلف مردم نجف اشرف هماهنگی بوجود آورند. زیرا نجف صحنه‌ای بود که همه گروهها از قبیل انقلابیون، محترکین، شکست خوردگان، گروههای فقیر و گرسنگان در آن دست و پا زده و زندگی می‌کردند. مردم نجف اشرف همه امکانات مقاومت را در اختیار داشتند ولی فاقد همکاری و همفکری میان خود بودند و همین موضوع عامل اصلی این شد که بالاخره ناچاراً در برابر هیات حاکمه تسلیم شوند.

پس از اشغال تپه‌ها در هفتم آوریل، بوسیله سربازانی که در بیرون دروازه‌ها تمرکز داشتند، ژنرال ساندرز حلقه محاصره را بر شهر نجف اشرف تنگتر می‌کرد، تا مردم این شهر نتوانند دست به هیچ عملی بزنند. گذشته از این، دیوار اطراف شهر و همه خانه‌های چسبیده به آن را که بالغ بر پانصد باب خانه بود در اختیار گرفتند. کما اینکه محله عطیه را در خارج از دروازه شهر — که تعداد خانه‌های آن هم بالغ بر پانصد باب بود — به اشغال خود درآوردند. بدین ترتیب، طی مدت دو روز، یعنی هشتم و نهم آوریل، اشغالگران انگلیسی، ساکنان در حدود یک هزار باب خانه را از کاشانه خویش طرد کردند و این عده بطور آواره به داخل نجف رفته و یا در اماکن مقدس و مساجد اقامت گزیدند. بعضی از آنها برای خرید مواد غذایی پول داشتند ولی دیگران از شدت گرسنگی جان دادند. در آن هنگام که مردم نجف با مشکلات مسکن و غذا مواجه بودند، مهدی سلیمان و پیروان او سعی می‌کردند که انقلابیون را وادار به تسلیم کنند. سپس تعقیب خانه به خانه و از چاهی به چاه انقلابیون دیگر برای چند روز صورت گرفت و در روز اول مه مقاسات حاکمه



توانستند . ۱۰ نفر مرد را دستگیر کنند. در یکی از گزارشهای نیمه ماهانه کمیسر عالی انگلیس آمده است: در اسناد بدست آمده از افسر رابط سیاسی آلمان مدارکی بدست آمده که نشان می دهد ناآرامیهای نجف از خارج سازمان داده می شد! کمیسر عالی انگلیس یادآور شد که در مدارک مزبور به نقش عجمی السعدون که ماهانه . . . ۱۰ لیره طلای عثمانی از پروسن<sup>۱</sup> دریافت می کرده، بعنوان گرداننده انقلاب اشاره شده است! اسناد مزبور همچنین به وجود کمیته ای به نام کمیته انقلاب اسلامی اشاره کرده که هدفش این بوده که شهر نجف را بصورت مرکز رهبری کننده ناآرامیهای مذهبی قبایل درآورد. اشخاص برجسته ای که نام آنها در اسناد پروسن آمده بود عبارتند از: بحرالعلوم و فرزندان مرحوم سیدعلی الداماد. (مرحوم داماد خطیبی برجسته بود که مردم را دعوت به جهاد می کرد. جهاد مردم هم تا سقوط بغداد ادامه داشت). همچنین صدی (سعدی) الاسلام نایب شیخ الشریعه. در این میان ابراهیم بهبهانی تماسی دائم با پروسن داشت. یک دادگاه نظامی برای محاکمه انقلابیون در کوفه تشکیل شد. ریاست این دادگاه را سرتیپ لیچمن و عضویت آن را سرگرد ایدی<sup>۲</sup> و سرگرد روث<sup>۳</sup> بعهده داشتند. دادستانی را کاپیتان بالفور بعهده گرفت. این دادگاه ۱۲ نفر را محکوم به اعدام کرد ولی به دنبال وساطت آیت. . . یزدی برای کاهش حکم اعدام بحرالعلوم، محکومیت وی و بهبهانی از اعدام به حبس ابد تنزل یافت. پنج نفر هم محکوم به تبعید مادام العمر و یک نفر تبعید به مدت ده سال شد. علاوه بر کسانی که در دادگاه محکوم شدند، مقامات انگلیس بیش از یک صد نفر را به اتهام دست داشتن در انقلاب بعنوان اسرای جنگ به هندوستان تبعید کردند. اعدام محکومین در بامداد روز سی ام مه ۱۹۱۸ به مرحله اجرا گذاشته شد. عباس خلیلی و تنی چند از دوستانش موفق شدند از زندان فرار کرده و به ایران برسند. انگلیسیها به دنبال این عمل که آن را برای خود یک پیروزی می دانستند، تصور کردند که توانسته اند بر همه مشکلات غلبه نموده و همه ناراحتیها به پایان رسیده است. ولی کوچکترین موضوعی که می توان درباره حادثه مزبور قائل شد این است که سرآغازی بود برای یک دوران از روابط تیره میان شیعیان و مسؤولان انگلیسی که سراسر آن مملو از شک و تردید و

آمادگی برای یک رویارویی بود.

انسان باید دقیقاً در حوادثی که منجر به محاصره نجف اشرف شد بنگرد. این ماجرا توسط سه تن از ادبای نجف بعنوان یک احساس علیه مهاجمین خارجی مورد بررسی قرار گرفت. این سه تن عبارتند از: یوسف رجبی که در مارس ۱۹۳۹ مقاله‌ای در مجله الاعتدال چاپ نجف منتشر کرد، محمد علی کمال‌الدین در کتاب خود بنام نجف در یک ربع قرن و جعفر باقرالمحبوبه در کتاب خود بنام گذشته و حال نجف به‌عللی که منجر به محاصره شد و اشخاصی که نقشهای عمده در آن داشتند و سپس به محاصره و رویدادهای اسف‌انگیز بعد از آن، اشاره کردند. ولی هیچ‌یک از آنها انگیزه‌های پنهانی و واقعی و ارتباط آن را با اعتقاد شیعه نسبت به استقلال نهادی به بررسی نگرفت. محاصره نجف اشرف بازتابهایی عمیق نه فقط در مردم نجف، و شیعیان عراق، بلکه در شیعیان سراسر جهان که با دیدی احترام‌انگیز به نجف اشرف بعنوان متمرکز مذهب و نایب‌امام زمان که در غیبت هستند و «روزی ظهور خواهند کرد تا زمین را که سملو از جور و ظلم شده است، پر از عدل و داد کنند»، می‌نگرند. یک مورخ بخوبی می‌تواند میان محاصره نجف از یک طرف و نقش اساسی مردم نجف در انقلاب ۱۹۲۰ را از طرف دیگر ارتباط بدهد. آیا انگلیسیها می‌توانستند از حادثه محاصره نجف اشرف دوری جویند؟ و آیا می‌دانستند ماجرای محاصره شهر، آنها را به کجا خواهد کشید؟ و چه کسانی در مورد رفتارشان با مردم نجف با آنها مشورت می‌کرد؟ و چه کسی از پیروزی انگلیسیها سود برد؟ و آیا این پیروزی انگلستان قدرت مرجع بزرگ را تقویت کرد یا تضعیف؟ و آیا صفوف شیعیان را استوار و یکی کرد و یا میان آنها تفرقه انداخت؟ برای اینکه انسان تشکیلات سیاسی بعد از حوادث نجف و محاصره آن را ارزیابی کند، باید ابتدا پرسشهایی را که در بالا مطرح کردیم تجزیه و تحلیل و مطالعه نموده و سعی کند که به‌دقت به آن پاسخ دهد. ناگفته نماند منطقه فرات مرکزی غنی‌ترین منطقه عراق و منطقه مسکونی شیعیان بشمار می‌رود. همین عامل یکی از عواملی بود که هیأت حاکمه بغداد را در دوره‌های مختلف واداشت تا بهترین روابط حسنه با نجف اشرف — مرکز نفوذ سیاسی شیعیان در فرات مرکزی — برقرار نماید. زیرا روابط حسنه با این منطقه شیعه نشین بستگی به ماهیت روابط

موجود میان دولت مرکزی بغداد و نجف دارد.

ما معتقد هستیم در صورتی که مقامات انگلیسی با مشاورانی که با طرز تفکر شیعیان آشنا بودند تماس می‌گرفتند، می‌توانستند از بروز محاصره اسفانگیز نجف پرهیز کنند ولی مشاوران آنها در این زمینه مهدی سلمان و محمدالمحسین از تجار محترک و معروف بودند که از برقراری محاصره سود برده و از راه فروش خرماي بصره و گندم حله که در انبارهای آنها انباشته می‌شد، بهره می‌گرفتند. در صورتی که عدم یا شکسته شدن محاصره به آنان لطمه می‌زد. بهمین جهت موقعی که انبارهای مهدی سلمان از مواد غذایی خالی شد، وی برای تسلیم شدن در برابر انگلیسیها و شکسته شدن محاصره ابراز تمایل کرد زیرا بخوبی می‌دانست اگر محاصره ادامه یابد، روی تجارت او اثر می‌گذارد. همچنین محمدالمحسین توانست لیچمن را قانع سازد که اگر به او کمک مالی بدهند، خواهد توانست به ادعای جانبداری از مردم نجف در رأس گروهی از یاران خویش وارد آن شهر شود. در صورتی که هدف واقعی او از این نیرنگ سازمان دادن حرکتی برای رویارویی با نهضت مردم آنجا بود! موقعی که لیچمن با بالفور تماس گرفت و پیشنهاد محمدالمحسین را به او ارائه داد، بالفور از آن استقبال کرد. چنانچه پیشنهاد مزبور اجرا می‌شد، یک جنگ خونین داخلی در نجف اشرف روی می‌داد که اگر انگلیسیها می‌خواستند آن را مهار کنند، ناچار بودند در اقدامات جنگی خویش و تلاش برای محکمتر کردن محاصره خشونت بیشتری نشان دهند، و همین موضوع برای محمد محسین که مواد غذایی احتکار شده زیادی داشت سود بیشتری عاید می‌کرد. بطور کلی، مردمی که انگلیسیها را نصیحت می‌کردند، منافع خصوصی خود را بر هر منافع دیگری ترجیح می‌دادند. و اگر انگلیسیها در ابتدای امر حسن نیت بخرج می‌دادند و نظرات مرجع بزرگ را که رضایت کاملی از جمعیت نهضت اسلامی نداشت اجرا می‌کردند، می‌توانستند به میزان زیادی از فاجعه‌ها بکاهند. کما اینکه لازم است حادثه قبیله عنزه را که در اکتبر ۱۹۱۷ رخ داد و به نوبه خود نقشی در محاصره نجف اشرف داشت، از نظر بگذرانیم. اکثریت مجموعه قبیله‌هایی که قبیله بزرگ عنزه را تشکیل می‌دهند، اهل تسنن هستند که از اولین روز اشغالگری انگلستان برای برقراری همکاری با آنان اظهار تمایل نمودند. قبیله بزرگ عنزه از

سه مجموعه قبیله‌ای تشکیل شده است که عبارتند از: عمارات که فهد بیگ‌بن-الهدال مدعی داشتن یک نیای افسانه‌ای بنام بشر است، در رأس آن قرار دارد. قبیله عمارات در مثلث جنوب شرقی صحرای سوریه زندگی می‌کنند ولی تابستان را در نزدیکی فرات بسر می‌برند. دوسمین مجموعه قبیله رواله است که نوری‌بن-الشعلان در رأس آن قرار دارد. محل سکونت آنان در قسمت مقابل همسایگان آنان یعنی عمارات واقع می‌باشد. افراد عمارات برای خرید بطرف کربلا و نجف می‌روند درحالی که افراد قبیله رواله برای همین منظور عازم دمشق می‌گردند. سومین مجموعه مرکب از اتحاد دو قبیله فدعان و سبا می‌باشد. و هردو قبیله مانند قبیله عمارات منسوب به جد اعلای خود بشر هستند. بهمین جهت آنها را بعنوان قبیله بشر هم می‌نامند. ابن‌هدال قویترین رهبر قبیله در سرزهای غربی عراق می‌باشد. پدر او با رتبه فرماندار نزد ترکهای عثمانی کار می‌کرد. محدوده فرمانداری او صحرایی بود که از واحه شثائه تا کربلا امتداد داشت. با اینکه ابن‌هدال مدعی است که رهبر بلامنازع عنزه می‌باشد، ولی در واقع هیچگونه اعمال قدرتی برقبیله رواله ندارد. علاوه برآن شیوخ قبایل عمارات و بشر زمانی که منافع آنان ایجاب نماید، از وی دستور می‌گیرند وگرنه هیچگونه اهمیتی به دستورات او نمی‌دهند. اشغالگران انگلیسی دو ماه یا کمی بیشتر پس از اشغال، قراردادی با ابن‌هدال منعقد کردند و علاوه برآن به او کمک مالی نمودند. بموجب این قرارداد ابن‌هدال تعهد کرد امنیت سرزها را حفظ کرده و از عبور کالاهای در صحرا جلوگیری نماید. ولی آیا ابن‌هدال همه افراد و امکانات و هرچه نیرو در اختیار داشت برای اجرای تعهدی که با انگلیسها بسته بود، بکار بست؟ در تلگرافی که از طرف اشغالگران عراق در بیست و چهارم ژوئن ۱۹۱۷ به رئیس ستاد ارتش انگلیس مخابره شد آمده بود که فهد ابن‌هدال آماده قبول تعهدات و وعده‌های انگلیس و قبول کمکهای مالی می‌باشد ولی در مقابل آماده اجرای آنچه تعهد کرده، نیست! کسی که در تاریخ بطور دقیق می‌نگرد تا جزئیات پنهانی آن را بشناسد، متوجه می‌گردد که نقش ابن‌هدال در قبال انگلیسها نقشی منفی بوده، نه مثبت. او و افراد قبیله‌اش این حقیقت را فراموش کردند که انگلیسها تعهد کرده بودند تا نقش دشمن را در قبال دشمن آنان یعنی ترکها (عثمانی) بازی کنند. در زمستان

۱۹۱۷-۱۹۱۸ قحطی و گرسنگی شدید عراق را تهدید کرد، در این میان جز قبیلهٔ عنزه که از روابط دوستانهٔ خود با انگلیسیها بهره‌برداری کرد، چه کسی سود برد؟ در آن موقع که سایهٔ شوم گرسنگی و قحطی بر عراق سایه افکند، کاروانی مرکب از ۱۲۰۰ نفر شتر همراه با نامه‌ای از سرهنگ لیچمن که در آن دستوراتی به حمید-خان داده شده بود تا گندم و حبوبات دیگر در اختیار کاروان بگذارد، وارد نجف-اشرف شد. همهٔ مردم نجف، بویژه علما همیشه ابن هذال را با دیدهٔ یک سرد فرصت‌طلب که توجهی جز به کسب مال و طعام ندارد، می‌نگریستند. مردم نجف معتقد بودند که این حق مسلم آنهاست تا در برابر چنین اقدامی، یعنی تحویل گندم، که دستور آن از طرف لیچمن صادر شده بود، مقاومت کنند بویژه اینکه گرسنگی سراسر عراق را تهدید می‌کرد. ضمناً راه‌حلی که بالفور افسر رابط سیاسی شامیه پیشنهاد کرده بود، نتوانست ساکنان نجف-اشرف را قانع کند که ابن هذال حق تحویل گرفتن گندمی را که از بازرگانان خواسته است، دارد. لذا موقعی که دو روز بعد بالفور به نجف بازگشت، متوجه شد شرایطی را که پیشنهاد داده بود، اجرا نشده است. موقعی که برحاج عطیه و علی کاظم‌الصبی که دو تن از بزرگان و اعیان نجف اشرف بودند فشار وارد کرد، برای ساکنان نجف بطور قطع و بدون شک ثابت شد که ابن هذال برای انگلیسیها مهمتر از تمام مردم نجف می‌باشد. عطیه و صبی شورشهایی در اطراف محل مسکونی قبیلهٔ عنزه بوجود آوردند. در همین جا بود که مجتهد بزرگ به بالفور دستور داد تا نجف اشرف را ترک کرده و کاری به کار عطیه و صبی نداشته باشد و بالفور هم به خواستهٔ مجتهد بزرگ گردن نهاد. رفتار بالفور در این ماجرا نشان می‌داد که وی با مردم عراق و طرز تفکر آنان آشنایی ندارد. و با اینکه بالفور موفق شد راه حل خود را تحمیل کند و غذا و گندم ابن هذال را در اختیار او بگذارد، ولی این رفتار در دراز مدت روی روابط انگلیسیها و شیعیان اثر داشت. هر ادیب و مورخ عراقی بخوبی می‌داند که حسن روابط انگلیسیها با همهٔ شیعیان خیلی مهمتر از برقراری روابط با قبیلهٔ عنزه می‌باشد. زیرا حرف ابن هذال نزد بعضی از قبایل کوچکی که قبیلهٔ بزرگ عنزه را تشکیل می‌دهند، مانند قبیلهٔ عمارات شنونده‌ای نداشت. ولی مجتهد بزرگ در نجف و سایر علمای نجف نفوذ کلام وسیعی در میان بیش از نیمی از مردم عراق داشتند. همین افراد هستند که

حفظ امنیت و برقراری آراش را در دست داشتند. درحالی که در آن دوره کارمندان انگلیسی مقیم منطقه فرات مرکزی رفتاری کردند که نشان داد، آنان همیشه برای تیره کردن روابط دوستانه با نجف اشرف که مرکز نفوذ سیاسی و مذهبی سراسر منطقه بود، آماده هستند!

در این میان این هذال به افراد خود دستور داد تا از نجف اشرف بیرون بروند و انگلیسیها را تنها بگذارند تا اوضاع بحرانی بوجود آمده را حل و فصل کنند. حاج عطیه هم، همان گونه که ذکر آن رفت نقشه های خود را همراه با عجمی-السعدون یار مقتدر ترکها در استان متفنگ پی ریزی کرد و با نتایجی که ناآرامیهای مذکور بوجود آورد و بعلت عاجز ماندن بالفور جهت تحمیل راه حل خود، جرأت بیشتری یافته و به افراد خود دستور داد تا بسوی سواران هندی در کوفه آتش بگشایند که در اثر آن یک نفر هندی کشته و دیگری مجروح شد. به دنبال آن ماجرا حاج عطیه که آتش آشوب را برپا داشته بود، فرار کرد و نزد دوستش عجمی در صحرا رفت. لذا بالفور غرامتی معادل پانصد قبضه تفنگ و پنجاه هزار لیره انگلیس طلا برای نجف تعیین کرد. و دستور داد که رهبران انقلاب هم بایستی تحویل گردند. این اقدام که توسط بالفور در حق نجف اشرف اتخاذ شد - که می توان گفت اقدامی شدید و برخلاف منافع هیأت حاکمه جدید انگلیس بود - با نفرت و نارضایتی شدید مردم نجف که ویلسون آنها را متهم به برپایی آشوب و بلوا کرد، مواجه گردید.

انگلیسیها نمی دانستند که هدف حاج عطیه از طریق وادار کردن انگلیسیها به اتخاذ اقدامات شدید علیه مردم نجف، این بود که مردم را به طرفداری از ترکها (عثمانیها) وادارد. علاوه بر آن انگلیسیها نتوانستند از گسترش دامنه انقلابی که عطیه برپا داشت و نتایجی برخلاف منافع آنان به بار آورد، جلوگیری کنند.

اقدامات شدیدی که بخاطر کشته شدن یک سرباز هندی علیه ساکنان نجف اشرف اتخاذ شد، برای جمعیت نهضت اسلامی زمینه مساعدی جهت توسعه دعوت خود و جمع آوری هوادار فراهم ساخت. کما اینکه حمله های ترکها به کربلا و نجف اشرف در سالهای ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ و همچنین بی احتراسی آنها به شهر حله در نوامبر ۱۹۱۶ بر میزان عداوت سنتی مردم نجف و شیعیان با ترکها افزود، و کینه

قدیمی را در دل آنها زنده کرد. سیاست انگلیسیها در قبال شیعیان در عراق سیاست با نرمشی نبود، وگرنه می توانستند شیعیان را بعنوان دوست در کنار داشته باشند. دید مذهبی شیعیان آن گونه که ثابت شده، تأکید دارد که مقام رهبری نزد آنان مقام والایی است و مجتهد بزرگ، نماینده زنده امام منتظر که در غیبت هستند، این مقام والا را دارد. لذا این رهبری نباید تحت نفوذ و حاکمیت هیچ حاکمیتی در جهان درآید. محاصره نجف اشرف و پیامی که روزنامه العرب منتشر کرد و پاسخ شدیدالحن کمیسر عالی، همه باعث تقویت مقام روحانی و سیاسی مجتهد بزرگ شد زیرا قدرت سیاسی نزد شیعیان، از قدرت روحانی الهام می گیرد. مرجع بزرگ آن زمان، آیت... محمد کاظم یزدی که قبل از محاصره نجف توجهی به شعله ور ساختن انقلابی جهت دگرگون ساختن اوضاع نداشتند، در سالهای بعد همان گونه که خواهیم دید بصورت رهبر مذهبی و فرمانده یک انقلاب مسلح علیه انگلیسیها درآمدند. علت هم آن بود که انگلیسیها این شیوه را دنبال کردند که با اختیارات خاص آیت... رویارویی نمایند.

## فصل سوم

### شیوه سیاست شیعیان عراق

در زمان حکومت عثمانیها قبایل پیرو مذهب تسنن از مناطق مسکونی خود در بادیه جنوبی به عراق کوچ کردند و پس از اسکان یافتن به مذهب تشیع گرویدند. الحیدری نویسنده و مورخ معروف عراقی در کتاب خود از اکثر قبایل معروفی که مذهب شیعه را در عراق پذیرا شدند، نام برده است، منجمله: خزاعل «از ۱۰۰ سال»، تمیم «از ۶۰ سال»، زبید «از ۶۰ سال»، کعب «از ۱۰۰ سال» و ربیع «از ۷۰ سال». قبایل معروف دیگری هم از قبیل البومحمد، بنوعمیر، الخزرج، شمرطوجا، الدفاعه، بنولام، آل اقرع، البدیره، عفق، الجبور و التسلیحات مذهب شیعه را پذیرفتند ولی تاریخ دقیق گرویدن آنها به این مذهب مشخص نیست. مورخان عراقی قرن نوزدهم، این پدیده، یعنی پیوستن قبایل کوچ کننده به مذهب تشیع را معلول فعالیت و عاظ شیعی می دانند که از اماکن مقدسی مانند نجف اشرف، کربلا و سامرا جهت انجام تبلیغات مذهبی به میان این قبایل می رفتند. با اینکه شهر حله جزء اماکن مقدس شیعیان بحساب نمی آید، ولی هنوز هم یکی از مراکز فعالیت تبلیغی میان قبایل است. ابن سند البصری دربارهٔ قبیلهٔ زبید می نویسد که در اصل یک قبیلهٔ پیرو تسنن بوده ولی در اثر فعالیت و عاظ شیعه که آموزش قابل توجهی در این زمینه دارند، به این مذهب گروید. وی می گوید طی پیام استمداد جویانه‌ای از محضر باب عالی خواسته شد تا از طریق اعزام و عاظ اهل تسنن به روستاها و اماکن مسکونی و قبایلی که هنوز فعالیت و عاظ شیعه در آنها به اوج خود نرسیده است، جلوی فعالیت‌های تبلیغاتی شیعیان گرفته شود. برای اینکه



انسان به‌انگیزهٔ علاقهٔ شیعیان به‌استمالت قبایل عراقی پی‌برد، نیاز به‌آن دارد تا با تاریخ شیعه در عراق آشنا بشود. عدهٔ زیادی از مورخان قاطعانه می‌نویسند که ایران مهد تشیع است و قبایل عراق هم قبل از پذیرفتن مذهب شیعه تحت تأثیر سخنان و عاظ ایرانی قرار گرفته بودند. ولی باید این حقیقت را که ابن‌خلدون در مقدمهٔ خود به‌آن اشاره کرده، به‌یاد داشته باشیم که ایران در ابتدا یک کشور سنی مذهب بوده و تا قرن دهم هجری یعنی تا زمانی که در دوران صفویه اعلام شد که مذهب رسمی دولت شیعه است، علمای سنی متعددی از ایران برخاسته‌اند. گذشته از این، آنها بر خود عهد بستند که با قاطعیت مردم را وادار به‌پذیرفتن مذهب شیعه کنند. البته شهرکوفه مهد تشیع بوده و قبایل عربی اسکان یافته در این منطقه از نخستین قبایل شیعه بودند. سپس دامنهٔ مذهب تشیع اندک‌اندک گسترش یافت، تا تقریباً نیمی از کشور عراق، از بغداد تا فاو در جنوب را دربرگرفت. مذهب شیعه در پیدایش اولیهٔ خود، با دیگر مذاهب اسلامی هیچگونه اختلافی نداشت، مگر در محتوای سیاسی خود که «محتوایی انقلابی بوده و از علویها در قبال امویها جانبداری می‌کرده است. ولی موقعی که به‌دنبال سقوط حکومت امویها، عباسیان روی کار آمدند، عدهٔ زیادی آن را حکومتی با مذهب تشیع بشمار آوردند. ولی بعدها روابط میان عباسیان و علویان تیره شد و رشتهٔ الفت میان آنان گسست و همین امر منجر به‌بروز چند دستگی وسیع در امت گشت و به‌دو جبهه تقسیم شدند. عباسیان ترجیح دادند که بعنوان اهل‌تسنن در میان عوام شناخته شوند، در صورتی- که شیعیان به‌وفاداری خویش نسبت به‌مذهب شیعه باقی ماندند و در میان عوام به‌شیعهٔ علی شناخته شدند و امروز فرزندان آنان در عراق به‌شیعیان شناخته می‌شوند. عواملی که باعث بروز این شکاف شد، هرچه باشد، باعث نمی‌گردد تا علاقه‌مندان و پژوهشگران تاریخ اثر عمیق شکاف مزبور را در سیاست عراق در قرن بیستم نادیده بگیرند.

عامل اولیه‌ای که باعث عمق شکاف میان علمای شیعه و علمای سنی در عراق شد و نقش عمده‌ای در نظریات سیاسی طرفین داشت، منبع درآمد هریک از آنان بود. زیرا یک عالم سنی عراقی از لحاظ درآمد به‌پولی تکیه دارد که دولت عراق به‌او می‌دهد و وی بصورت کارمندی بشمار می‌رود که حقوق دریافت می‌دارد.

در صورتی که عالم مذهب شیعه در حلال بودن مال و پول دولت شک می کند و بهمین جهت هرگونه کمک و اعانه دولت را رد می نماید. وی در این زمینه تجزیه و تحلیل فلسفی قابل قبولی دارد و او بعنوان مردی که به امامت «آل بیت» ایمان دارد و همچنین معتقد است هنوز حکومت عادلانه براساس حق خاندان حضرت علی (ع) در امامت برپا نشده، تمام دولتهایی را که تشکیل یافته و می گردد دولتهایی غیر-قانونی می داند و بهمین جهت بر خود لازم می داند که اگر امکاناتی برای او فراهم شود تا حد سرنگونی آن دولت اقدام کند و یا با روشهای مسالمت آمیز با آن مخالفت بورزد. در صورتی که عالم مذهب سنی، دولت در رأس کار و حاکمیت آن را قانونی می داند. همان گونه که گفته شد عالم مذهب شیعه چنین دولتی را غیر-قانونی دانسته و با دیدی سملو از شک و تردید به آن می نگرد و در انتقاد از آن زیاده روی می کند. و اما روابط موجود میان علمای شیعه و مجتهدان آن از یک طرف و دولت از طرف دیگر براساس اصل «تقیه» که شیعیان به آن پایبند هستند استوار می باشد. دولت و حاکمیت ایده آل شیعیان، دولت علی بن ابیطالب (ع) می باشد و هرکس از روشهای آن حضرت در زندگی و حکومت منحرف شود، شایستگی احراز مقام جانشینی را ندارد. بدین ترتیب می توان گفت که رهبران مذهب تشیع بطور کلی از حاکمیت دولت رها شده و در اختیار حاکمیتی قرار گرفته اند که شارع تعیین کرده است زیرا آنان بطور کلی بر زکات و مال اوقاف تکیه دارند. این امر یعنی تکیه علمای دین و مجتهدین شیعه بر کمکهای اقتصادی مردم منافی دارد، زیرا عوام که اکثریت آنان از طبقه فقرا هستند، نمی توانند کمکهای مالی خود را به عده زیادی از علما بدهند، بهمین جهت آنچه را می خواهند بدهند در اختیار عالم و مرجع بزرگ خود می گذارند. لذا قسمت اعظم این کمکها در اختیار اعلم این علما در امور دین و علوم اسلامی قرار می گیرد. شکی نیست که این موضوع انگیزه خوبی است تا خیر و برکت را بطرف علم و دین سرازیر کند.

موقعی که وعاظ شیعه فعالیت خود را در میان قبایل کوچ کننده به عراق آغاز می کنند، روی دو موضوع مهم تکیه می نمایند که یک فرد بدوی می تواند آن را درک کرده و صحت آن را پذیرا شود. اولاً توجه ویژه به مناقب اهل بیت و ثانیاً توجه به مظلوم و ستمهایی که فرزندان حضرت علی بن ابیطالب (ع) از دست

دشمنان خود متحمل شدند. شعرا و خطبای شیعه توانستند با مهارت کامل و ظرافت مخصوصی پیرامون دو واقعه مزبور یعنی حق خاندان طهارت در امامت و ستمهایی که بر آنان وارد شد، اشعاری سروده و قلمفرسایی کردند. هم اکنون هزاران قصیده و نوشته در مدح و ستایش خاندان حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) و فاجعه‌هایی که بر آنان وارد شد در دست می‌باشد که همگی نشان دهنده عصمت و کمال خاندان پیغمبر است. کما اینکه ادبیاتی گسترده پیرامون ستمهایی که سولای متقیان از ابتدا تا روز شهادت با آن روبرو بودند در اختیار می‌باشد و این موضوع در زندگی یازده امام دیگر (س) هم مصداق دارد. هدف از اشعار و قصاید و نوشته‌های مزبور این است که اصالت خاندان امامت و ظلم و ستمی را که بر آن رفته، همه‌روزه در دادگاه عموم مردم مطرح گشته و احساسات آنان بطور مرتب برانگیخته شود. بطور کلی این‌گونه روش برای عرضه کردن موضوع اصلی شیعیان، بهترین روش جهت رسیدن به قلب و روان یک مرد قبیله‌ای است. این ادبیات سیمای سردان بزرگ واقعی، نه تخیلی، از قبیل حضرت علی بن ابیطالب (ع)، حضرت امام حسن (ع)، حضرت امام حسین (ع) و سایر ائمه معصومین (ع) را با تمام قهرمانی‌هایی که در زندگی داشتند و ظلم و ستم وسیعی که بر آنان رفته، به بهترین وجهی جلوه می‌دهد.

موقعی که افراد قبایل، این اشعار و خطابه‌ها را که توسط وعاظ شیعه ایراد می‌شود می‌شنوند، احساس می‌کنند که زندگی آنان هم‌گوشه‌ای از زندگی ائمه معصومین (ع) می‌باشد. زیرا یک فرد بدوی چه از افراد کوچ کننده باشد و چه از کشاورزان نیمه متمدن، معمولا پرستش قهرمانان را دوست دارد و بهمین جهت ائمه معصومین (ع) با این صفاتی که برای آنان خوانده می‌شود، بنظر آنان قهرمانانی ایده‌آل و شایسته اقتدا می‌باشند. ولی به این نکته هم باید اشاره شود که یک فرد عادی قبیله‌ای در برابر اسرو نهی دین نرم نمی‌شود و آن‌گونه که در برابر شنیدن وعظ و خطابه‌هایی که احساسات او را برمی‌انگیزد همفکری و هماهنگی نشان می‌دهد در مقابل دستورات دین، به آسانی هماهنگی نشان نمی‌دهد.

اولین صفت حسنه‌ای که شخص بدوی کوچ کننده از صحرا به آن آراسته است، «راستی در گفتار و کردار» می‌باشد. بهمین جهت سوگند و قسم میان آنها اسری نادر است. بطور مثال موقعی که یک شخص بدوی مرتکب جرمی شود، از او

در باره صحت این اتهام پرسش می‌شود. یا اینکه وی اعتراف می‌کند و یا انکار و مسئله بهمین جا فیصله می‌یابد و مردم هم آن را باور می‌کنند. عوارف هم نیاز به تلاش و فعالیت زیادی ندارند تا شخص بدوی را وادار به اعتراف به گناه خود کنند. این طور بنظر می‌رسد که افراد بدوی هنگام آمدن به عراق، قسمت عمده اخلاق حمیده خود را از دست می‌دهند. شاید علت آن باشد که آنها در محل مسکونی تازه خود در معرض گونه‌های تازه‌ای از اوضاع و احوال قرار می‌گیرند که بنظرشان برای دفاع نیاز به کمی گناه پیدا می‌کنند. موقعی که آنها در معرض ظلم و ستم مالیات بگیران و نزول خواران قرار بگیرند، ادای قسمی کرده که آن را «ایمان خادم» می‌نامند و در حرم حضرت ابوالفضل العباس (ع) مطرح می‌شود، برای آنان الزامی است، یعنی موقعی که با ساکنان شهرها آمیخته می‌گردند و روابط تازه‌ای با آنان برقرار می‌کنند، احساس می‌نمایند که ناچار هستند رفتار و روش دوجنبه‌ای دنبال کنند. بهمین جهت خود را ناچار می‌بینند، برای جلوگیری از بد رفتاری به قسم و سوگند متوسل شوند. مرقدهای مطهر ائمه اطهار هم بصورت مراکزی در سراسر منطقه فرات مرکزی و جنوبی درآمده که به حرمت آن قسم می‌خورند.

وقعی که قسم مربوط به قراردادهای تجارتنی یا موافقتنامه‌های عشائری باشد، معمولاً در داخل حریمهای مطهر ائمه ادا می‌شود. و چون بنظر آنان درجه تقدس و اهمیت مذهبی مرقدهای مطهر با همدیگر فرق دارد لذا در صورت لزوم یکی از این مرقدها را که برای موضوع مورد نظر مناسبتر است، برای قسم خوردن انتخاب می‌کنند و هر قدر موضوع مهمتر باشد، مرقد بالاتری برای ادای سوگند انتخاب می‌گردد. مناسبترین مرقد برای ادای سوگند عشایر مرقد حضرت ابوالفضل العباس (ع) می‌باشد. آنها معتقدند که حضرت عباس (ع) مردی است تندخو و به اصطلاح خودشان «سرایشان گرم است» یعنی اینکه حضرت عباس (ع) از گناه کسانی که به دروغ سوگند می‌خورند نمی‌گذرند، بلکه آنها را شدیداً مجازات می‌کنند. برسقف حرم حضرت عباس (ع) عکس سر مردی دیده می‌شود که کربلائیها روایت می‌کنند متعلق به مردی است که به دروغ بنام حضرت عباس (ع) سوگند خورده بود. آنها در این باره حتی می‌گویند هر کس به دروغ بنام حضرت عباس (ع) سوگند بخورد، سرش

از تن جدا می‌شود. همچنین در صحبت‌های خود به جمله «حضرت عباس را فراموش کرد» اشاره می‌کنند، منظور این است که آن مرد، یک مرد پرهیزکار نیست. موقعی که شیخ سالم الخیون بزرگ قبیله بنی‌اسد پس از مدتی اقامت از هندوستان بازگشت، افراد قبیله درباره‌اش گفتند که «حضرت عباس را فراموش کرد» زیرا وی در هر مناسبتی از ادای سوگند بنام آن حضرت ابا نمی‌کرد و حتی به دروغ بنام پیغمبر (ص) قسم می‌خورد. مردم هیچ‌گاه به دروغ بنام حضرت عباس (ع) سوگند نمی‌خورند. روایت عامیانه می‌گوید که حضرت رسول (ص) و ائمه پس از او افرادی معصوم و رحیم بوده و آزاری به هیچ یک از افراد بشر روی زمین نمی‌رسانند. در صورتی که حضرت عباس (ع) امام و معصوم نمی‌باشد. می‌گویند حضرت عباس (ع) جنگجوی تندسزاجی بود که از مجازات دروغگو خودداری نمی‌کند. در واقع عشایر ساکن منطقه فرات مرکزی و جنوبی بیش از آنچه بطرف حضرت رسول (ص) و سایر ائمه معصومین (ع) کشیده شوند، بطرف حضرت ابوالفضل (ع) جذب می‌گردند. زیرا حضرت ابوالفضل نشانگر ارزشهای والای عشایری از قبیل شجاعت و قهرمانی می‌باشد. در میان عشایر و قبایل شیعه عراق، داستانهای متعددی درباره حضرت عباس (ع) ورد زبانها می‌باشد. از جمله اینکه حضرت علی بن ابیطالب (ع) نامه‌ای برای برادر خود عقیل فرستاد و از وی خواست تا همسری برای او (حضرت علی (ع)) انتخاب کند زیرا عقیل بیش از همه مردم به نژاد و اصالت اعراب آشنا بود. عقیل هم به برادرش حضرت علی بن ابیطالب (ع) پیشنهاد کرد تا با فاطمه بنت حزام الکلابیه ازدواج کند زیرا پدر و برادرانش از قهرمانان و سواران معروف دوران خود بودند. همین امر هم صورت گرفت و حضرت علی (ع) با فاطمه ازدواج کرد که حاصل این ازدواج، حضرت ابوالفضل العباس (ع) بود. در میان شیعیان هم این واقعه تاریخی شهرت دارد که حضرت عباس (ع) ساقی تشنه لبان کربلا بود. زیرا او تنها کسی بود که در روز واقعه کربلا حلقه محاصره‌ای را که بر اطراف خیمه‌گاه حضرت سیدالشهدا (ع) زده شده بود، شکست و برای آوردن آب برای اهل بیت بطرف آن رفت. کما اینکه حضرت عباس (ع) تا آخرین قدم در کنار حضرت سیدالشهدا (ع) ایستاد. حضرت امام حسین (ع) بارها از وی خواست تا صحنه را ترک کرده و جان سالم بدر برد ولی حضرت عباس (ع) می‌گفت: «نه از تو جدا

می‌شویم و نه بعد از تو زنده می‌مانیم». شعرای عرب هزاران قصیده در اوصاف حمیده حضرت عباس (ع) سروده‌اند، که این اشعار معمولاً در تعزیه‌ها و مراسم سوگواری فاجعه کربلا خوانده می‌شود. و هر کس به این اشعار گوش دهد شدیداً تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد. البته مرقد‌های دیگری هم که از احترام عشایر و شیعیان برخوردار و متعلق به تنی چند از فرزندان ائمه می‌باشد، در گوشه و کنار عراق بچشم می‌خورد که بعضی از آنها عبارتند از: مرقد عبدالله بن علی در جنوب قلعه صاع، مرقد محمد بن علی الهادی در نزدیکی شهر بلده، مرقد علی‌الشرقی در نزدیکی کمیت و مرقد علی‌الیثربی بن موسی‌الکاظم در نزدیکی بدره. گسترش این مراقد مطهر در نقاط مختلف عراق، برای رهبران مذهبی شیعه این امکان را فراهم ساخت تا در رهبری و هدایت شیعیان بهتر فعالیت کنند. هیچ فرد غیرشیعه نمی‌تواند انکار کند که این مراقد مقدس چه خیر و برکتی دارد، بویژه در دادگاه‌های شرع که بعضی مواقع برای حل اختلافات، پایان بخشیدن به دعاوی، گناهکار شناختن یکی از طرفین دعوا و تبرئه دیگری، متوسل به خوردن قسم در این مراقد می‌شوند. وجود این مراقد مقدس عامل مهمی در استحکام بخشیدن قراردادهای تجارتي و موافقتنامه‌های عشایری است که در صحنه اجتماعی هم جوی از اعتماد متقابل بوجود می‌آورد.

«سید»‌های عراق که منسوب به خاندان نبوت هستند، طبقه خاصی را در عراق تشکیل می‌دهند. این عده مدعی می‌باشند که از ذریت حضرت رسول اکرم (ص) و همه اولاد حضرت فاطمه (ع) و همسرش حضرت علی بن ابیطالب (ع) پسرعم حضرت رسول (ص) هستند و بهمین جهت مقام مذهبی والایی دارند. عموم مردم عراق به این طبقه بعنوان اینکه اولاد حضرت رسول (ص) هستند بصورت اولیاء و مقدسین می‌نگرند. گروهی از این افراد در سراسر جهان اسلام زندگی می‌کنند. در مصر و حجاز آنها را اشراف می‌نامند و در مصر دارای اتحادیه یا سندیکای مخصوصی می‌باشند که بنام سندیکای اشراف معروف است و شجره نامه‌های آنها در این سندیکا نگهداری می‌شود. سیدهای عراق را هم می‌توان از عمامه‌ای که بر سر می‌گذارند، شناخت. رنگ عمامه آنها نسبت به امامی که از نسل او می‌باشند یا سیاه است و یا نیلی و یا سبز. اگر فردی از سیدها وارد مجلسی گردد، جای او در صدر مجلس

تعیین می‌شود و در تمام مراسم بردیگران حق تقدم دارد. موقعی که رؤسای قبایل سهم خود را از محصولات کشاورزی دهقانان جمع‌آوری می‌کنند، اگر کشاورز سید باشد به نشانه احترام نسبت به فرزندان حضرت رسول اکرم (ص) از گرفتن سهم خود از وی خودداری می‌کنند. با اینکه فرض است که یک سید فقط به اسوردینی بپردازد و اسور دنیوی و تلاش به دنبال سود بویژه «ربا» را که در اسلام حرام شده کنار بگذارد، مع الوصف می‌بینیم که عده‌ای از سیدها در بعضی از مناطق عراق محترک می‌باشند و در بعضی نقاط مانند جبایش وام با بهره می‌دهند. با اینکه نسب آنها شایسته احترام می‌باشد، با این وصف روابط بعضی از آنها با نجف اشرف همیشه روابط حسنه‌ای نبوده است. ضمناً بارها اتفاق افتاده است که برخوردهای میان فرستادگانی که مرجع بزرگ به نقاط مختلف فرات مرکزی و جنوبی می‌فرستند و آنها را مؤامنه می‌نامند از یک طرف و سیدهای مقیم این مناطق از طرف دیگر رخ می‌دهد. مؤامنه در اغلب اوقات از میان فارغ التحصیلان مدارس دینی نجف و از طبقات فقیر و نیازمند و آشنا به امور دینی و مذهبی هستند، در صورتی که بعضی از سیدها طبقه‌ای ناآگاه از امور دین بوده و بعضی اوقات، نه همیشه، از دانش فرهنگی محروم بوده و به درس و تحصیل توجه نمی‌کنند، ولی از ثروت و امتیازات و زندگی خوب برخوردار می‌باشند.

سیاست نجف اشرف یا روشی که در قبال سیدهای با امتیازات بالا اتخاذ می‌کرد، سیاستی بود که هدف آن دوری جستی از برخورد و رویارویی بود. در نجف اشرف گورستان وسیعی وجود دارد به نام مقبره «دارالسلام» که از بزرگترین گورستانهای دنیا بشمار می‌رود. هر فرد شیعه متقی آرزو دارد که پس از مرگ در این گورستان دفن شود. شیعیان از قرن هیجدهم میلادی بصورت کاروانهایی از سراسر جهان بطرف نجف اشرف سرازیر می‌گشتند تا مردگان خود را در آنجا به خاک بسپارند. نیپور جهانگرد معروف اروپایی در سال ۱۷۶۵ از نجف اشرف دیدن کرد و تعداد مردگانی را که در «وادی السلام» دفن می‌شوند بطور متوسط دوهزار جنازه در سال تخمین زد.

اینک بدون شک با بهتر شدن وسایل حمل و نقل زمینی، هوایی و دریایی بر تعداد و آسار جنازه‌هایی که از نقاط مختلف جهان برای خاک سپاری به نجف اشرف

آورده می‌شود به میزان قابل توجهی افزوده شده است. طبق آماري که در سال ۱۹۱۲-۱۹۱۳ توسط اداره بهداشت عمومی عثمانی تهیه شد تعداد کسانی که تا آن زمان در نجف دفن شده بودند، بالغ بر ۷۵۰۸ نفر شده بود. این پدیده باعث پیدایش طبقه خاصی در نجف اشرف شد که از راه دفن اموات دارای مقامی ویژه گشته و درآمد آنان بستگی به تعداد شیعیانی دارد که در خارج درمی‌گذرند و جنازه آنان را برای تدفین به نجف اشرف می‌آورند. جنازه شیعیانی که آرزوی دفن شدن در نجف اشرف دارند بطرق مختلف از بدوش گرفتن و پیاده روی گرفته تا هواپیما به نجف حمل می‌گردد. حمل این جنازه‌ها بستگی بوسیله نقلیه و مسافت، هفته‌ها و بعضی مواقع تا یک ماه به درازا می‌کشد تا شیعیان بتوانند مردگان خود را که در اثر دفن شدن در نجف اشرف تبرک یافته و در روز قیامت از شفاعت حضرت علی بن ابیطالب (ع) برخوردار می‌شوند در آن سرزمین بخاک سپارند. بعضی مواقع شهرداریها بعنوان نشان دادن احترام خود نسبت به علما هزینه تدفین علمای در گذشته را بعهده می‌گیرند. حمل جنازه عده زیادی از مردگان شیعه از فاصله‌های دور، در محیط گرمی مانند عراق، عملی است بسیار پیچیده که می‌بایستی تمام اسکانات بهداشتی برای آن فراهم باشد. بطور مثال، در سالهای ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵ بعزت شیوع بیماری وبا، ایران مسافرت حج و انتقال جنازه‌ها را به نجف اشرف منع کرد ولی با این وصف جنازه‌ها بطور قاچاق به عراق برده می‌شد و همین امر خطر شیوع وبا را بیشتر کرد. در سال ۱۸۹۶ هم هنگام شیوع بیماری وبا که تا سال ۱۹۰۹ ادامه داشت، دولت هند انتقال جنازه‌ها را به اماکن مقدس ممنوع ساخت. ولی موقعی که در ۲۱ سپتامبر ۱۹۰۹ و سپس در اول مارس ۱۹۱۰ وزارت بهداشتی دولت عثمانی اجازه داد که جنازه‌ها به مسؤولیت آن به اماکن مقدس حمل گردد، دستور دولت هند خود به خود شکسته شد. این دستور وزارت بهداشتی عثمانی باعث افزایش تعداد جنازه‌هایی شد که از طریق بندر بصره به اماکن مقدس انتقال داده می‌شد. ناگفته نماند که حمل جنازه‌ها به عراق بصورت یک تجارت سودآور درآمد، بهمین جهت در عراق گروهی پیدا شدند که حرفه حمل جنازه‌ها را که سود سرشاری برای آنان عاید می‌کرد، پیشه خود ساختند. این تجار شخصاً و یا اینکه نمایندگانی را از جانب خود به ایران و سایر کشورهای شیعه نشین می‌فرستادند تا



جنازه‌ها را به نجف اشرف انتقال دهند. بعضی مواقع این عده مدت زیادی در کشورهای یاد شده می‌ماندند، تا تعداد بیشتری جنازه جمع‌آوری کرده و یکجا به نجف اشرف حمل کنند. مالیات تدفین در آنجا به دفینه یا تراپیه شناخته می‌شود. اجازه دفن هم که به اشخاص معینی داده می‌شود، از طرف وزارت اوقاف صادر می‌گردد. در سال ۱۹۱۴ این امتیاز از طرف وزارت اوقاف عراق به یک یهودی بغدادی پس از اینکه ۱۳ هزار لیره عثمانی طلا بعنوان مالیات پرداخت کرد داده شد که مدت آن سه سال بود. علمای شیعه بخوبی می‌دانند که حمل جنازه‌ها از مسافتهای زیاد و از کشورهای دوردست علاوه بر هزینه زیاد، خطرات زیادی برای سلامتی هم دربر دارد. این علما که بخوبی می‌دانستند این عمل طبق نص صریح قرآن مجید، مغایر اصول اسلام می‌باشد دست‌بکار شدند و سید هبه‌الدین شهرستانی در سال ۱۹۱۲ طی نامه‌ای که به مرجع عالی و دیگر رهبران مذهبی نوشت تقاضا کرد فتوایی درباره ممنوعیت حمل جنازه‌ها بدهند. علمای دین هم این خواسته را اجابت کرده و درباره آن فتوایی دادند ولی عوام شیعه هم آن را و هم فتوای مشابهی را که در این زمینه صادر شده بود، نادیده گرفتند و مردگان خود را همچنان به نجف اشرف حمل می‌کردند. روش مردم در نادیده گرفتن تقاضای شهرستانی و فتوایی که بدست آورد، منحصر نشد بلکه او را متهم به کفر کرده و سعی در ترور او نمودند. بدین ترتیب حمل مردگان جهت تدفین در نجف اشرف، بصورت یک سنت استوار درآمد. افکار عمومی شیعیان هرگونه برخوردی با این موضوع را پذیرا نبود. ماجرای شهرستانی درباره محسن الامین هم تکرار شد. محسن الامین که یکی از علمای برجسته شیعیان بود در سال ۱۹۳۰ نوشت که مراسم قمه‌زنی و زنجیرزنی که طی آن یک فرد شیعی به بدن خود آزار می‌رساند مغایر نص صریح قرآن مجید و احادیث نبوی است که در اثر آن، مردم محسن الامین را کافر دانستند. در هر حال علی‌رغم روش مخالفت‌آمیزی که بعضی از رهبران مذهبی شیعه در نجف در قبال حمل جنازه‌ها به این شهر مقدس اتخاذ می‌کنند، مع الوصف باید اشاره شود که همین سنت و روش، بر میزان نفوذ سیاسی نجف در کشورهای دوردست از قبیل پاکستان، هندوستان و افغانستان افزود. گذشته از اینکه این عمل باعث می‌شود تا در اثر ورود افرادی از کشورهای مختلف که جهت تدفین جنازه‌های مردگان خود به نجف اشرف می‌روند

— دارای زبان و ادبیات و تاریخ و شیوه‌های گوناگون می‌باشند — با مردم عراق از یک طرف و میان خودشان از طرف دیگر آمیختگی بوجود آید. تدفین مردگان شیعه در نجف اشرف، طی نسل‌های متعدد بصورت شبه حج به شهر مقدس نجف اشرف درآمد و به رهبری مذهبی که در وجود شخص مرجع بزرگ جلوه‌گری می‌کند نفوذ سیاسی و مذهبی بیشتری در بخش روابط عمومی و به نجف اشرف بخشید.



بخش دوم



## فصل یکم

### مقاومت مسلحانه شیعیان در برابر تهاجم انگلستان (۱۹۱۴-۱۹۱۸)

عراق به شانزده استان تقسیم شده است که شیعیان در هفت استان آن سکونت دارند. استانهایی که قبایل و ساکنان اماکن مقدس را دربر می‌گیرد عبارتند از: حله، کربلا، دیوانیه، منتفق، کوت، عماره و بصره. شیعیان در دو استان دیگر؛ که عبارتند از: بغداد و دیالی، اقلیت قابل توجهی را تشکیل می‌دهند. در مورد سکونت جغرافیایی شیعیان در عراق هم نکته قابل توجهی بچشم می‌خورد. یعنی اینکه پرجمعیت‌ترین استانهای عراق، استانهایی هستند که در کنار رود فرات قرار گرفته‌اند، نه رود دجله، و با بررسی رشته انقلابهایی که قبایل شیعه در منطقه فرات مرکزی علیه عثمانی و اشغال انگلستان صورت دادند، خواننده به اهمیت این مسئله پی می‌برد.

به طور کلی می‌توانیم قبایل عراق را به دو دسته تقسیم کنیم: قبایل فرات و قبایل دجله. در دوران عثمانیها و حکومت انگلیسیها، قبایل فرات بارها ثابت کردند که می‌توانند هر وقت بخواهند با حکومت مرکزی رویارویی کرده و آن را به رسمیت نشناسند. از لحاظ نژادی هم می‌توان گفت که قبایل فرات، بیش از قبایل ساکن طرفین رودخانه دجله به نژاد اصیل عربی نزدیک هستند. زیرا قبایل دجله، چه در دوران عثمانی و چه در دوران انگلیسیها روابط بازرگانی و غیرنظامی با حکومت بغداد برقرار می‌کردند کما اینکه با قبایل ایرانی مقیم سرزهای شرقی عراق در تماس دائم بودند. قبایل مقیم طرفین دجله به سکونت در شهرها و روستاهای اطراف رودخانه گرایش نشان می‌دهند، کما اینکه همیشه این آمادگی را دارند که

دولت مرکزی را بعنوان تنها قدرت کشور به رسمیت بشناسند، در حالی که محال است قبایل فرات را وادار به شناسایی دولت مرکزی کرد. زیرا بزرگسالان و علمای مذهبی آنان و مجتهد بزرگ، همگی از نفوذ زیادی برخوردار بودند که این نفوذ را بر گروه‌های شیعیان اعمال می‌کردند. قبایل شیعه فرات که به اطاعت از قدرت مرجع بزرگ گرایش بیشتری نشان می‌دادند تا به رسمیت شناختن دولت مرکزی بغداد، عبارتند از: قبیله البوصالح، خفاجه، عبوده، بنی زید، طوالم، البوحسن، بنی عارض، بنی حجیم، خزاعل، غزالات عفج، الجبور، الفتله، بنی حسن، معاصره، عمارات، دجاجه و تیره‌هایی که از این قبایل منشعب می‌شوند. قبایل مزبور در سراسر منطقه واقع میان ناصریه در استان منتفق و سرزهای جنوبی استان دلم اسکان دارند. بهمین جهت هر فرد ناراضی از دولت بغداد، چه از اهالی بغداد یا غیر، سعی می‌کرد قبایل مقیم منطقه فرات جنوبی و مرکزی را با خود همراه سازد. روشی که ترکها (عثمانی) براساس آن حکومت می‌کردند، روشی بود، تا حد زیادی آمیخته با تعصب ضدشیعی. به همین جهت شیعیان همیشه در پی فرصت بودند تا شانه از اطاعت آنها خالی کرده و علیه حکومت آنان انقلاب کنند. وقایعی را که میان مقامات عثمانی و قبایل فرات رخ داد می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: وقایع قبل از قرن دوازدهم هجری و وقایعی که پس از آن قرن بوقوع پیوست علت تقسیم وقایع مزبور به دو دسته، بدان جهت است که قرن دوازدهم هجری قرنی بود سملو از صلح و برادری که هیچ واقعه‌ای در آن بوقوع نپیوست. بشرح زیر نمونه‌هایی از وقایع قبل از قرن دوازدهم هجرت را از نظر می‌گذرانیم:

۱. وقایع منتفق (۹۵۳ هجری).

۲. وقایع فتله که میان ترکها و قبایل عراق بوقوع پیوست.

۳. وقایع غراف (۱۰۸۳ هجری).

۴. وقایع خزاعل و خفاجه (۱۰۱۶ هجری).

۵. وقایع البوصالح.

۶. وقایع زبید و بوسلطان.

۷. وقایع عفقی که بخاطر آن شهر معروفی به همین نام در استان دیوانیه

اهمیت وقایع مزبور بدان جهت است که فقط منحصر به برخوردهای قبایل و دولت مرکزی بغداد نبود، بلکه برخوردهایی مسلحانه میان این قبایل و قبایل طرفدار و هوادار دولت بغداد بود. در اینجا لازم است به نکته بسیار مهمی در این زمینه اشاره کنیم که عبارت می باشد از بازتاب این وقایع روی راه های ارتباطی - تجارتمی بغداد (پایتخت) و مناطق دیگر عراق. بطور مثال، یادآور می شود که علی پاشا در سال ۱۷۶۳ میلادی یعنی یک سال پس از شروع حکمروایی بر عراق در رأس یک حمله تآدیبی قرار گرفت تا به بنی لام که امنیت و سلامتی ارتباطات را بخطر می انداختند، گوشمالی دهد. و این طور بنظر رسید که وی در نزدیکی حویزه به پیروزی بزرگی علیه آنها دست یافت. ولی علی پاشا در حمله خود علیه خزاعل توفیقی بدست نیاورد. مرکز خزاعل در لملوم در کنار فرات قرار داشت و همین قبیله خزاعل قایقرانی رودخانه ای را در فرات متوقف کرد و برای گرفتن باج راه را بست. ولی عمرو پاشا بخاطر سلف خود بپاخاست و به سرزمین آنان حمله کرد و لملوم مرکز آنان را به آتش کشید، شیخ قبیله را بیرون راند و دستور داد تا گردن شش تن از بزرگان خزاعل را بزنند و سر آنها را به پایتخت عثمانی بفرستند. ولی این مجازات قاطعی که نسبت به خزاعل روا رفت آنها را از دست زدن به انقلابهای بعدی باز نداشت. از جمله اینکه در سال ۱۷۶۹ قبایل منتفق توانستند راههای ارتباطی بصره و بغداد را که از رودخانه های دجله و فرات می گذرد بکلی قطع نمایند. قبل از آن هم توانستند بر تعدادی از روستاهای نزدیک بصره تسلط یافته و اهالی بصره را واداشتند که مدت چند روز از خانه های خود بیرون نیایند. این حوادث در سال ۱۷۷۳ هم تکرار شد.

وقایعی که پس از قرن دوازدهم بوقوع پیوست بشرح زیر می باشد:

۱. جنگ نجیب پاشا در کربلا، (۱۲۵۸ هجری).
  ۲. جنگ سلیم پاشا در نجف اشرف (۱۲۶۸ هجری).
  ۳. جنگ مدحت پاشا در دغاوه.
  ۴. جنگ شبلی پاشا در شامیه و ابوصخیر (۱۲۹۲ هجری).
  ۵. جنگ یوسف پاشا در غراف (۱۲۹۶ هجری).
- آخرین برخوردی که میان قبایل فرات و حاکمیت عثمانیها بوقوع پیوست،



حوادث پس از نبرد شعیبه است که در فاصله دوازدهم تا هفدهم آوریل سال ۱۹۱۰ رخ داده بود. آن برخوردها، پایان جنگ علیه ترکها و آغاز مناقشات علیه اشغال انگلیسیها بود که اوج مبارزات ضد انگلیسی، ناآرامیها و انقلاب سال ۱۹۲۰ می باشد. در اواخر ماه سپتامبر ۱۹۱۴ کاملاً روشن بود که احتمال دارد ترکیه بصورت یک کشور جنگنده علیه انگلیسیها و هم پیمانان آنان درآید. در ۲۶ سپتامبر سال ۱۹۱۴، سرادموند بارو<sup>۱</sup> دبیرکل امور نظامی بخش هندوستان که برای اشغال بندر بصره اعزام شده بود و پیش بینی می کرد که ترکیه علیه انگلیس وارد جنگ گردد یادداشتی ارسال داشت که در قسمت آخر آن آمده بود: «اینطور بنظر می رسد که لحظه مناسب برای انجام یک عمل قاطع فرا رسیده است. و اگر الان ضربه ای ناگهانی وارد سازیم، اثر آن در دلها بسیار عمیق خواهد بود و مردم را بهت زده خواهد کرد». سر بارو معتقد بود اجرای عملی بگونه ای که پیشنهاد کرده بود می توانست توطئه ترکها را خنثی ساخته و در عین حال نشان دهد که انگلیسیها می توانند در هر موقع و هر مکانی ضربه خود را وارد سازند. کما اینکه این عمل می تواند اعراب را تشویق کند تا جانب انگلیسیها را بگیرند و ضمناً روحیه شیوخ طرفدار انگلیسیها را در خرمشهر و کویت بالا ببرد. علاوه بر آن یک اقدام جنگی غافلگیرانه قادر بود سرزمین مصر و تأسیسات نفتی آبادان را حفظ کند. ولی ترکها طی آن ماه فعالیت عظیمی را در عراق آغاز نمودند و ذخایر زغال و نفت فروشگاهها و کمپانیهای انگلیسی در بصره و بغداد را مصادره کردند.

از طرفی دیگر شیوخ مقیم کویت و خرمشهر نسبت به انگلیسیها اعلام وفاداری کرده و آمادگی خود را برای همکاری ابراز می داشتند. و بدین ترتیب در روز ۲۳ اکتبر ۱۹۱۴ یک نیروی نظامی انگلیسی به فرماندهی دلامین<sup>۲</sup> فرمانده تیمپ وارد بحرین شد و بهوی دستور داده شد تا بمنظور رسیدن به هدفهای زیر آبادان را اشغال کند:

یکم- حمایت از پالایشگاه و مخازن و لوله های نفتی.

دوم- فراهم کردن زمینه پیاده شدن واحدهای کمکی نظامی در صورت لزوم.

سوم- اطمینان دادن به اعراب آن منطقه، اینکه انگلیسیها بموقع به یاری آنها

خواهند شتافت و از آنان در برابر عثمانیها حمایت خواهند کرد.

در همین دستورات لیستی از سازمانها و اشخاص و همچنین خبر اعزام نیروی نظامی انگلستان و محل و هدف اعزام آنان قید شده بود که عبارتند از: فرماندهی کل دریایی مقیم بغداد، کنسول انگلیس در بصره، ابن مسعود، شیوخ خرمشهر و کویت، سرهنگ اسمیت<sup>۱</sup> و سرپرسی کا کس.

پس از آنکه نیروهای انگلیس وارد بحرین شدند، دولت انگلستان رونوشت تلگرافی را که بموجب آن در تاریخ سی و یکم اکتبر ۱۹۱۴ اعلام جنگ داده بود، انتشار داد. در آن موقع روسها منتظر فرصتی بودند تا به عراق حمله کرده و آن را اشغال کنند. زیرا آنها در روز دوم نوامبر ۱۹۱۴ علیه عثمانی اعلام جنگ داده بودند. کماینکه دولت هند در سلا و دولت انگلستان در لندن برای پیاده شدن انگلیسها در فاو اقدامات فوری انجام می دادند.

در ششم نوامبر ۱۹۱۴ یک گردان از لشکر شانزدهم به فرماندهی ژنرال دلامین وارد بندر فاو شد و طی چند دقیقه پرچم انگلستان بجای پرچم عثمانی به اهتزاز درآمد. این عمل نشانه صدور فرمان شروع عملیات نظامی در عراق بود. و در ۲۳ نوامبر مهاجمین نظامی انگلستان توانستند شهر بصره را اشغال کنند. در همان روز یک رژه نظامی در بصره برگزار شد که طی آن ارتش انگلستان شرکت در آن کرده و پس از گذشتن از خیابانهای شهر در نزدیکی مصب عشار رژه خود را خاتمه داد. در آنجا کنسولهای خارجی و بزرگان شهر که گرد آمده بودند توسط بولارد کنسول انگلیس به ژنرال سر ا. ا. بارت<sup>۲</sup> معرفی شدند. سپس بیانیه سرپرسی کا کس قرائت شد و پرچم انگلستان برفراز یکی از ساختمانهای اصلی شهر به اهتزاز درآمد و چند تیر توپ بعنوان احترام شلیک شد. و ارتش احترامات نظامی بجای آورد و توده های مردم به نفع پادشاه انگلیس هورا کشیدند! در همین مراسم کنسول آلمان و پنج نفر دیگر از اتباع آلمان را سوار اتومبیلی کردند و بعنوان اسرای جنگی به هند اعزام داشتند. با اشغال بندر بصره انگلیسیها توانستند در دهانه خلیج فارس هم منافع خود و هم یک بندر تجارتي مهم دیگر را در آن منطقه تضمین کنند. انگلیسیها همچنین پادگانی در پنج مایلی شمال بصره در محله ای بنام سجائل که

آلمانها مقادیری ریل در آنجا گردآوری کرده و قصد داشتند راه آهن بصره — بغداد را امتداد دهند، احداث نمودند. وسایل و مهمات مزبور که توسط آلمانها در آنجا انباشته شده بود، کمک بزرگی به حمله انگلستان در عراق کرد. سپس نیروهای انگلیسی به شعیبه و خرمشهر اعزام شدند تا راههای ورودی بصره را حراست کرده و از هر گونه تهاجمی که ممکن بود از صحرای جنوبی یا حویزه صورت گیرد، جلوگیری کنند.

موقعیکه خبر اشغال بندر بصره توسط انگلیسیها به دولت مرکزی بغداد رسید، جنجال و انقلابی عظیم در جهت وفاداری و گرایشها بوجود آورد. زیرا قبل از پیاده شدن نیروهای انگلیسی دشمن مشترک — بعقیده گروههای عراقی ناراضی — دولت مرکزی عثمانی در بغداد بود. ولی پس از پیاده شدن نیروهای انگلیسی در فاو گرایشهای گروههای مخالف دگرگون شد و هوادار عثمانیها گشتند. شیعیان در آن هنگام تمام ظلم و ستمی را که بدست عثمانیها دیده بودند، فراموش کردند و مرجع بزرگ اعلام جهاد داد.

علمای بصره تلگرافی خطاب به مراجع بزرگ در نجف، کربلا و کاظمین فرستادند و طی آن خواستار جانبداری از آنها علیه انگلیسیها و جنگیدن با انگلیسیها از طریق شوراندن عشایر شیعه عراق شدند. این تلگراف برای یکی از مجتهدان برجسته یعنی مهدی الحیدری که در کاظمین اقامت داشت، فرستاده شد. محمدالسیاسین یکی از ادبای معروف شیعه در مقاله ای پیرامون تاریخ کاظمین که در مجله الاقلام انتشار داد درباره تلگرافهای علمای نجف می نویسد که تلگرافهای مزبور در میدانهای نجف، کربلا و کاظمین در ملاء عام خوانده شد و بلافاصله گردانهای مجاهدین بسیج شدند. ضمناً آقای مهدی الحیدری که مجتهدی هشتاد ساله بود طی تلگرافهایی به علمای نجف و کربلا خاطر نشان ساخت که مایل است با آنها تشکیل جلسه داده تا اوضاع موجود را بررسی کنند.

سه تن از مجتهدان معروف پیشنهاد او را پذیرفتند، در صورتی که بقیه در پاسخ یادآور شدند که آنها عازم منطقه فرات جنوبی هستند تا به مجتهد دیگری بنام محمد سعید الحویبی در شعیبه بپیوندند.

سه مجتهدی که به کاظمین رفتند عبارت بودند از: شیخ الشریعه اصفهانی،

مصطفی کاشانی و علی داماد. توده‌های شیعه کازمین درحالی که شعار جهاد یعنی «الله اکبر» سر داده بودند از این سه تن استقبال کردند. در صورتی که میرزا محمدتقی شیرازی که در سامرا اقامت داشت فرزند خود محمدرضا را اعزام نمودند تا به واحدهای جنگجویی که مجتهد حیدری بسیج کرده بود، ملحق گردند. کما اینکه میرزا محمدتقی شیرازی فتوا دادند که باید علیه کفار یعنی انگلیسها جنگید. آیتا... سیدمحمد کاظم یزدی هم بزرگترین فرزندان خود را جهت پیوستن به واحدهای جنگنده اعزام نمودند و به نوبه خود پیرامون لزوم جنگیدن با انگلیسها فتوا دادند. ولی حبوبی، به همراه گروهی از علمای نجف و پیرامون آنها بلافاصله پس از شنیدن خبر پیاده شدن انگلیسها سوار قایقهایی شدند و از طریق رودخانه فرات به سمت جنوب یعنی شطالعرب رهسپار شدند. حبوبی نقش عمده‌ای در نهضت مقاومت با انگلیسها ایفا کرد. وی کمی در شامیه، غماسی، شناویه، سید راضی، سماوه، خضر، ناصریه و بنی سعد توقف کرد و اهالی این روستاها برای او منبرهایی برپا داشتند و وی برای آنها سخنرانی کرده و ضمن یادآوری روزگاران جنگهای بزرگ اسلامی، آنها را دعوت به جهاد می کرد. وی از هر شهری که می گذشت موفق می شد صدها نفر مجاهد را بسیج کرده و سلاح و مهمات جمع آوری نماید. حرکت مزبور، حرکتی بود کند و در بعضی مواقع بنظر می رسید که ابتدایی است ولی در هر حال نشانگر احساسی بود عمیق در جهت لزوم جنگیدن با انگلیسها. موقعی که مجاهدان شیعه مناطق دجله، وارد قرنه شدند به سه دسته تقسیم شدند. دسته‌ای از آنها که در رأس آنها مهدی حیدری، شیخ الشریعه اصفهانی، مصطفی کاشانی و علی داماد قرار داشتند، در قرنه باقی ماند. جناح چپ حویزه هم تحت سرپرستی شیخ مهدی خالصی و فرزندش محمد، شیخ جعفر راضی، محمدابن یزدی و شیخ کمال حلی قرار گرفت. درحالی که محمدسعید حبوبی، باقر حیدری و سید محسن حکیم (مجتهد بزرگ عراق که در نجف اقامت داشتند و مؤلف این کتاب در هفتم اوت ۱۹۶۸ به دیدار وی نایل آمد) در رأس مجاهدان شعبه قرار داشتند.

سرپرسی کاکس در ۲۳ نوامبر ۱۹۱۴ تلگرافی به سملا مخایره کرد و طی آن سعی کرد دولت را با منافع اشغال قرنه قانع سازد. بنظر وی منافع نظامی و استراتژی اشغال مزبور به شرح زیر بود:

یکم— رودخانه‌های دجله و فرات در قرنه به همدیگر می‌پیوندند و این امر به انگلستان فرصت می‌دهد تا تسلط کاملی بر این نقطه پیدا کند.

دوم— تسلط بر قرنه به انگلیسها اسکان می‌دهد تا بمنظورهای نظامی در شط‌العرب کشتیرانی کنند.

سوم— اشغال قرنه، دستیابی به طرفین شط‌العرب را از قرنه تا فاو که منطقه‌ای است کشاورزی و سرشار از غلات و سایر محصولات کشاورزی تضمین می‌کند.

بالاخره، پس از مدتی زدو خورد مملو از برخوردهای ناگهانی و شدید، روز نهم دسامبر شهر فاو تسلیم شد و ترکها در این زدوخوردها یک هزار نفر سرباز از دست دادند، کشتی ترکی سردیس آتش گرفت، فرمانده ترکها صبحی بیگ اسیر شد و کاپیتان کروست‌وایت<sup>۱</sup> بعنوان افسر رابط سیاسی در قرنه تعیین گردید. پس از اشغال قرنه، دولت عثمانی جاوید پاشا فرمانده ارتش ترکیه در عراق را معزول، و سلیمان عسکری بیگ را که روز بیستم دسامبر ۱۹۱۴ وارد بغداد شده بود بجای او منصوب کرد. سلیمان عسکری بیگ تلاش کرد مردم را قانع سازد که عراق کشور و سرزمین آنان بوده و به همین جهت جنگیدن با انگلیسها، جنگ خود آنهاست. پس از سقوط قرنه گردانهای مجاهدین به دو دسته تقسیم شدند: دسته اول به فرماندهی سلیمان عسکری بیگ از راه رودخانه فرات به سمت جنوب و دسته دوم به فرماندهی محمدپاشا داغستانی از طریق رودخانه دجله به سمت جنوب رهسپار شدند. دسته اول این گردانها، همان‌گونه که در تألیفات عراقیان در زمینه آن دوران به تحریر کشیده شده، بنام بخش غربی آمده و دیگری بخش شرقی شناخته شد. مرکز عملیات جنگی بخش غربی، شعبیه بود که طی مدت چهار روز از دوازدهم تا پانزدهم آوریل ۱۹۱۵ زدوخوردهای شدیدی میان انگلیسها، ترکها و نیروهای عرب هوادار آنان رخ داد. در صورتی که در بخش شرقی، ارتش در روطه و صخریجه تمرکز یافت تا از دو جهت انگلیسها را مورد حمله قرار دهد که عبارتند از: قرنه در کنار دجله و اهواز در خوزستان. انگلیسها در این سه جبهه . . . ۱۴۴۰

سرباز و چهل قبضه توپ در اختیار داشتند. خط ارتباطی بصره و قرنه هم که تحت تسلط نیروهای انگلیس بود، راهی بود اسن و خوب، در حالی که ترکها فاقد راه

ارتباطی خوب بودند، ولی نیروهای نظامی قویتر از انگلیسیها در شعبیه و اهواز در اختیار داشتند. زیرا طبق گزارش خود ترکها نیروی آنان در شعبیه بالغ با ۷۶۰۰ نفر ترک و ۱۸ هزار جنگجو از مجاهدین عرب و دو قبضه توپ بود. گذشته از این قبایل آن منطقه عقیدهٔ راسخ داشتند به اینکه پیروزی از آن ترکهاست تا جایی که نطقی برای خوش آمدگویی بعنوان بازپس گرفتن زیر آماده کرده بودند تا در حضور سلیمان عسکری بیک فرماندهٔ ترک قرائت شود.

انگلیسیها طی چهار روز ۱۲۹۷ کشته و زخمی بجا گذاشتند، در حالی که ترکها در این جنگ دو برابر انگلیسیها آسیب دیدند. ترکهای جبههٔ اهواز و هواداران آنها شانس بیشتری داشتند. قبایل شیعهٔ خوزستان در قطع لوله‌های نفت اهواز به ترکها کمک کردند و این امر انگلیسیها را سخت ناراحت و نگران ساخت و برای آنها دردسرهایی ایجاد نمود تا جایی که مجبور شدند نیروهای نظامی بیشتری گسیل دارند. ناگفته نماند که قبایل شیعهٔ مهم‌ترین نقش خود را در جنگ شعبیه علیه ارتش اشغالگر انگلیس انجام دادند، کما اینکه باید یادآور شد که سلیمان عسکری بیک در روز چهاردهم آوریل ۱۹۱۵ در حالی که اکثر افراد نیروهای مهاجم از قبایل شیعهٔ جنگجوی منتفق بودند به انگلیسیها حمله بردند.

پس از اینکه ترکها در جنگ شعبیه شکست خوردند، ویلسون احساس نمود که جهاد در عراق نتوانست به هدفهای خود صورت تحقق بدهد. در حالی که نظریه و احساس ویلسون صحیح نیست زیرا علت شکست هدف جهاد این بود که ترکها نتوانستند از نیروی جهاد بهره‌برداری کامل کنند. اعلان جهاد به ترکها امکان داد تا هیجده هزار عرب را در منطقهٔ فرات و سه هزار سرباز را در اهواز، علاوه بر دهها هزار کسانی که بعنوان سربازان احتیاط (بعلت کمی سلاح) در نجف، کربلا و کاظمین نامنویسی کرده بودند، آماده سازند. بنظر ما جهاد موفق شد هدف خود را بمرحلهٔ عمل درآورد، زیرا هر مجتهدی که به مجاهدین پیوست و یا با آنها در صحنه نبرد شرکت کرد به این خاطر نبود که ترکها با انگلیسیها جنگ می‌کردند، بلکه بدان جهت بود که همه مراجع شیعه لزوم جهاد را در آن اوضاع فتوا داده و به مجتهدین دستور داده بودند تا به صفوف جنگجویان ملحق گردند. بعضی از افراد قبایل با اینکه فقیر بودند، وسایل و اثاثیهٔ خود را به فروش می‌رساندند تا در جهت

اطاعت از فتوای مجتهد بزرگ، با پول آن سلاح خریداری کنند. انگیزه جنگهای آن زمان مسائل قبیله‌ای نبوده، بلکه عواملی بوده است مذهبی. جنگی بوده است واجب. آیا پس از این گفته می‌توان گفت که جهاد نتوانست هدفهای خود را تحقق بخشد؟ موضوع کاملاً برعکس است. اگر در این راه موفقیتی حاصل نشد، گناه به‌گردن ترکهاست که آمادگی کامل برای رویارویی با حوادث نداشته‌اند.

دلیل دیگر موفقیت دعوت به‌جهاد این بود که همه مجتهدان از کسانی بودند که طی نسلها، ظلم و ستم و جور ترکها را متحمل شده بودند. اضافه بر دلایل ذکر شده درباره موفقیت جهاد باید گفت که مجاهدان حقوق و دستمزدی دریافت نداشتند که جنگ کنند، و حتی ترکها به آنها غذا ندادند و هیچ برنامه‌ای وجود نداشت که در صورت مرگ برای زن و بازماندگان آنان مستمری در نظر گرفته شود. با تمام این احوال، آنها به دعوت برای جهاد پاسخ مثبت داده و در میدان نبرد جان دادند. از صگبان‌العوادی که پدرش در نبرد شعبیه شهید شده بود پرسیدیم جنگجوی غیر مسلح با سلاحهای نوین که با جنگهای منظم آشنا نیست چگونه با ارتشی مانند ارتش انگلستان که به‌سلاحهایی ویرانگر مجهز است رویارویی می‌کند؟ او پاسخ داد پدرش ایمانی راسخ به‌خداوند تبارک و تعالی داشت که آن ایمان کمتر از اعتقاد انگلیسیها به‌مال و ناوگانها و نیروی مادی آنها نبود. وی افزود پدرش ترجیح می‌داد که در صحنه جنگ مقدس کشته شود و به بهشت برود ولی تسلیم کفار نگردد. گذشته از این، با اینکه یک سرباز انگلیسی از اسلحه، غذا و لباس خوب استفاده می‌کرد و دولت متبوعه او در صورت کشته شدن به خانواده‌اش غرامت می‌پرداخت، مع‌الوصف مقامات انگلیسی به هر فرد عربی که یک سرباز انگلیسی فراری را به‌نیروهای اشغالگر تحویل می‌داد، مبلغ پانصد روپیه بعنوان جایزه می‌پرداختند. البته هیچ‌گاه نیروی اشغالگری حاضر نیست اعلام کند که سربازان آن فرار کرده‌اند، مگر اینکه تعداد فراریان از حد متعارفی بگذرد و مسؤولان اشغالگر ناچار گردند برای دستگیری فراریان خود، جایزه نقدی تعیین کنند. در هر حال، ما می‌توانیم بگوییم که دعوت به‌جهاد موفقیت بدست آورد ولی ترکها بعلت ضعف اداری خود و نداشتن یک سیستم منظم و عدم آمادگی برای جنگ نتوانستند از این جهاد بهره‌برداری کنند.

پس از شکست ترکها در جنگ شعیبه که علت آن خودکشی سلیمان عسکری بیگ بود، ترکها اعراب را متهم کردند که آنها علت شکست بودند. لذا موقعی که واحدهای ارتش شکست خورده ترکها از شعیبه بازمی‌گشتند، گروهی از قبایل منتفق در کنار دریاچه حمار با شمشیر به افراد آن حمله کرده و پس از وارد کردن تلفات آنان را چپاول نمودند. لشکریان ترک هم که علی بیگ نایب «سلیمان عسکری» فرمانده در رأس آنها بود، در وضعی قرار نداشتند که بتوانند با قبایل منتفق رویارویی نمایند و به همین جهت به سربازخانه‌های ناصریه پناه برده و در آنجا متحصن شدند. در اثر شکست شعیبه روح تمرد و عصیانگری در تمام مناطق فرات مرکزی و جنوبی گسترش پیدا کرد و این افسانه که ارتش ترک شکست‌ناپذیر است درهم ریخت و قبایل مقیم آن مناطق احساس کردند که فرصت آن رسیده است تا هرگونه رژیم خارجی و بیگانه را چه عثمانی باشد و چه انگلیسی باید بیرون ریخت.

خبر قیام و عصیان به بغداد رسید و دولت مرکزی هم در تاریخ هشتم رجب ۱۳۳۳ هجری قمری یک نیروی نظامی به فرماندهی عزت بیگ به نجف اعزام داشت، زیرا مرکز قیام و عصیان منطقه فرات شهر نجف اشرف بود. در خود نجف هم مسؤولان و ارتش ترک، دست به اقدامات شدیدتری علیه مردم از قبیل برقراری غرامتهای مالی و چپاول اشیای گرانقیمت و مصادره اغذیه زدند. هیچ کس از شر آنان در امان نماند تا جایی که نگهبانان مرقد حضرت امام علی (ع) دچار انواع آزارها گشتند. در اثر این فشار و ستم یک قیام محلی وسیع روی داد و در پایان ماه سه دولت بغداد یک گردان مجهز به چهار قبضه توپ به نجف اعزام داشت تا وضع را آرام کند. ولی شایع شد ترکها بدین جهت به نجف رفته‌اند تا به بهانه حمایت و جانبداری از جهاد، گنجهای گران قیمت و آثار ارزشمند خزینه‌های مرقد مطهر امیرالمؤمنین (ع) را چپاول کنند. موقعی که ارتش ترکیه وارد نجف اشرف شد، باز هم خواسته خود را برای سربازگیری سردان مطرح ساختند و سربازان ترک وارد خانه‌ها شدند تا آنجا را بازرسی کرده و سردان را برای خدمت ببرند و حتی زنان را به بهانه اینکه سرد هستند و لباس زنانه به تن کرده‌اند مورد بازدید بدنی قرار دادند. این کارها مردم نجف را سخت آزرده خاطر ساخت و به همین جهت



تصمیم گرفتند در برابر این عملیات ایستادگی کنند. به همین جهت در خیابانها سنگربندی کرده و در اطراف حرم حضرت امیرالمؤمنین (ع) تحصن نمودند تا از چپاول گنجهای آن بوسیله ترکها جلوگیری کنند. موقعی که سربازان ترک - از روی عمد یا سهو - آتش به روی مردم نجف گشودند و به یکی از گلدسته های حرم آسیب رساندند، در اثر آن مرجع عالیقدر زمان یعنی آیت الله سیدمحمد کاظم یزدی تلگراف اعتراضی به اسلامبول فرستاد، مردم نجف چاره ای ندیدند جز اینکه به وسیله آتش با آتش رویارویی کنند. جنگ و تیراندازی میان مردم نجف و ارتش ترک در خیابانهای نجف مدت سه روز طول کشید و به دنبال آن ترکها تسلیم شدند و افراد ارتش خلع سلاح گردیدند و سپس آزاد گشته تا به راه خود بروند. علاوه بر آن، فرماندار ترک نجف اخراج گردید و اداره امور مستقل مای را در نجف مرجع بزرگ بعهده گرفت و در حدود دو سال امور را اداره کرد. شعله ور شدن انقلاب در نجف که حوزه علمیه شیعیان است، سرآغازی بود برای شروع انقلاب در کربلا، کوفه، حله و طویریج ولی بصورت محدودتر که در اثر آن واحدهای نظامی و ادارات دولتی ترک از آنجا اخراج شدند.

پس از شکستی که در شعبیه نصیب ترکها شد، تمام تشکیلات دفاعی ترکها و اقداماتی را که دولت ترکیه برای رویارویی با اشغالگران انگلیس اجرا می کرد، تغییر یافت. هدف ارتش ترک این شد که تمام راههای وصولی به بغداد (پایتخت) را ببندد. در صورتی که نیروهای ترک در خوزستان که داغستانی پاشا در رأس آن قرار داشت بودند، واحدهای ترک در ناصریه برای دفاع از عماره رهسپار آن شهر شدند. دفاع از ناصریه هم در برابر حملات احتمالی انگلیسها به عجمی السعدون واگذار شد که در این امر گروهی از قبایل متفق با همکاری یک واحد تشریفاتی ترک از وی حمایت می کردند. راه اصلی که از قرنه به بغداد منتهی می شد، از عماره می گذشت، به همین جهت فرماندهی نظامی انگلیس تصمیم گرفت شهر عماره را اشغال کند. (سیاست انگلستان در هنگام حمله به عراق گنگ و نامحدود بود. هدف حمله، نیروها که از هندوستان به فرماندهی دلامین اعزام شد این بود که برای تأمین منافع انگلیس و بویژه نفت آبادان، شهر بصره را اشغال کند ولی پیروزی اندکی که در بصره بدست آمد، انگلیسها را تشویق نمود تا

تعقیب ترکها و اشغال اراضی بیشتری را ادامه دهند.)

ژنرال تاوژند<sup>۱</sup> به اتفاق سرپرسی کا کس در رأس ارتش خود صبح روز سوم ژوئن ۱۹۱۰ وارد قلعه صاع شد و از آنجا رهسپار عماره گردید و در سه مایلی آن مستقر شد. در این منطقه قبیله بنی لام سکونت داشتند که علی رغم نقش عمده شان در مقاومت انگلیسیها از دست افسران ترک که پادگانی در آنجا داشتند، انواع ستمها را متحمل گشتند. به همین جهت موقعی که نیروی تاوژند به محل اسکان آنها نزدیک شد. از او استقبال کردند. افراد بنی لام که در رأس آنها شیخ غضبان بنیه قرار داشت، گردان ترک شکست خورده ای را که از ناصریه بطرف کوت العماره عقب نشینی می کرد در روز بیست و پنجم ژوئیه ۱۹۱۰ نابود ساختند، تا نفرت خود را به ارتش ترک که در تسلیم عماره به انگلیسیها از خود ترس و جبنی ابراز داشت، نشان دهند.

در روز سوم ژوئن ۱۹۱۰، استاندار عماره افسران ترک را احضار کرد و پیرامون طرحهای دفاعی شهر با آنها گفتگو نمود. آنها هنوز سرگرم مذاکره بودند که کشتی جنگی انگلیسی معروف به شیطان با توپهای خود بطرف مقدمه ارتش ترک که داغستانی در رأس آن قرار داشت، شلیک کرد. ولی تاوژند در آن زمان نیرویی نظامی معادل نیروی ترک نداشت. حلیم بیگ هم مردی بود ترسو که در ساعت یک و نیم بعد از ظهر همان روز به اتفاق چهل نفر افسر تسلیم شد، کما اینکه یک گردان کامل طی نامه ای به فرمانده انگلیسی تسلیم شدن خود را اعلام کرد. آنچه در این تسلیم ننگ آور خنده دار می باشد، این است که تاوژند که فقط ۲۲ نفر سرباز و یک نفر شیپورچی انگلیسی در اختیار داشت این توهم را در افسران ترک ایجاد کرده بود که پانزده هزار سرباز انگلیسی به او خواهند پیوست و یک ناوگان کشتی جنگی به دنبال دارد. و بدین ترتیب شهر عماره در اثر ترس حلیم بیگ و هوش تاوژند تسلیم شد در صورتی که ترکها آن قدر نیرو در اختیار داشتند که نه فقط می توانستند بر انگلیسیها غلبه کنند، بلکه آنها را تا قرنه هم به عقب برانند.

پس از اشغال عماره، ژنرال نیکسون به بصره بازگشت تا آمادگیهای جنگی را برای اشغال ناصریه سرعت ببخشد. مأموریت اجرای این نقشه نظامی هم به

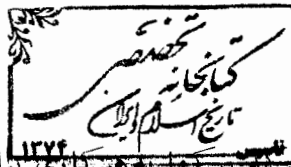
ژنرال گورینگ که از طریق رودخانه رهسپار ناصریه شده بود، واگذار گردید. در این میان ترکها کانال علیکه را بستند تا رسیدن ناوگان جمعی نیروهای گورینگ را به تأخیر اندازند ولی انگلیسیها براین مانع غلبه کردند و توانستند در روز ششم ژوئیه سوق الشیوخ را اشغال کنند تا بالاخره روز ۲۰ همان ماه، اشغال ناصریه برای آنان میسر گردید. انگلیسیها در آن عملیات ۳۳ نفر کشته و زخمی داشتند و عده زیادی هم دچار بیماری شدند. پس از سقوط ناصریه، نورالدین بیک فرمانده ترک ترجیح داد که وسایل و تجهیزات و دژها را برای دفاع از کوت العماره تقویت کنند. لذا به نیروهای ترک مستقر در فلیقله و کمیت دستور داد تا به کوت عقب نشینی نمایند. این امر در روز بیست و پنجم ژوئیه صورت گرفت. وی همچنین یک نیروی تشریفاتی در علی غربی گذاشت تا اگر نیروی انگلیس قصد داشت از عماره خارج شده و رهسپار کوت شود، مانع گردد.

قبایل عراقی آن منطقه نقش عمده‌ای در برخورد با انگلیسیها و تأخیر انداختن پیشرفت آنان بازی کردند.

ویلسن در کتاب خود درباره بنی طروف می‌نویسد که آنها در جنگیدن با نیروهایی که از لحاظ کیفیت و کمیت بر آنان فزونی داشتند، شجاعت قابل تحسینی از خود نشان دادند. آنها در برابر بمبارانها و آتش‌بازیهای توپخانه و مسلسل شجاعانه ایستادگی کردند.

تاوژند در روز ۲۱ اوت از بمبئی وارد بصره شد و روز بیست و سوم همان ماه دستورات نیکسون درباره لزوم اشغال کوت بمنظور اشغال تمام بصره به‌وی ابلاغ شد. در سی‌ام ماه مزبور انگلیسیها توانستند شهر علی غربی واقع در جنوب کوت را اشغال نمایند و از آنجا در روز شانزدهم سپتامبر عازم صنیعیات در هشت مایلی خط دفاعی ترکها از کوت شدند. در ۲۹ سپتامبر ۱۹۱۰، کوت بدست ارتش انگلیس سقوط کرد و ارتش ترک که از آن دفاع می‌کرد به‌سلمان پاک عقب نشینی نمود.

(سلمان پاک همان تیسفون قدیم است که معروف به مدائن می‌باشد و در ۲۰ مایلی جنوب بغداد قرار دارد.) انگلیسیها در این زدو خوردها ۱۲۲۹ کشته و زخمی داشتند. درحالی که ترکها ۱۷۰۰ نفر از دست دادند و ۱۲۸۹ نفر آنان



اسیر شدند. ناگفته نماند که ترک‌ها به هر تازگی برای وادار کردن نیکسون به اشغال کوت دست زدند. سر بارو دبیرکل نظامی دفتر هند معتقد بود که کوت مرکز خوبی است تا برای مدتی در آن توقف کنند. او همچنین معتقد بود که اگر انگلیسیها در کوت استقرار یابند، خواهند توانست تسلط خود را بر ایالت بصره تأمین نمایند و علاوه بر آن می‌توانند در نقطه‌ای دژ مانند در مثلث کوت و رودخانه دجله و شط حی که قابل تهاجم نیست تمرکز یابند مگر اینکه نیروی مهاجم دارای توپخانه سنگین باشد. بویژه اگر در نظر بگیریم که ناوگان انگلستان بر هر دو رودخانه تسلط داشت و در عین حال انگلیسیها می‌توانستند از این مرکز استراتژی استوار، تمام راههای ورودی منطقه را در برابر هر تهاجم و تجاوز حفظ کنند. ولی اطمینان ژنرال نیکسون به برتری نظامی خود بر ترکها او را واداشت تا در روز هشتم اکتبر پیامی بفرستد و در آن اطمینان دهد که می‌تواند بر رقیب خود نورالدین فرمانده ترک غلبه نماید، و بدون استفاده از نیروهای اضافی بغداد را اشغال کند. هرچه بود، تسلط بر کوت نقطه عطفی بود در حمله انگلستان علیه عراق. ترکها از آن زمان ضربات سختی و خسارات سنگینی بر افراد و وسایل انگلیسیها وارد ساختند. پیروزی ترکها در این بود که توانستند انگلیسیها را محاصره کرده و آنها را در کوت ابقا کنند که این موضوع را به بررسی خواهیم گذاشت. تاوژند بعنوان بخشی از آمادگیهای نظامی خویش برای تعقیب ارتش عثمانی، سربازان خود را در شهر عزیزیه مستقر ساخت، در حالی که به درستی تعقیب ایمان نداشت. نیکسون معتقد بود که تعقیب ارتش عثمانی روحیه افراد این ارتش را پایین آورد. و در مقابل روحیه اعراب مقیم اراضی اشغالی انگلیسیها را بالا می‌برد. ولی بعلت پافشاری، نیکسون مجبور بود دستوراتی را که رئیس او صادر می‌کرد، اطاعت نماید. قبایل شیعی مذهب هم در آن دوران دست به حملات غافلگیرانه‌ای علیه اردوگاههای انگلیسها زده و سپس به مراکز سکونت خود بازمی‌گشتند. این حملات وحشت و هراسی در پادگانهای انگلیسی ایجاد می‌کرد زیرا در این حملات تعدادی از سربازان بقتل می‌رسیدند. ضمناً تاوژند به راه خود در رأس هفده هزار سرباز ادامه داد و زمان کوتاهی در لچ که فاصله زیادی با طاق کسری که معروف به مدائن است نداشت، توقف کرد. سرگرد ریلی<sup>۱</sup> پیشنهاد کرد، خطوط ارتباطی تلفن را که

در مناطق مختلف شمال بغداد قرار داشت، قطع نمایند. تاوزند با این پیشنهاد موافقت کرد ولی چون قبایل غربی به راز او پی بردند، دستگیر شد و تحویل مقامات ترک گردید و به اسارت درآمد. در بامداد روز بیست و دوم نوامبر ۱۹۱۰ نیروهای تاوزند تهاجم خود را آغاز نمودند، در ضمن قبایل به ترکها کمک می کردند و با آنها در نبرد شرکت می جستند. در ابتدای امر این طور بنظر رسید که پیروزی نصیب انگلیسها خواهد شد ولی ترکها پس از مدتی با کمک قبایل ضربات سختی بر انگلیسها وارد ساختند و آنها را متحمل خسارات سنگینی نمودند. انگلیسها در این رویارویی ۴۴۹ نفر کشته و زخمی داشتند. از ۳۱۷ نفر افسر انگلیسی هم ۱۳۰ نفر کشته و یا مجروح گردیدند و از ۲۳۵ نفر افسر هندی فقط ۱۱۱ نفر زنده ماندند. ترکها هم ۹۶۰۰ کشته، زخمی و اسیر دادند که ۱۲۰۰ نفر آنها سرباز بودند. اطلاعاتی که تاوزند بدست آورد نشان می داد که ترکها کمکهای تازه ای دریافت داشته و ضد حمله را آغاز کرده اند. در ۲۰ نوامبر تاوزند دستور عقب نشینی به لج را صادر کرد. کما اینکه قصد داشت بطور نهایی به کوت عقب بنشیند. لشکر عقب نشینی کننده او روز بیست و ششم وارد لج شد ولی ترکها با کمک اعراب فشار خود را بر نیروی عقب نشینی کننده ادامه دادند تا ناچار شد روز بیست و هفتم لج را هم تخلیه نماید. روز بعد هم به عزیزیه رسید. ولی عشایر شیعه مقیم جنوب عزیزیه، حملات خود را علیه ارتش انگلستان دوچندان کردند. قبایل سزبور عبارت بودند از خشوم سعد، درعیه و ام الطبول. قبایل به حملات خود علیه قسمت انتهایی نیروهای انگلیس ادامه دادند و این قسمت ناچار شد بارها بطرف آنها تیراندازی کند. در حقیقت، موقعی که ارتش انگلستان وارد ام الطبول شد، مسافت زیادی از دسترس ارتش ترک دور گشته بود ولی با این وصف مجاهدین قبایل ضربات خود را علیه واحدهای انگلیس ادامه دادند و عده ای از آنها را بقتل رساندند و اسلحه و مهمات آنان را به تاراج بردند. و بالاخره در روز سوم دسامبر تاوزند و لشکریان او وارد شهر کوت شدند و در محاصره ای افتادند که در حدود ۱۴۷ روز طول کشید. انگلیسها در موقع عقب نشینی پانزده نفر مرد جنگجو از دست دادند، کما اینکه دو کشتی توپ دار رودخانه ای آنها بنام کومت<sup>۱</sup> و فایرفلای<sup>۲</sup>

نابود شد. تاووزند از خسارات مادی و جانی که در اثر حملات سواران عرب به او وارد گشته بود، سخت آزرده شد.

وی در یک لحظه ناامیدی نوشت: «در موقع عملیات نظامی در عراق، اعراب را گروهی بیرحم یافتیم کما اینکه مردمانی بودند، ترسو.»

وی برای اثبات این گفته خود ماجرای تعدادی از سربازان انگلیسی را که عده‌شان از شش نفر تجاوز نمی‌کرد تعریف می‌کند که «به اسارت قبایل درآمدند و آنها را خلع سلاح کرده و سرشان را بریدند!»

این بحث ما را وامی‌دارد تا اشاره‌ای به رفتار انگلیسیها هنگام عملیات نظامی در خوزستان و اشغال عماره بنماییم. آنها روستاها و خانه‌هایی را با ساکنانش، آتش زدند. ویلسون بطور روشن می‌گوید هیچ یک از ساکنان سوسنگرد جان سالم بدر نبردند و اگر خانه‌ای از آتش در امان ماند، از تصادف روزگار بود. در زدو خوردی که میان انگلیسیها و قبیله بنی‌طرف رخ داد، آنان ۱۰۰ مرد از افراد قبیله را بقتل رساندند، خانه‌ها و غلاتشان را به آتش کشیدند، و کماکان یک هزار رأس دام را تلف کردند. بدین جهت این موضوع مطرح می‌شود که باید از تاووزند پرسیده می‌شد که با چنین اعمالی دیگر توقع چه ترحمی از قبایل عرب دارد؟ کسی که اعراب و طرز تفکر آنان را می‌شناسد، نظریه تاووزند را درباره آنها قبول نمی‌کند. در صورتی که ویلسون بارها و بارها اعراب عراق را تحقیر کرده بود، باز هم واقع بینانه‌تر نوشت: «شکجه دشمن حتی اگر از کفار باشد، شیوه اعراب نیست.»

در اواخر سال ۱۹۱۰ شایعاتی در انگلستان و هندوستان رواج یافت دایر بر اینکه اقدامات بهداشتی که در عراق اتخاذ شده است، بویژه آنچه مربوط به مجروحان و طرز درمان و انتقال آنان از صحنه نبرد و بستری کردن آنها در درمانگاهها است، رضایت بخش نیست. در اوایل ماه ژانویه ۱۹۱۶ برای گزینش کمیته‌ای بمنظور تحقیق در این مورد، اقدامات لازم اتخاذ شد. کمیته‌ای که بدین منظور تشکیل شد مرکب بود از جورج هاسیلتون<sup>۱</sup>، ایرل دونومور<sup>۲</sup>، هیوسیسپیل<sup>۳</sup>، ارشپولد ولیمسون<sup>۴</sup>، سبیریان بریدج<sup>۵</sup>، نفیل لتلتون<sup>۶</sup>، جورج هودج<sup>۷</sup> و ودگوود<sup>۸</sup>. مأموریت

1. Hamilton
2. Donoghmore
3. Cecil
4. Williamson
5. Bridge
6. Littleton
7. Hadge
8. Wedgewood

کمیته مزبور همان‌گونه که در دستور تشکیل آن آمده بود بشرح زیر است: «انجام تحقیقات در عملیات جنگی عراق از جمله مسئله سربازانی که قرعه خدمت بنام آنان اصابت می‌کند، کمکها، ذخایر، تجهیزات، ناوگان دریایی، داروهای بیماران، مجروحان و مسئولیت کارمندان دولت که مأموریت فراهم نمودن نیازمندیهای نیروهای نظامی که در آن منطقه فعالیت می‌کردند، به آنان واگذار شده بود». نتایج تحقیقاتی که کمیته مزبور بدست آورد، قابل توجه است. کمیته مزبور به این نتیجه رسید که هدف حمله به عراق و دامنه آن کاملاً محدود نبود تا هرگامی که اتخاذ می‌شود، مکمل گام قبلی باشد. کما اینکه موافقت شد پیشرفت روزافزون از بصره به قرنه، از قرنه به عماره و از عماره به کوت امری است ضروری و لازم برای تقویت مواضعی که ارتش انگلستان اشغال کرده بود. در صورتی که پیشرفت بسوی بغداد در اوضاع و احوالی که در اکتبر ۱۹۱۵ حکمفرما بود. عملی بود نظامی و تهاجمی براساس ارزیابیهای غلط سیاسی و نظامی. کما اینکه سربازانی که دست به این عمل تهاجمی زدند از لحاظ تعداد اندک و همچنین غیرمجهز به سلاحهای کافی و خسته بودند. در نتیجه بیش از یک سپاه از بهترین سربازان آموزش یافته انگلستان تسلیم شدند و در تلاش انگلیس برای درهم شکستن حلقه محاصره از کوت در حدود ۲۳ هزار مرد کشته شدند. سازمانهایی که می‌بایستی برای جویا شدن نظرشان درباره عملیات نظامی عراق با آنها تماس گرفته می‌شد عبارتند از: مرکز فرماندهی در داخل عراق، فرمانده کل در هندوستان، نایب پادشاه در هندوستان، دبیرکل امور خارجه در هند و آبودان مخصوص نظامی او، شورای جنگی، ریاست ستاد و بالاخره وزارتخانه مربوطه. کمیته در گزارش خود یادآور شده بود که تقسیم شدن قدرت میان هیئتهای متعدد، از فعالیت آن می‌کاست. بدون شک دوگانگی موجود در روش عملیات، علل شکستهای حاصله در عراق در سال ۱۹۱۵ و اوایل سال ۱۹۱۶ بود. و هیچگونه پیشرفتی در عملیات نظامی حاصل نشد، تا اینکه لندن بطور مستقیم امور حمله را بعهده گرفت. ولی فرمانده و دگود به علل اصولی حاضر به امضای گزارش کمیته نشد. زیرا وی معتقد بود که دولت هند در طول سالهای خدمت لرد هاردینگ نایب پادشاه در هندوستان نه فقط هیچگونه علاقه واقعی برای همکاری نشان نداد بلکه بعضی مواقع مشکلات و مسوانعی برسر راه

عملیات جنگی بوجود می‌آورد. کما اینکه وی دولت هند را — در درجه نخست — مسئول شکست عملیات نظامی عراق در سالهای ۱۹۱۵ — ۱۹۱۶ دانست. زیرا این دولت اطلاعات نادرستی به نیروهای انگلیس می‌داد و از همه امکانات عظیم هند برای کسب پیروزی در صحنه نبرد استفاده نکرد. وی می‌گفت که دولت هند فقط از دو نفر تشکیل می‌شد، یکی نایب پادشاه لرد هاردینگ و دیگری فرمانده کل سر بوشان دف.

محاصره شهر کوت روز چهارم دسامبر ۱۹۱۵ آغاز و در روز ۲۹ آوریل ۱۹۱۶ منتهی به تسلیم تاوژند و سربازان او گردید. ترکها کاملاً درک کردند که سربازان انگلیسی پس از نبرد مدائن و عقب‌نشینی سریع آنان به کوت، کاملاً فرسوده هستند. در ابتدای امر نورالدین بیک فرمانده ترک سعی کرد محاصره را علیه سربازان که خسته و فرسوده هستند، تنگتر کند. به همین جهت در طول بعدازظهر روز هفتم همان ماه خطوط دفاعی انگلیس را بشدت مورد بمباران قرار داد. کما اینکه پیامی برای تاوژند فرستاد و از وی خواست تا از ادامه خونریزی جلوگیری کرده و سلاح به زمین بگذارد و تسلیم شود. در همین ایام مارشال آلمانی فون-درگولتز که فرماندهی لشکر ششم ترک را بعهد گرفته بود، به اتفاق عده‌ای از افسران آلمانی وارد بغداد شد. مارشال آلمانی گولتز تصمیم گرفت شهر کوت را محاصره نماید تا انگلیسها را وادار به تسلیم کند. ولی تاوژند نهایت فعالیت را نشان داد تا ارتش را برای تحمل محاصره هرچه طولانیتر آماده سازد. وی گروهی از بزرگان شهر کوت را به اسارت گرفت تا برای سایر ساکنان شهر درس عبرتی باشد و رفتار خوبی از خود نشان دهند. ساکنان شهر وادار به حفظ خندقها و کار در راهها شدند. ساختمانهای خوبی هم که در تصرف مردم بود، مصادره گردید تا بصورت بیمارستانهایی برای مجروحان انگلیسی درآید. طبیعی بود که مردم کوت از اقدامات نظامی تاوژند که آن را از ضروریات جنگ می‌دانست، اظهار نارضایی کنند. کما اینکه این اقدامات ظالمانه باعث شد تا ساکنان بیطرف و آرام آن بصورت شدیدترین دشمنانی درآیند که در خفا علیه انگلیسها فعالیت می‌کردند. بعضی از آنان توانستند در خفا با ترکها تماس بگیرند کما اینکه گروهی دیگر دارای تفنگهای جنگی و ذخایری بودند که در زیر خاک مدفون ساخته بودند تا در اولین فرصت علیه ارتش انگلستان



بکار برند. این مسائل بود که در دسرها و غمهای تاوزند را افزود. در همان هنگام، مسئله امکان همکاری با شوروی مورد بررسی و مطالعه انگلستان قرار گرفت. دولت انگلستان معتقد بود بهترین کمک روسها برای کاستن فشار بر ارتش انگلستان در عراق این است که روسیه بر میزان فشار خود در بخش شمال غربی ایران و منطقه قفناز بیفزاید تا برای ترکها مشکل شود که نیروهای مستقر خود را در آن مناطق فرا خوانند و به جبهه بغداد اعزام دارند. ژنرال نیکسون فرمانده کل در بصره معتقد بود بهترین وسیله برای جلوگیری از رسیدن همه کمکهای نظامی ترکها بطرف جنوب یعنی به سمت دجله. برقراری سریعترین همکاریها با روسها است بویژه اینکه کمکهای انگلستان خیلی کند می‌رسید. زیرا حرکت قایق بطرف شمال، برخلاف جریان آب، بکندی صورت می‌گرفت. لذا نیکسون طی نامه‌ای به رئیس ستاد انگلستان مصرانه از وی خواست که از روسها بخواهد تا با نیروی بزرگی از کرمانشاه و خاقتین در سرز عراق بطرف بندر پیشروی کنند. در صورتی که نایب پادشاه در هند در مورد همکاری با روسها در عراق نظری سوای این عقیده داشت، زیرا او معتقد بود، انجام چنین همکاری با روسها امکان می‌دهد تا خواستار امتیازاتی در عراق بشوند. این امر به منافع انگلیس در این منطقه لطمه می‌زد. از طرف دیگر دخالت نظامی روس «بحران شدیدی برای وعده‌ها و تعهداتی که سر مکماهون به اعراب داده بود، بوجود می‌آورد». و بالاخره نایب پادشاه معتقد بود که سیاست روسها در مقابل آرامگاهها و مرقدها و اماکن مقدسه بغداد و توابع آن باعث پیدایش مشکل بزرگی میان انگلیسیها و جهان تشیع می‌شود. در آن هنگام، سیاست آلمان فعالانه در ایران و افغانستان عمل می‌کرد. دکتر لستمن سرکنسول آلمان در بوشهر هم با همکاری سفیر آلمان در تهران توطئه‌ای را طرح ریزی نمود تا کلیه انگلیسیهای مقیم بوشهر را بدست افراد قبایلی که به همین منظور تحریک شده بودند، بقتل برساند اجرای این توطئه را سر واسموس سرکنسول سابق بوشهر با همکاری شخص دیگری بنام اریک بونشتروف که در یک شرکت آلمانی موسوم به فانکهوس و شرکا کار می‌کرد و شخص آلمانی سومی که در لرستان—یکی از مناطق ایران—سیاحت می‌کرد، و در راه شیراز بود، بمرحله اجرا درآورد. این سه نفر جلسه‌ای با سران عشایر محلی آنجا تشکیل دادند و با دادن رشوه و تفنگ و مهمات از آنها خواستند

تا جنگ مقدس - جهاد - را علیه انگلیسهای مقیم ایران آغاز کنند. گرچه تاوژند بعضی از علل استراتژی ادامه اشغال کوت را ذکر کرده ولی اشاره‌ای به‌عللی که انگلیسها را وادار به چنین کاری نمود، نکرد.

ولی همان گونه که تاریخ رسمی جنگ روشن کرد، علت واقعی این امر، خستگی مفروطی بود که برلشکریان انگلیس حکمفرما شده و نمی‌توانستند قدمی دیگر نه به عقب و نه به جلو بردارند. تاوژند شخصاً اعتراف کرد که در عمر خود سربازانی به‌خستگی و فرسودگی سربازان انگلیسی عقب‌نشینی‌کننده از کوت ندیده بود. کما اینکه سربازان هندی هم بعلت خستگی زیاده از حد نتوانستند کاری ازپیش ببرند. این‌طور بنظر رسید که گروهی از سواران انگلیسی، شهر کوت را قبل از اینکه ترکها بر آنها حلقه محاصره بزنند ترک گفتند. ولی موقعی که آنجا را ترک کردند مورد تعقیب قبیله بنی‌ریعه و قبیله عجیل که هشتصد سوار داشت واقع شده و با آنان برخورد کردند. کما اینکه مورد حمله و تهاجم همه قبایل شیعه قرار گرفتند. میانگین آسیبهای روزانه‌ای که گروه سواران در اثر تهاجم ترکها و قبایل عرب در معرض آن قرار می‌گرفتند، صد و در بعضی مواقع دویست نفر بود. در نوزدهم دسامبر بعضی از سربازان هندی دست به یک حمله شبانه زدند و یازده نفر ترک را اسیر کردند. آنها در بازجویی اظهار داشتند که چهار واحد ترک شهر کوت را محاصره کرده و فرماندهی ترکها انتظار دارد هرآن سپاههای ۵۲ و ۲۶ فرا رسند. این امر نشان می‌داد که در حدود چهل هزار نفر سرباز کوت را در محاصره دارند. تاوژند که این خبر باب طبع او نبود، تلگرافی برای نیکسون مخبره کرد که دولت انگلستان از روسیه بخواهد، بطور جدی بغداد را تهدید نماید که از شدت فشار بر وی کاسته شود. وی برای اینکه روحیه سربازان خویش را حفظ کند، هرچندگاه بیانیه‌ای انتشار می‌داد و به آنان اطمینان می‌داد که کمکها بزودی می‌رسد. در این اثنا ساکنان کوت که اکثریت آنان شیعه بودند، بطور پنهانی با ترکها همکاری می‌کردند تا ستاد فرماندهی شهر را که ترکها همه‌روژه سعی در بمباران آن داشتند، به آنان اطلاع دهند. روز هفدهم ژانویه یک نیروی انگلیسی مرکب از نه هزار سرباز به فرماندهی ژنرال ایلمر که مذبحخانه تلاش کرد محاصره شهر را بشکند، اعزام

شد. ولی پس از اینکه تلفاتی معادل هفت هزار نفر کشته و زخمی داد نتوانست مأموریت خود را به انجام برساند. قبایل شیعه بویژه در منطقه شیخ سعد که هم عده‌ای زیاد در آنجا داشتند و هم با فعالیت کارمی کردند، ایفا نمودند. انگلیسها بارها و بارها سعی کردند حلقه محاصره را که بر برادران آنها در کوت زده شده بود، بشکنند ولی نتیجه مثبتی بدست نیاوردند. علت اصلی شکست این تلاشها، مقاومت قبایل شیعه بود.

در برابر تاواند فقط سه راه باقی ماند که ناچار بود بهترین و قابل اجراترین آنها را انتخاب کند. او یا می‌بایستی با یک حمله غافلگیرانه حلقه را بشکند و یا اینکه مقاومت نماید و یا بالاخره با دشمن از در گفتگو درآید. ولی تاواند راه مقاومت را برگزید و روز ۲۶ ژانویه بیانیه‌ای انتشار داد و در آن به سربازان اعلام کرد که تصمیم گرفته است در کوت مقاومت کند. (تعداد تلفات سپاه ششم از روز ورود به کوت در سوم ژانویه ۱۹۱۵ تا ۲۶ ژانویه ۱۹۱۶ بالغ بر ۲۲۵ نفر شد که این رقم شامل تلفات ناشی از بیماریها نبود.) از آن موقع وی ناچار بود با سه دشمن رویارویی کند؛ ترکهایی که کوت را در محاصره داشتند، جاسوسان شیعه عرب در کوت و سربازان فراری او، در مورد ساکنان شهر هم همه اقدامات احتیاطی را اتخاذ کرد تا از آسیب آنان در امان باشد. و ضمناً ذخایر و مواد مورد نیاز را در انبارهایی دور از دسترس ذخیره کرد ولی ناگفته نماند که اعراب شیعه کوت که بعنوان جاسوسان ترکها نقش ایفا کردند، می‌توانستند شبانه شناکنان و در زیر پوشش آتش ترکها از رودخانه بگذرند، به شهر رفته و برگردند. سه تن از شیعیان موفق گشتند نقشه مجرمانه‌ای را که تاواند برای عبور از رودخانه طرح کرده بود، خنثی سازند. این اتفاق در شب چهارم و پنجم ماه مه که آن سه نفر با شنا از رودخانه بطرف ترکها فرار کردند، صورت گرفت. در آنجا به ترکها اطلاع دادند که تاواند پلهای شناور و بلمهای مسطح رودخانه‌ای که مرکب از تخته چوبهایی است که به همدیگر بسته شده، آماده ساخته و همه این اقدامات را پنهان نگهداشته است. بامداد روز پنجم مه تاواند مشاهده کرد که واحدهایی از ارتش ترک در ساحل دست راست روبروی کوت که قصد عبور از آن را داشت، تمرکز می‌یابد. کما اینکه مردم کوت علی‌رغم تهدیدهایی که تاواند سی کرد حیوانات و مواد غذایی

در خانه‌های خود انبار می‌کردند. آنها همچنین اسکناسهایی را که سربازان بابت قیمت چای، توتون و اشیایی که از مغازه‌ها خریداری می‌کردند می‌دادند، نمی‌پذیرفتند بطور کلی، مردم کوت از هر وسیله‌ای برای نشان دادن عداوت خود به انگلیسیها استفاده می‌کردند. آنها اطمینان کامل داشتند که ترکها پیروزمندانه از جنگ بیرون خواهند آمد و در پایان امر تاوژند شکست خواهد خورد، تاوژند در کتاب خود قیمت‌گالاهای می‌نویسد:

قیمت یک بسته سیگار (صد نخ) بالغ بر، یک دورین کوچک . ۲۰ و در حدود نیم کیلو توتون محلی ۴۸ روپیه شد. خود تاوژند مبلغ سی روپیه بابت یک پیت نفت که قیمت آن در انگلستان سه شلینگ بود، پرداخت کرده است وی مقادیر زیادی از غذاهای انبارشده مردم را از جمله نهصد تن جو و ۱۰ تن گندم و ۱۶۰ تن روغن مصادره کرد. و اگر این مقدار غذاها مصادره نمی‌شد، کوت قبل از روز ۲۹ آوریل سال ۱۹۱۶ تسلیم می‌گردید. دومین مشکلی که تاوژند مجبور بود با آن رویا- رویی کند، مشکل سربازان هندی بود. زیرا اکثر سربازان هندی حاضر نبودند گوشت اسب بخورند لذا نیروی بدنی آنها تحلیل رفت طوری که هیچ کدام نمی‌توانستند کاری انجام دهند. لذا تاوژند تلگرافی برای ژنرال ایلمر سخا بره کردو از وی خواست تا از مولوی در هند بخواهد که بعلت محاصره، فتوای خوردن گوشت اسب را بدهد. کما اینکه در همان تلگراف از وی خواست تا از علمای مذهبی سیک، دگرا و رگبوتی بخواهد که چنین فتوایی به اتباع خود که جزو سربازان محاصره شده انگلیسی هستند بدهند. روز سیزدهم اوت تاوژند پاسخی از رهبران مذهبی هند دریافت داشت که در آن به سربازانشان اجازه داده شده بود تا در طول مدت محاصره گوشت اسب بخورند. فتوای خوردن گوشت اسب اثری مطلوب در روحیه سربازان داشت و تعداد کسانی که گوشت اسب خوردند بالغ بر ۹۲۳۹ سرباز بود در حالی که ۱۰۰ نفر از خوردن آن امتناع ورزیدند. تاوژند همچنین مجبور بود با مشکل دیگری که مربوط به سربازان هندی بود، یعنی افزایش تعداد فراریان از خدمت سربازی رویارویی کند. عده این فراریان بی‌اندازه زیاد شده بود، و در طول هفته دوم ماه آوریل تعدادی از آنها هر شب قصد فرار می‌کردند و یا عملاً دست به فرار می‌زدند. ترکها ملاحظه کردند که تعداد فراریان ارتش تاوژند رو به افزایش است،

و برای اینکه بر مشکلات و ناراحتیهای او بیفزایند، بسته‌هایی را که حاوی اعلامیه‌هایی به زبان هندی و اردو بود و در آن تعهد شده بود به‌سربازانی که فرار می‌کنند زمین و یک همسر داده شود، در شهر محاصره شده توزیع می‌کردند. این پدیده یعنی فرار از سربازی اثر نامطلوبی در روحیه سربازانی داشت که خود را مقید به مقررات و قانون می‌دانستند.

محاصره کوت، دولت انگلستان را واداشت تا بهر وسیله‌ای که می‌تواند از شدت فشار بر لشکریان محاصره شده بکاهد و روحیه آنان را بالا ببرد، متوسل گردد. از مواردی که به آن متوسل شدند، بهره‌برداری از انقلاب عرب به رهبری شریف حسین بود. ولی گزارشهای افسران اطلاعات نظامی حاکی از این بود که انقلاب برپا شده در حجاز بازتاب مثبتی در روحیه قبایل عراقی که اکثریت آنان شیعه بودند، نداشته است. حتی قبایل سنی صحرانشین هم که بازیر و خمیسیه در تماس بوده‌اند خبر شعله‌ور شدن انقلاب را به‌سرودی و بی‌توجهی تلقی کردند. در خود بصره هم آرای عمومی به‌دو دسته تقسیم شد. بدین ترتیب که اقلیت از انقلاب عرب جانبداری می‌کردند در حالی که اکثریت، انقلاب شریف حسین را انقلابی علیه عهد و پیمان می‌دانستند که بنظر آنها عمل غیر جایزی بود. به همین جهت انگلیسیها درصدد شوراندن قبایل عرب در شمال سوریه و وادار کردنشان به انقلاب علیه ترکها برآمدند. برای رسیدن به این هدف انگلیسیها گروهی از اسماعیلیهای پیرو آغاخان را بعنوان کارگزاران اطلاعاتی (مأمور سازمان جاسوسی انگلستان) در دمشق، حلب، حمص و حماه انتخاب کردند تا اطلاعاتی در اختیار ستاد قرار دهند و این اطلاعات به آنها در حمله به عراق کمک کند.

در نهم مارس ۱۹۱۶ وزارت خارجه انگلستان تلگرافی به سفیر انگلستان در پاریس مخابره کرد و از وی خواست با آغاخان که در هتل ریتس پاریس اقامت داشت، تماس بگیرد. متن تلگراف بشرح زیر بود: «ما نیاز مبرمی به وسایل ارتباطی داریم تا اطلاعاتی در مورد شمال سوریه در اختیار ما بگذارد. و چون آغاخان علاقه دارد بهر وسیله‌ای همه نوع کمک در اختیار انگلیس قرار دهد، لذا مدیر کل امور خارجه دولت هند از والاحضرت آغاخان تقاضا دارد اظهار محبت نموده و وسایلی در اختیار سفیر اعلیحضرت پادشاه در پاریس بگذارد که بتوان نامه‌هایی را

که به اعضای ایشان است توسط اشخاص مورد اعتماد خویش در دمشق، حلب، حمیص و حماه دو یا سه نفر از هر شهر و یا شهرهای واقع در غرب به دفتر هند فرستاد. هر نامه‌ای باید در ظاهر دارای توصیه‌هایی به گیرنده نامه باشد که حامل نامه را با اطلاعات شفاهی و کتبی بازگرداند بدین گونه که وی فرستاده ماست نه آغاخان. ستوان یکم عبدالصمد شاه (یکی از افراد اسماعیلیه) هم اینک در بصره است و در دایره جاسوسی کار می‌کند. بدین مناسبت یادآور می‌شویم که ستوان یکم عبدالصمد شاه مایل است از طرف خود پیامی خصوصی برای والاحضرت آغاخان بفرستد و در آن بگوید: من بعنوان یکی از اعضای شعبه دایره اطلاعات، فهمیدم که مقامات نظامی در اینجا از هرگونه اطلاعات و کمکهایی که از سوریه و مناطق مجاور آن می‌رسد، استقبال می‌کنند. آیا منافع مذهبی شما ایجاب نمی‌کند در آن کشورها در جهت خدمت به آرمان مقدس همه ما فعالیت کنید؟ این اولین بار نبود که اسماعیلیها به یاری اعلیحضرت پادشاه انگلیس برخاستند. ضمناً لرد برتی با آغاخان تماس گرفت و او به نوبه خویش اظهار علاقه کرد که هر نوع خدمتی به اعلیحضرت پادشاه بنماید.»

در روز دهم مارس ۱۹۱۶، تاووزند پیامی از خلیل پاشا فرمانده نیروهای ترک در عراق و حاکم بغداد دریافت داشت که در آن از وی خواسته شده بود تا تسلیم شود و وعده داده شده بود که ترکها نهایت احترام را به او روا خواهند داشت. تاووزند در پاسخ یادآور شد که قصد تسلیم شدن ندارد. ولی موقعی که اوضاع خرابتر و بحرانی شد، بویژه در هفته سوم آوریل که تعداد تلفات در اثر گرسنگی به بیست هزار نفر در روز رسید تصمیم گرفت در مورد تسلیم شدن با خلیل پاشا به گفتگو بپردازد. این گفتگوها در ۲۶ آوریل ۱۹۱۶ آغاز گردید که طی آن خلیل پاشا اصرار ورزید بدون هیچ گونه قید و شرطی تسلیم شود. تاووزند هم چاره‌ای نداشت جز اینکه حقیقت را بپذیرد. این امر در روز بیست و نهم آوریل صورت گرفت. تاووزند در نامه‌اش به پیشنهاد روز ۲۳ آوریل خود اشاره‌ای نکرد، این پیشنهاد که وزارت جنگ با مضمون آن موافقت کرده بود، حاکی از این بود که وی حاضر است غرامتی معادل دو میلیون لیره استرلینگ در قبال شکستن محاصره بپردازد. و بدین

ترتیب روز ۲۹ آوریل، ۱۳۳۰.۹ سرباز و افسر انگلیسی تسلیم ترکها شدند که آنها هم دستور دادند این عده بصورت اسیر مسافتی را به طول یکهزار و دوست مایل پیاده در کوهها و صحراها طی کنند. در این پیاده روی هفتاد درصد انگلیسیها و چهل درصد گردانهای هندی تلف شدند. ناگفته نماند که پیشنهاد پرداخت غرامت به ترکها در قبال شکسته شدن محاصره، موقعیت و اهمیت بین المللی انگلیسیها را از بین برد. زیرا کشورهای رقب آنها از این موضوع نهایت بهره برداری را در خدشه زدن به موقعیت انگلیس در جهان کردند. با اینکه دولت انگلستان این خبر را از مطبوعات کشور خود پنهان ساخته بود، ولی مطبوعات دیگر آن را بصورت سوژه ای برای کاریکاتورها و سرمقالات خود درآوردند.

ترکها، همان گونه که ژنرال آلمانی فون درگولتز خواسته بود، از فرصت تسلیم شدن انگلیسیها برای تعقیب ارتش شکست خورده انگلستان استفاده نکردند بلکه موضوع برعکس بود. دلایلی هم دال بر غرور و فساد اخلاقی فرمانده ترک خلیل پاشا پس از غلبه اش بر رقیب خود تاووزند در دست می باشد. در فاصله زمانی از آوریل تا دسامبر ۱۹۱۶، انگلیسیها فعالانه تلاش داشتند تا صفوف خود را وحدت و به روشهای ذخیره و انبار کردن نیازمندیها بهبود بخشیده و خود را آماده تهاجم به بغداد نمایند. لذا یک خط آهن میان بصره و ناصریه و خط دیگری میان قرنه و عماره امتداد یافت و به روشهای کار خود سازمان دادند و به کارهای بهداشتی توجهی ویژه معطوف داشتند.

انگلیسیها همچنین بر میزان نیروی هوایی افزودند و انواع مختلف هواپیماهای جدید را که نسبت به قبلیها برتری داشتند، وارد صحنه ساختند. حال دیگر — بویژه پس از لطمه ای که در کوت متحمل شدند و خدشه شدیدی که به شهرت آنان وارد شد — مجبور بودند بغداد را اشغال نمایند. زیرا اشغال آن ترکها را از یک موقعیت ممتاز برای تمرکز و استقرار نیروها محروم می ساخت و علاوه بر آن چنین اقدام نظامی بار دیگر ساکنان منطقه خاورمیانه بویژه ایران و افغانستان را نسبت به قدرت انگلیسها مطمئن می کرد. اشغال بغداد فقط به اعاده مجدد نفوذ انگلستان پس از آسیب دیدن کوت و پس از تلاش تاووزند برای پرداخت غرامت دو میلیون لیره ای با موافقت وزارت جنگ منحصر نمی شد، بلکه می توانست از هرگونه فعالیت برای

ائتلاف اسلامی ترکها و عربها تحت لوای جهاد جلوگیری نماید. نفوذ ترکها در ایران از مسائلی بود که خاطر اعضای کمیته ویژه را در وزارت جنگ انگلستان نگران می‌ساخت. و بدین منظور، ستاد فرماندهی انگلستان ژنرال مس-مود را برای انجام این مأموریت یعنی اشغال بغداد برگزید. وی حمله خود را در نهم ژانویه ۱۹۱۷ از شهر امام محمد آغاز کرد و بالاخره در نهم فوریه این شهر را اشغال نمود. در بیست و سوم همان ماه ارتش انگلستان از رودخانه عراف عبور کرد و در ساحل شرقی رودخانه دجله اردو زد. ارتش ترک در بیست و پنج فوریه به عزیزیه عقب‌نشینی نمود و سه کشتی توپ‌دار رودخانه‌ای بجا گذاشت که عبارت بودند از بصره و سلمان و توگان. آنها به عقب‌نشینی خود اداسه دادند تا اینکه در روز بیست و هشتم به سلمان پاک رسیدند. در آن زمان برای خلیل‌پاشا - البته پس از خرابی اوضاع - روشن شد که پیروزی او بر انگلیسها در کوت یک پیروزی نهایی و قاطع نبود، بلکه مجبور بود ارتش انگلیس را که در عماره و کوت مستقر بود اخراج کند تا بتواند ایالت بصره را بطور کامل آزاد سازد. لذا تصمیم گرفت از بغداد صرف‌نظر نماید و در این مورد تلگرافی به اسلامبول مخابره کرد و در آن گفت: «در برابر این فشاری که دشمن از سه ماه پیش بانیروی نظامی‌ای برتراز نیروی ما - از لحاظ عده، اسلحه و مهمات - بر ما وارد می‌کند بر این عقیده شده‌ام که لشکر هجدهم هیچ کاری نمی‌تواند انجام دهد. روحیه افراد، از افسر عالی‌رتبه گرفته تا سرباز عادی در پایینترین سطح می‌باشد و اگر فردا میان ما و انگلیسها جنگی رخ دهد، بغداد را از دست خواهیم داد و ارتش ترک با تمام اسلحه و مهماتش بصورت لقمه چرب و نرمی به‌چنگ آنها خواهد افتاد. لذا پس از بررسی کامل اوضاع، خود را ناچار به عقب‌نشینی تا مسافتی می‌بینم که با دشمن برخوردی نداشته باشم و بتوانم اعتماد بخود را در سربازان خویش اعاده دهم و نیروهای خود را تجدید سازمان کنم و به‌همین جهت خود را ناچار می‌بینم که از بغداد چشم‌پوشی نمایم.»

صبح روز یازدهم مارس ارتش انگلستان، ایستگاه راه‌آهن غرب بغداد را اشغال کرد و در بعدازظهر همان روز ژنرال مود شخصاً از یک قایق پیاده شد و به



نماینده‌گی انگلیس در وزیریه که یکی از محله‌های بغداد است، رفت. بغداد در آن روز بسیار آشفته و ناامن بود و عده‌ای فرصت‌طلب از موقعیت استفاده کرده و به چپاول بازارها پرداخته و مردم را به وحشت انداخته بودند. ولی مود طی مدت کوتاهی موفق شد نظم را برقرار کرده و طی اعلامیه‌ای خطاب به ساکنان ایالت بغداد از آنها بخواهد آرامش را حفظ کنند. در اینجا باید گفت که این اعلامیه—در دراز مدت—به نفع انگلیسیها در عراق نبود، زیرا مضمون آن به وطن پرستان عراقی امید داد و دستاویزی برای آنان شد تا حقوق خود را از قبیل استقلال کامل خواستار شوند. پیرامون مضمون این بیانیه و عدم هماهنگی آن با اوضاع و احوالی که در آن منتشر شد، جر و بحثهایی در مجلس عوام انگلستان صورت گرفت. وزیر خارجه دولت هند از این وحشت پیدا کرد که بعضی از بخشهای اعلامیه در آینده این اتهام را بوجود آورد که «وقتی زمان برای اجرای وعده‌هایی که برای دادن آزادی کامل و خودمختاری داده شده بود، فرا رسد، ما نقض عهد می‌کنیم». ولی وزارت جنگ انگلستان، علی‌رغم موافقت اصولی خود با دادن خودمختاری و استقلال به اعراب عراق، البته زیر نظر و کمک انگلیسیها، به این نظریه معتقد بود که دولت انگلستان نباید در آن دوره از جنگ در بیانیه‌های خود تعهداتی را به‌گردن بگیرد که قادر به انجام آن نباشد. از طرفی دیگر دولت انگلستان، نسبت به آینده و سیر عملیات جنگی پی‌برد که پیروی کردن از یک سیاست دوستانه مورد رضایت اعراب در سراسر خاورمیانه مسئله‌ای است بسیار صحیح.

در هر حال دولت انگلستان کمیته‌ای مرکب از لرد کرزون<sup>۱</sup>، لرد میلنر<sup>۲</sup>، چمبرلین<sup>۳</sup> و لرد هاردینگ<sup>۴</sup> تشکیل داد تا مضمون بیانیه و موضوع پیامی را که برای افسر رابط سیاسی مسئول حمله به عراق فرستاده می‌شود، بررسی کند. پس از اشغال بغداد بدست مود و ارتش او، یهودیان عراق و یهودیان کشورهای مجاور تبریک گفته و نسبت به تاج و تخت انگلیس اعلام وفاداری کردند. ساسون سلمون رهبر طایفه یهود سورابایا در برابر مود اعلام کرد که تصرف بغداد توسط انگلیسیها راه نجاتی بود برای همه امت یهود. در این زمینه باید اشاره شود که اقلیت یهود عراق تلاش می‌کردند در حمله علیه کشورشان دست کمک به انگلیسیها بدهند.

از جمله اینکه ایلی خدوری یکی از یهودیان معروف بغداد در پانزدهم ژوئن ۱۹۱۵ طی تلگرافی که از شانگهای برای کنسول انگلیس در آن شهر، سراویوارد- فریزر فرستاد گفت به احتمال قوی نیروی انگلیسی د بزودی بغداد را اشغال خواهد نمود و افزود «در این فرصت مناسب خوشوقتم با کمال میل کاخ زیبای خود را که در کنار رودخانه قرار دارد در اختیار شما قرار دهم تا برای مقرستاد شما یا هر یک از کارکنانی که در نظر دارید مورد استفاده قرار گیرد». وزارت خارجه این پیشنهاد را پذیرفت و طی نامه‌ای برای فریزر از وی خواست که سپاس دولت اعلیحضرت را نسبت به این پیشنهاد سخاوتمندانه ابراز دارد و به ایلی خدوری اطلاع دهد که انگلیسیها هیچگاه این «خوبی» را فراموش نخواهند کرد. خدوری پیشنهاد سخاوتمندانه دیگری داد مبنی بر اینکه یک بیمارستان برای ارتش انگلستان و اقلیتهای خارجی مقیم بغداد احداث می کند؛ بشرط آنکه دولت انگلیس قطعه زمین وسیع و مناسبی در اختیار او بگذارد تا خانه‌های مسکونی پزشکان و دانشجویان و تأسیسات دیگر در آن بنا گردد. دولت انگلستان به خدوری قول داد که در مورد پیشنهاد دوم او رسیدگی کند. این توجه و علاقه‌ای که خدوری برای کمک به انگلیسیها نشان می‌داد، نشانگر موضع گروههای غیر مسلمان در قبال اشغال بغداد بود. زیرا این گروههای غیر مسلمان در عراق معتقد بودند که اشغال بغداد توسط انگلیسیها رؤیایها و آرزوهای آنها را — که قرن‌ها در سر می‌پروراندند— برآورده می‌سازد.

## فصل دوم

### نقش شیعیان در فراندوم عمومی ۱۹۱۸-۱۹۱۹

جنگ انگلیسیها و عثمانی منتهی به عقد قرارداد آتش بس مدروس<sup>۱</sup> درسی ام اکتبر ۱۹۱۸ شد. سیاست امور خاور میانه ای انگلستان به کمیته ای در وزارت امور خارجه به ریاست لرد کرزون واگذار شد. ادوین مونتگو دبیر کل دولت هند هم در آن موقع عضو این کمیته بود. از اولین لحظه، نشانه های اختلاف و چنددستگی درباره سیاست پیشنهادی انگلستان در خاورمیانه مشهود بود و کمیته مزبور به دو گروه تقسیم شد: گروه انگلستان غربی و گروه شرقی یا گروه هندی. ناگفته نماند که گروه انگلستان غربی در رقابت خود با گروه شرقی هندی نظری برتر داشت ولی با این توصیف گروه شرقی تماس بیشتری با تحولات رویدادهای عراق داشت. زیرا عراق در منطقه وسیعی از کره زمین که در چهارچوب نفوذ انگلستان بود، قرارداد داشت و خیلی طبیعی بنظر می رسید که انگلستان دو کشور مصر و عراق را وارد این چهارچوب کند. قبل از امضای آتش بس، ملت عراق— به استثنای طبقه روشنفکر و تحصیل کرده بغداد و موصل و به استثنای علمای مذهبی اماکن متبرکه— اندیشه اشغالگری انگلستان را با رضایت کمی پذیرا بودند، به این امید که آینده تجارت و کشاورزی آنان در سایه یک دولت مرکزی قوی بسیار عالی خواهد شد. مردم بصره نظر خود را درباره اشغالگران انگلیس بدین گونه ابراز داشتند که در اثر اشغال، بندر بصره بصورت بندری توسعه یافته درسی آید و این احساس در آنها بوجود آمد که توسعه و رشد بصره برای آنان سود و منافی در بر خواهد داشت. ولی پس از پایان جنگ،

در افکار عمومی نسبت به اشغال تغییری روی داد. عللی که باعث پیدایش این تغییر شد، تناقض گوییهای موجود در بیانیه‌ها و اطلاعیه‌های رسمی بود که از جانب متفقین منتشر می‌گردید. بطور مثال، با اینکه چهارده ماده از طرف پرزیدنت ویلسون روز هشتم ژانویه ۱۹۱۸ به مجلس سنای آمریکا ارائه شد، ولی با این وصف تا قبل از یازدهم اکتبر ۱۹۱۹ در بغداد منتشر نگردید. دوازدهمین ماده پرزیدنت ویلسون به حق ملت‌ها، بویژه کشورهای که تحت سلطه ترک‌ها بودند، در تعیین سرنوشت مربوط بود. در هشتم نوامبر ۱۹۱۸ بیانیه‌ای از جانب انگلیسی‌ها و فرانسویان پیرامون هدف آنان درباره مناطقی که تحت سلطه ترک‌ها بود، از جمله عراق انتشار یافت. این بیانیه مشترک انگلیس و فرانسه می‌گوید: (هدف غائی فرانسه و بریتانیای کبیر رهایی کامل همه مللی می‌باشد که زمانی طولانی تحت ستم ترک‌ها قرار داشتند و همچنین برپایی دولتها و سازمانهایی ملی است که حاکمیت خود را از نمایندگان قانونی که توسط ملت انتخاب می‌گردند، الهام می‌گیرد) این بیانیه، محتوایی تازه و اندیشه‌ای نوین پیرامون «دولت ملی و سازمان ملی» وارد صحنه سیاست عراق کرد. اعراب پس از افتادن بغداد در چنگال انگلیسها، معتقد بودند تنها تحولی که در سیاست عراق رخ داد این بود که آنان توانستند از دام ترک‌ها نجات یابند تا در دام استعمار تازه‌ای گرفتار آیند. ولی این بیانیه جدید و محتوای آن نقش عمده‌ای در تغییر دیدگاه مردم و دمیدن روح امید به دل عراقیان ایفا کرد.

کما اینکه نطق ژنرال مارشال فرمانده کل نیروهای انگلستان در عراق، پس از امضای آتش‌بس، برای وحدت بخشیدن به بزرگان بغداد، تأکیدی بود بر گفته‌های سابق ژنرال سود بعد از سقوط بغداد و تکراری بر تعهد نسبت به تأمین استقلال ملی ملت عراق. این نطق همچنین شامل وعده‌هایی بود برای آزاد کردن اسرای جنگی از جمله ۱۰۷ نفر شیعه تبعیدی از نجف به هند و لغو مقررات دست و پاگیر تجارت و کاستن میزان محاصره و مقررات سخت رفت و آمد مردم. ضمناً اجازه داده شد تا مردگان را برای تدفین به نجف و کربلا حمل نمایند و حجاج نیز به زیارت اماکن متبرکه بروند. ژنرال نطق خود را چنین به پایان برد: «از شما می‌خواهم این واقعیت را درک کنید که ناراحتیهایی که وجود یک ارتش در کشورتان

برای شما ایجاد می‌کند از روی عمد انجام نمی‌شود و ما خواهان آن نیستیم، بلکه ضرورت جنگ آن را بر ما دیکته کرده است. من به نام اعلیحضرت پادشاه به شما قول می‌دهم که سعی خواهیم نمود در کوتاهترین زمان هر عاملی را که باعث ناراحتی و شکوه شماست، برطرف سازم» ترجمه عربی این نطق در سراسر عراق توزیع گردید و به گونه بیانیه مشترک انگلیس و فرانسه اثری مثبت و امیدبخش در دل عراقیها داشت. ریچارد کوك<sup>۱</sup> یک فصل از کتاب خود تحت عنوان «قلب خاورمیانه» را اختصاص به آن دوره داد و آن را «سال امید» نامید و عملاً سال بعد از ایراد این نطق، سال امید و آرزوها بود.

ویلسون<sup>۲</sup> نایب کمیسر عالی بغداد، بیانیه مشترک انگلیس و فرانسه را بیانیه‌ای مغایر بیانیه بالفور می‌دانست که در نوامبر ۱۹۱۷ انتشار و طی آن قول داده شد که برای یهودیان یک میهن در فلسطین برپا خواهد کرد. او همچنین معتقد بود که در وضع سیاسی سوریه و عراق هیچ گونه دستاویزی برای انتشار چنین بیانیه‌ای نبود. ویلسون می‌گوید این بیانیه اقلیتهای نژادی مهم عراق از قبیل آشوریها و اکراد را مدنظر قرار نداده است. دوشیزه گرترویدل در یادداشتی تحت عنوان «تعیین سرنوشت در عراق» می‌نویسد بیانیه مشترک انگلیس و فرانسه، ضرورتی قابل تأسف بود، وی افزود این بیانیه زمینه را برای اسکانات دیگری گشود، که بطور کلی مسائلی بس خطرناک و نگران کننده بشمار می‌رفتند. ولی در عین حال مقدمات اجرای توطئه‌های سیاسی را نزد گروههایی گشود که از این مسائل کمتر نگرانی داشتند ولی متعصبتر بودند. دوشیزه گرترویدل می‌گوید، حتی بازگشت تبعید شدگان که عده آنها ۱۰۷ نفر بود اقدامی برای آرام کردن افکار عمومی بشمار می‌رفت، یهودیان از بیانیه مشترک انگلیس و فرانسه بوحشت افتادند و حتی از مقامات انگلیسی تقاضا کردند در صورت تشکیل یک کشور عربی، به آنها شناسنامه انگلیسی داده شود. مسیحیان هم همین وضع را داشتند و از اسکان تشکیل یک دولت مستقل عربی در عراق اظهار نگرانی می‌کردند. کافی است گفته شود که طی یک هفته پس از اعلام بیانیه مشترک انگلیس و فرانسه، مسئله روی کار آمدن یک شاهزاده عرب در عراق در سراسر این کشور مورد بحث بود. هر انسانی می‌تواند

درک کند که «بیانیهٔ سود» ضرورتی از ضروریات جنگ بود زیرا نتایج جنگ تا آن زمان هنوز هم در پردهٔ ابهام باقی مانده بود. ولی مسئلهٔ عجیب این بود که بیانیهٔ مشترک انگلیس و فرانسه به دنبال پیروزی متفقین منتشر گردید. علاوه بر آن ویلسون نایب کمیسر عالی از گرایشهای افکار عمومی در مورد مسائل عراق آگاهی نداشت، کما اینکه در قبال مشخص کردن سیاست انگلستان در عراق بلا تکلیف بود. هندوستان، دفتر وزارت خارجه، دولت هند و دفتر عربی در قاهره، همگی نظری خاص در این باره داشتند. تمام دوگانگی و تناقضهایی که در سیاست متفقین در خاورمیانه رخ داد، بطور روشنی در عراق جلوه کرد. بطور مثال، اصل تعیین سرنوشت که توسط ویلسون رئیس جمهوری آمریکا مطرح شد، برداشتهای گوناگونی در ملتهای مختلف داشت. بعضیها آن را «تشکیل دولت ملی زاده شده از انتخابات آزاد توسط ملت» می دانستند. در صورتی که برداشت ویلسون نایب کمیسر عالی عراق دربارهٔ اصل تعیین سرنوشت این بود: «اقداماتی مداوم و پیشرفته و نه انتخابی ناسفهوم از میان طرحهایی بررسی نشده»، ملت عراق حق تعیین سرنوشت را استقلال کامل و بدون حمایت انگلستان می دانست. و چون اصطلاح «تعیین سرنوشت» مبهم، ناشناخته و ناسجدود بود، لذا ویلسون نایب کمیسر عالی عراق در ماههای بعدی سیاستی دنبال کرد که بطور روشن با خواسته های دولت او تناقض داشت. کما اینکه مغایر قولها و وعده هایی بود که طی بیانیه های متعدد به ملت عراق داده شد، و در بالا به آن اشاره کردیم. گذشته از این، با بیانیهٔ پارلمان انگلستان که در پانزدهم ژانویهٔ ۱۹۱۸ منتشر شد، مغایرت داشت. در آن بیانیه گفته شده بود: «جزیرهٔ العرب، ارمنستان، عراق، سوریه و فلسطین، بنظر ما کشورهایی هستند که شایسته است وضع و موقعیت ملی آنها شناسایی شود».

بدین ترتیب مأموریتی که بعهدۀ کمیتهٔ مشترک به ریاست لرد کرزون گذاشته شد این بود که ضمن طرح چهارچوب سیاست انگلستان در عراق، این حقیقت را مدنظر قرار داشته باشد که عراق بعنوان بخشی از امپراتوری عثمانی، می بایستی قرارداد صلحی بر پایهٔ اصولی صحیح با ترکیه منعقد کند و همچنین بایستی تمام مشکلات حاصل از قرارداد سایکس بیکو و تعهداتی که بر شریف حسین داده شده بود (مکاتبات میان مکماهون و شریف حسین) و فشارهایی که پرزیدنت ویلسون

برای برقراری حق تعیین سرنوشت وارد می‌کرد و همچنین مشکلات ناشی از کلیه وعده‌هایی که در سابق درباره برپایی یک دولت ملی در بیانه‌های مود و مارشال و بیانیه مشترک انگلیس و فرانسه داده شده بود، مستقیماً حل کند. و بدین ترتیب می‌بینیم که مأموریت این کمیته در برابر مشکلات مزبور بسیار سخت بود. آخرین راه‌حل این بود، یا پیوستن عراق و یا خروج از آن. در کنار این دو راه‌حل، پیشنهاد های دیگری برای حل مشکل ارائه گردید. و نیاز مبرم این بود که کمیته تصمیم بگیرد حکومت کردن بر عراق یا بطور مستقیم باشد یا غیر مستقیم، در حالی که مسئله استقلال کامل که مورد آرزو و خواسته اکثریت ملت عراق بشمار می‌رفت همچنان معلق ماند و به آن رسیدگی نشد. اگر انگلیسیها بطور مستقیم بر عراق حکومت می‌کردند می‌توانستند راهی برای رسیدن به هند پیدا کنند و آنجا را از سقوط در دست بلشویکها حفظ نمایند. کما اینکه منافع تجارتی انگلستان بویژه منافع آنان را در نفت آبادان و کرکوک تأمین می‌کردند. در صورتی که حکومت غیر مستقیم در پس یک حکومت دست‌نشانده عربی آنها را در برابر مشکلات فراوانی قرار می‌داد. کارشناسان امور بخش غربی شبه جزیره عرب که می‌بایستی طبق وظیفه خود بعنوان عضو این کمیته، نظرشان را پیرامون جنبه‌های سیاست انگلستان در عراق ابراز دارند، کاملاً از این حقیقت غافل بودند که اکثریت ساکنان عراق شیعه هستند و کردهای ایالت موصل گروه بزرگی را تشکیل می‌دهند و به احتمال زیاد می‌توانند مشکلات و آشوبهایی برپا دارند. کما اینکه ابن‌سعود قدرتی است که می‌بایستی مدنظر قرار گیرد. بطور مثال، به نمونه‌ای از نظر یکی از کارشناسان و عقیده‌اش در مورد طرز حکومت در کشور عراق اشاره می‌کنیم. هشتم اوت ۱۹۴۰، لورنس در ابزور نوشت: «اداره حکومت عراق برای سردی فاضل و سخاوتمند، به گونه عروسکی است در دست یک کودک». رقابت میان دو گروه طراح سیاست انگلستان بسیار شدید بود. و اختلاف نظر بین آنان بقدری وسعت داشت که کمیته نمی‌توانست تصمیمی در مورد سیاستی که می‌بایستی در عراق دنبال شود، اتخاذ کند. در آن دوران به لورنس بعنوان خونخوار سیاه ویلسون اشاره می‌کردند.

ولی باید این پرسش را مطرح سازیم: بطور کلی، متفقین چه می‌خواستند انجام

دهند؟ و بطور اخص هدف انگلیسیها چه بود؟ اگر کسی با دقت دو پیام مهمی را که یکی در تاریخ ۲۲ آوریل ۱۹۱۸ توسط سر پرسی کاکس به کمیته شرقی و دیگری در سی ام ژانویه ۱۹۱۸ توسط دفتر هند به کمیته خاورمیانه فرستاده شد، مطالعه کند بخوبی درسی یابد که فرانسویها در سوریه، و انگلیسیها در عراق عملاً قصد داشتند دو کشور را بصورت تحت الحمايه فرانسویها و انگلیسیها درآورند. کما اینکه به این واقعیت پی برد که بیانیه مشترک انگلیس و فرانسه نباید جدی تلقی شود. زیرا سر پرسی کاکس در پیامی که به آن اشاره شد درباره یک «سیمای عربی» یابوشش و ماسک عربی سخن گفته و به ضرورت تشویق یهودیان در عراق و نیاز به تشویق آنان اشاره نموده و یادآور شده که بهتر است دکتر حییم وایزن - در صورت امکان - تشویق شود تا از عراق دیدن کند یا شخص مورد اعتمادی را به آنجا بفرستد و یهودیان آنجا را وا دارد تا از سیاست انگلیسیها جانبداری کنند.

(نام اصلی دو کمیته ای که به آن اشاره شد، یعنی کمیته شرقی و کمیته خاورمیانه، کمیته اداری در عراق بود که وزارت جنگ در جلسه شماره ۹۸ مورخه شانزدهم مارس ۱۹۱۷ خود آنها را تشکیل داد. سپس نام آن تغییر یافت تا بنام کمیته خاورمیانه شناخته شد بعدها وزارت جنگ در جلسه شماره ۳۶۳ مورخه یازدهم مارس ۱۹۱۸ کمیته های خاورمیانه، شوروی و ایران را در یک کمیته ادغام کرد و آن را کمیته شرقی نامید. قبلاً کمیته شوروی یکی از کمیته های وزارت خارجه و کمیته ایران به ریاست دبیر کل وزارت خارجه بود.)

در سی ام نوامبر نایب کمیسر عالی دستوراتی از دفتر هند دریافت داشت که در آن گفته شده بود: «هر فردی باید بداند تنها کنفرانس صلح است که می تواند وضع و سرنوشت مناطق عربی را تعیین کند». ولی از طرف دیگر - که عین تناقض است - دستورات رسیده تأکید داشت که بیانیه انگلیس و فرانسه (قرارداد سایکس بیکو) بخشی از سیاست دولت انگلستان برای برپایی یک دولت ملی در اراضی آزاد شده است. کما اینکه دولت انگلستان قصد نداشت هیچ دولتی را بر این ملتها در صورتی که از آن ناراضی باشند، تحمیل کند. و بالاخره در این دستورات آمده بود که ویلسون اختیار دارد یک فرماندوم عمومی انجام دهد و گزارشی رسمی به دفتر هند بفرستد و طی آن نظرات و تمایلات ملت عراق را در مورد سه مطلب زیر



روشن سازد:

اولا— آیا مردم برپایی یک دولت عربی را که از سرزهای شمالی ایالت موصل تا خلیج فارس امتداد داشته و تحت الحمايه انگلستان باشد، ترجیح می دهند؟  
ثانیاً— در صورتی که مردم به این سیستم حکومت رضایت دهند، آیا قبول دارند که در رأس آن یک شاهزاده یا شریف عربی قرار گیرد؟  
ثالثاً— در صورت قبول این اصل، چه کسی را برای قرار گرفتن در رأس این دولت قبول دارند؟

دفتر هند این دستورالعمل خود را با نکته‌ای بسیار مهم خاتمه داد: «این مسئله برای ما بسیار مهم است که گزارشی درباره نظر عموم مردم پیرامون این سه مسئله داشته باشیم. گزارشی که بتوانیم آن را انتشار دهیم و بگوییم که «نظری است بیطرف از ملت عراق». و بدین ترتیب نمایشناسه مضحک فراندوم، همان گونه که ادبای عراق از آن یاد می کنند، بوقوع پیوست. پس از اینکه ویلسون دستور اجرای فراندوم را دریافت داشت، رونوشتی از تلگرافی را که دفتر هند برای او ارسال داشته بود برای تمام افسران رابط فرستاد و دستوراتی در مورد چگونگی انجام فراندوم به آن ضمیمه ساخت. وقتی دستوراتی را که ویلسون برای افسران رابط سیاسی فرستاد مطالعه می کنید، از این متعجب می شوید که چگونه ویلسون قصد داشت نظر خاص خود را— پیشاپیش— در مورد نتایج فراندوم تحمیل کند. او بطور مثال در دستورالعمل خود به افسران خویش می گوید: «فقط پاسخهایی را بپذیرید که مورد رضایت ما و مناسب خواسته ماست. و اگر افسران به پاسخهای داده شده اطمینان یافتند می توانند جلسه‌ای تشکیل داده، پاسخها را خلاصه نموده و ثبت کنند و سپس تعداد زیادی از شخصیتها آن را امضا نمایند». او در ادامه دستورات خویش به افسران خود گفته بود اگر احساس کردند که افکار عمومی «به رهبری اشخاصی که مورد مشورت قرار می دهید با نظر ما هماهنگی دارد، جلسه‌ای تشکیل دهید و برای شرکت در آن از تمام اعیان و بزرگان دعوت کرده سه پرسش قید شده در پیام ما را مطرح نموده و به آنها بگویید که پاسخهای آنان برای من (ویلسون) فرستاده می شود و من بنوبه خویش برای دولت انگلستان ارسال می دارم. ولی اگر احساس کردید که افکار عمومی، بطور روشن به چند دسته تقسیم شده و گرایش به جانب ما ندارد، لازم

است تشکیل چنین جلسه‌ای را بتعویق انداخته و جریان را بمن اطلاع دهید تا دستورات خود را برای شما ارسال دارم. در این صورت اگر نتیجهٔ فراندوم مثبت بود، عکس‌العمل خوبی در افکار عمومی خواهد داشت. و اگر افکار عمومی هماهنگ و رضایت بخش بود، بهتر است در این مورد سندی نوشته شود و افراد بیشتری آن را امضا کنند». کسانی که تاریخ معاصر عراق را مطالعه کنند، اگر دستوراتی را که ویلسون برای افسران رابط سیاسی استانهای مختلف عراق ارسال داشت در نظر نگیرند، نمی‌توانند نتیجهٔ فراندوم را درک کنند. نکتهٔ شگفت‌انگیز رفتار ویلسون این است که تلگرافی که دربارهٔ اختیارات دریافت داشت خالی از هرگونه نشانه‌ای بود که نشان دهد دولت انگلستان در تصمیم خود برای قبول افکار عمومی عراق جدی می‌باشد تا به استناد آن بتواند بهترین سیستم حکومتی را در عراق برقرار کند. با این وصف ملاحظه می‌شود که ویلسون نایب کمیسر عالی نعداً سعی داشت «پاسخهای مناسب و رضایت بخش» بدست آورد، منظور او از «پاسخهای رضایت بخش» خواستار شدن حمایت از ادامهٔ حضور انگلیس در عراق بود. آنچه واقعاً در امر اجرای فراندوم شگفت‌انگیز بنظر می‌رسید، این بود که دعوت به فراندوم از جانب خود ویلسون صورت گرفت. زیرا وی در تلگرافی که برای دفتر هند فرستاد اعلام کرد که آماده است اقدامات لازم را برای فراندوم انجام دهد و در همان تلگراف تأکید کرد به اینکه اطمینان راسخ دارد نتایج فراندوم نظر او را توجیه و اثبات خواهد نمود. در هر حال وزیر خارجهٔ انگلستان به دستوراتی که ویلسون دربارهٔ اجرای فراندوم برای افسران رابط استانهای عراق فرستاد، اعتراض کرد. وزیر خارجهٔ انگلستان در تلگرافی که برای وزیر خارجهٔ دولت هندوستان فرستاد یادآور شد که اقدام ویلسون— که شاید هم از روی حسن نیت صورت گرفته— با دستوراتی که از جانب دولت انگلیس صادر شده، هماهنگی ندارد و ویلسون بعنوان یک کارمند می‌بایستی از این دستورات اطاعت می‌کرد. فراندوم، بویژه در شهرهای مقدس شیعیان یعنی نجف، کربلا و کاظمین، بطور دلخواه صورت نگرفت. ویلسون هم که اطلاع کسالی از اهمیت سیاسی نجف داشت، قصد کرد این فراندوم را زیر نظر شخصی خویش انجام دهد. لذا به نجف رفت تا سه پرسش مهمی را که محور اجرای فراندوم بود در محضر اشراف و علما مطرح کند تا آن را مورد بحث و

بررسی قرار دهند. کسانی که از میان اعیان و علمای نجف در آن جلسه حضور یافتند، به استثنای یک نفر یعنی هادی النقیب، همگی شیعه و عبارت بودند از: شیخ عبدالکریم جزایری، محمدجواد، محسن شلاش، شیخ عبدالرضا، شیخ راضی، شیخ محمدرضا الشیبی، سید محمدرضا صافی، شیخ باقر الشیبی (که در آن موقع به شاعر انقلاب شهرت داشت)، محسن ابوطیخ، نورالیا سری، علوان الباسری، شیخ-سجبل الفرعون، محمدالعبطان، شیخ عبدالواحد سکر، هادی زوین، شعلان الجون مرزوق العواد، سرتیب المزهر و مزهر الفرعون.

گفتگوهای آن جلسه مورد تحریف دوتن از نویسندگان قرار گرفت که عبارتند از: دوشیزه گرترو بل<sup>۱</sup> در مقاله خود تحت عنوان «یادداشتی درباره تعیین سرنوشت» و ایرلند<sup>۲</sup> در کتاب خود تحت عنوان عراق: یک بررسی «تحولات سیاسی». هر دو نویسنده مدعی بودند کلیه کسانی که در آن جلسه که در نجف تشکیل شد شرکت جستند، با ادامه تحت‌الحمایگی انگلستان از موصل تا خلیج فارس، بدون یک شاهزاده عربی، موافقت کردند. در صورتی که مزهر الفرعون که در جلسه حضور یافته بود این امر که تحت‌الحمایگی انگلستان به اتفاق آرا تصویب شد، تکذیب نموده و می‌گوید تنها فردی که با این موضوع موافقت کرد، یگانه فرد سنی حاضر در جلسه یعنی هادی النقیب بود.

الحسنی که از مورخان برجسته عراق می‌باشد وقایع آن جلسه را طبق نوشته فرعون ذکر کرده است. پس از اینکه هادی النقیب سخن راند، عبدالواحد سکر و محمدرضا الشیبی که بعدها در کابینه دولت موقت وزیر آموزش شد رشته سخن را بدست گرفتند و با کلامی قاطع گفتند که آنها خواهان تشکیل یک رژیم عربی مستقل، نه کمتر و نه بیشتر، می‌باشند. در حالی که نورالیاسری که سردی بود محتاط و در حل مشکلات زرننگ، رشته کلام را بدست گرفت و گفت به این پرسشهای خطیر که سرنوشت و آینده کشور به آن بستگی دارد، چیزی نیست که فی‌البداهه پاسخ داده شود. وی از نایب کمیسر عالی خواست که به آنها چند روز مهلت داده شود تا پرسشها را مطالعه کنند. فرماندار خواسته آنها را پذیرفت و چند روز به آنها مهلت داد ولی انتظار پاسخهای رضایت‌بخشی را از آنان نداشت. گذشته از این

اعیان شیعه‌ای که در آن جلسه حضور داشتند به دیدار مرجع بزرگ، محمد کاظم یزدی رفتند تا با وی مشورت کنند. مرجع بزرگ هم از آنها خواست تا در این مورد چندین بار تجدید نظر کرده و مشورت نمایند و آنچه را که بیشتر به نفع مسلمانان عراق می‌باشد، انتخاب کنند.

در این میان شیخ عبدالواحد سکر، که اگر بادیگر شرکت کنندگان در جلسه مقایسه شود معلوم می‌گردد که با هوشتر و دوراندیشتر می‌باشد، در جلساتی که بعدها برای بررسی موضوع برپا شد رشته سخن بدست گرفت و گفت: «برادران، ما حاضر به پذیرفتن رژیم جمهوری نیستیم. گذشته از این ما نه ایرانی هستیم، نه ترک و نه انگلیسی که یک ایرانی یا ترک یا شاهزاده انگلیسی را انتخاب کنیم. ما عرب بوده و موظف هستیم یک امیر عرب را کاندید نماییم که ریاست یک دولت مستقل عربی را بعهده گیرد». دیگر اعیان شیعه. پس از ملاقات با مرجع بزرگ به منزل نورالیاسری رفتند تا گفتگوهای خود را ادامه دهند و تصمیمی نهایی اتخاذ کنند. و در حالی که این گروه در جلسه خود شرکت داشته و تصمیمی هماهنگ با نظر شیخ عبدالواحد سکر گرفته بودند، افراد پلیس به آن خانه حمله کرده و باتوسل به اسلحه جلسه را بهم زدند. اعیان شیعه شرکت کننده در جلسه پیروان بسیاری داشتند که بادلگرمی آنان تشویق به برخورد با مسوران پلیس شدند، ولی از این کار امتناع ورزیدند تا مبدا انگلیسیها متوسل به قانون شده و مانع ادامه گفتگوهای آنها بشوند. لذا تصمیم گرفتند به قبایل خود بازگردند با این تعهد که هیچگونه تصمیمی یک‌جانبه اتخاذ نکنند و علاوه بر آن بطور جداگانه با افسران رابط انگلیسی و یاران آنها همکاری نکنند. دوشیزه بل و ایرلند مدعی هستند که اعیان شیعه در موقع ملاقات خود با ویلسون صورتجلسه‌ای را امضا کردند که به موجب آن با ادامه تحت‌الحمایگی انگلیس بدون حضور یک امیر عربی موافقت کردند. حال، و پس از ملاقاتهایی که در تابستان سال ۱۹۶۸ در نجف با مرجع بزرگ و تعدادی از اعیان شهر داشتیم، می‌توانم بگویم که در آن جلسه هیچگونه صورتجلسه‌ای امضا نشد، مگر پس از دو روز که جعفر ابوالتمن یک وکیل دادگستری از شهر کاظمین بعنوان نماینده شیعیان آن شهر برای میانجیگری میان شیعیان نجف و کاظمین وارد گردید جعفر ابوالتمن در فعالیتهای خود در کاظمین و نجف تلاشی

پیگیر برای نزدیک کردن نظرات اهل تسنن و شیعیان عراق و ایستادگی در مقابل کسانی که مایل به طرفداری از انگلیسیها بودند از خود نشان داد. مردم بغداد و کاظمین و منطقه شامیه او را نویسنده‌ای می‌شناختند که تلاش خود را وقف مقابله با انگلیسیها کرد. و علاوه بر آن تمام نوشته‌های دوشیزه گرتروید بل درباره این شخص که در خاطرات خود پیرامون تعیین سرنوشت به تحریر کشید مورد تکذیب مطلق کلیه کسانی قرار گرفت که او را می‌شناختند و با او کار کرده بودند. دوشیزه بل مدعی شد که جعفر ابوالتمن صورتجلسه‌ای را در بغداد امضا کرد که امضا کنندگان آن خواستار ادامه حکومت انگلیسیها شده بودند، و علاوه بر آن ابوالتمن به گفته گرتروید بل جاسوس پلیس بود. اگر جعفر ابوالتمن، آن‌گونه که متهم شد، جاسوس پلیس بود، هیچگاه اعیان شیعه نجف، که با انگلیسیها مبارزه می‌کردند، این‌گونه او را مردی وطن‌پرست نمی‌شناختند و مردم منطقه شامیه این چنین از وی شکوهمندانه استقبال نمی‌کردند. او می‌دانست که افکار عمومی سیاسی منطقه فرات مرکزی تحت تأثیر روش نجف واقع می‌شود، کما اینکه می‌دانست اگر موفق به یکی کردن تلاشهای سیاسی مردم نجف بشود، خواهد توانست صورتجلسه‌های زیادی در جهت ابراز تنفر از حضور انگلیسیها و نپذیرفتن تحت‌الحماگی علیه عراق تهیه کند. در صورتی که افسر رابط سیاسی منطقه شامیه علی‌رغم اینکه به شایستگی آن مرد و قدرت او برای سازماندهی آگاهی داشت و مطمئن بود که در مسوریت خود موفق می‌شود با این وصف دستور بازداشت او را بعنوان عنصری نامطلوب و به اتهام اینکه دیگران را تحریک می‌کند، صادر نمود. وی به بغداد اعزام شد و تحت بازجویی قرار گرفت و چند هفته به زندان افتاد. این اقدامات خشونت آمیز که توسط مقامات انگلیسی اتخاذ شد، علمای اساکن مقدس را ناراحت کرد و طبقه روشنفکر بغداد را برآشفته، کما اینکه نارضایی افسران عراقی و مشاوران فیصل را که در سوریه با او کار می‌کردند، باعث شد. حال به‌گوشه‌ای از این اقدامات اشاره می‌کنیم:

برهم زدن کنگره‌ای که اعیان و علمای دین در منطقه تشکیل داده بودند (با توسل به زور اسلحه)، دستگیر و زندانی کردن یک وکیل دادگستری برجسته شیعی، تلاشهای مداومی که ویلسون برای دریافت پاسخهای «سورد رضایت و

مناسب» مبدول می داشت و تبعید هفت تن از افراد معروف بغداد به اتهام فعالیت‌های مشکوک مسئلهٔ رفراندوم (علیه انگلیسیها). همهٔ این امور منجر به پیدایش یک حرکت شدید علیه انگلیسیها در بغداد و در اماکن مقدسهٔ نجف، کربلا و کاظمین گردید. در صورتی که رفراندوم در کربلا شیوه‌ای شدیدتر و خشنتر از اماکن دیگر بخود گرفت. زیرا آیت‌ا... شیرازی فتوایی صادر کردند و طی آن تمام کسانی را که خواهان حکومت غیراسلامی در عراق بودند، تکفیر نمودند. این فتوا را آیت‌ا... شیرازی به دنبال پرسشی صادر کردند که گروهی از علمای نجف از وی نمودند. این فتوا اثری عمیق در روحیهٔ نه فقط شیعیان، بلکه همهٔ مسلمانان عراق داشت زیرا محتوای آن هماهنگ با تعدادی از آیه‌های قرآن مجید بود که دستور می‌داد مسلمانان از اولوالامر خود اطاعت نمایند، نه هیئت حاکمه‌ای که از کفار باشد. گذشته از این اعیان کربلا جلسه‌ای پیرامون بررسی اجرای فتوای آیت‌ا... شیرازی تشکیل دادند و سپس صورتجلسه‌ای را امضا کردند که به موجب آن برپایی یک رژیم عربی اسلامی را به ریاست یکی از فرزندان شریف (یعنی حسین شریف مکه) و تأسیس یک شورای نمایندگی ملی از جانب عراق ترجیح دادند. اضافه بر امضای این صورتجلسه، بزرگان کربلا هم کمیته‌ای تشکیل دادند و مأموریت یکی کردن نظرات مردم کربلا و دعوت اهالی به رد راه‌حلهای پیشنهادی که برای تسویهٔ مسئلهٔ عراق رائه شده بود به آن واگذار گردید. پنجم ذی القعدة ۱۳۳۷ هجری قمری شش تن از اعضای فعال این کمیته دستگیر و به هندوستان تبعید شدند که عبارتند از: عمر- حاج علوان، طلیفح حسون، محمد ابوالحب، مهدی موسوی، محمد طباطبایی و عبدالکریم عواد.

آیت‌ا... شیرازی طی پیامی که برای کمیسر عالی فرستاد نسبت به تبعید این اشخاص اعتراض کرد. الحسنی می‌گوید: تمام افسران رابط سیاسی که حکام استانهای عراق بودند، حاضر نبودند هیچ گونه پرونده‌ای را که به نفع انگلیسیها و حکمروایی آنها در عراق نباشد، بپذیرند. این عدم پذیرش از جانب حکام انگلیس باعث شد تا مردم برای نشان دادن احساسات خود به روشهای دیگری متوسل شوند که البته مسئولان انگلیسی آن روشها را غیر قانونی بشمار آوردند. و اما آیت‌ا... شیرازی پس از مشورت با علما و بزرگان نجف، تصمیم گرفتند پیامی برای شریف فرستاده و ضمن آگاه ساختن

وی از اوضاع عراق تقاضای مداخله کنند. و بالاخره قرار بر این شد که شیخ محمد-رضا الشیبی بعنوان فرستاده ویژه حامل نامه‌ای برای شریف باشد.

این پیام از اهمیت بسیار ویژه‌ای برخوردار بود، زیرا اولین سندی بشمار می‌رود که گویای رؤیاهای ملی اکثریت ملت عراق می‌باشد. متن این پیام را شخص شیبی زیر نظر آیتا... شیرازی و با همکاری شیخ عبدالکریم جزایری یکی از علمای شیعه تدوین نمود، و بطور محرمانه در میان قبایل مختلف مقیم منطقه فرات مرکزی توزیع گردید. کسانی که نسخه‌ای از آن پیام داشتند آن را لای جلد قرآن مجید پنهان می‌ساختند زیرا خارجیانی که وارد مرز می‌شدند. تحت بازرسی شدید قرار می‌گرفتند. کسی که بر توزیع این پیام نظارت داشت، حمید زاهد صاحب یک کتابخانه معروف در نجف با شعباتی در سایر مناطق بود که در امر توزیع عبدالمهدی ابی‌هاون و علی‌الشرقی با او همکاری می‌کردند. پس از اینکه این پیام در میان قبایل فرات مرکزی توزیع شد و شیوخ منطقه آن را امضا کردند، بوسیله حسین شعرباف به شطره و بوسیله شبخ ابراهیم الاطمیش به استان فرستاده شد تا آن را به امضای شیوخ و رهبران قبایل رسانده و سپس به شیبی داده تا به مرجع بزرگ تسلیم کند.

شیبوی بطور محرمانه به بصره سفر کرد و از آنجا به زیبر رفت تا به کاروان ضیدان بن حثین شیخ قبیلۀ عحجان ملحق شود. موقعی که به وادی فاطمه رسید با علی و عبدالله فرزندان شریف که در انتظار او بودند ملاقات کرد. سپس این دو نفر وی را نزد شریف مکه بردند تا پیام آیتا... شیرازی را تحویل دهد. شریف مکه هم پیام را برای فیصل که جهت حضور در کنفرانس صلح به پاریس رفته بود، فرستاد. شیبوی هم مدت چهل روز در حجاز اقامت کرد و سپس از آنجا به سوریه رفت و در آن سامان اقامت گزید تا دولت موقت عراق تشکیل گردید. در آن هنگام سید محمدرضا فرزند مرجع بزرگ نقش برجسته‌ای در فعالیت علیه انگلیسیها در کربلا و نجف ایفا می‌کرد.

دوشیزه گرترو دبل سریعاً نتیجه‌گیری کرده و گفته است که آیتا... شیرازی مخالف انگلیسیها نبوده و وی تا آن زمان روش دوستانه‌ای با آنها داشته است. در صورتی که آیتا... شیرازی علیه انگلیسیها فعالیت می‌کردند و اگر نسبت به

افراد انگلیسی که به دیدار ایشان می‌رفتند، نوعی مهربانی نشان می‌دادند، خود نشانه تقیه‌ای است که شیعیان در صورت لزوم اجرا می‌کنند. محمد کاظم یزدی هم همین رویه را داشت. زیرا علی‌رغم دوستی و وفاداری که نسبت به انگلیسیها نشان می‌داد، با این وصف فعالیت زیادی برای در هم ریختن پایه‌های نفوذ آنها صورت داد. آیت‌ا... شیرازی بطور علنی نسبت به انگلیسیها عداوت نشان می‌دادند تا جایی که - طبق فتوایی که صادر کردند - هر مسلمانی را که به نفع حکومت غیر اسلامی رأی می‌داد، تکفیر نمودند.

روح عداوت با انگلیسیها در کاظمین بسیار شدید بود. مساجد این شهر مراکز استواری برای گردهمایی مردم بود. مسجد جایی است که حاکمیت دولت زمان از بین می‌رود. فتوایی که آیت‌ا... شیرازی مرجع بزرگ صادر کردند بر جو جلساتی که در مساجد تشکیل می‌شد حکومت می‌کرد، زیرا فتوای مزبور بسیار اهمیت داشت و چهارچوب اسلامی ویژه‌ای را رقم می‌زند که مسلمانان تصمیمات مهم خود را باید در آن چهارچوب اتخاذ کنند. لذا اهالی کاظمین از شش‌تن علمای برجسته خود خواستند عریضه‌ای بنویسند و طی آن بخواهند که یک دولت قانونی عربی اسلامی به ریاست یکی از فرزندان شریف برپا گردد. تنها کسی که از حضور در این جلسه امتناع ورزید، شهردار کاظمین بود که با انگلیسیها هماهنگی و با ادامه حضور آنها موافقت داشت. زیرا او از همکاری خویش با انگلیسیها و تجارت خود با انگلیسیهای هندی‌الاصل که در کاظمین اقامت گزیده بودند، سود سرشاری می‌برد. شهردار کاظمین تلاش زیادی کرد تا عریضه‌ای مغایر اولی تهیه کند و طی آن خواستار ادامه حضور انگلیسیها بشود. وی با ثروت و موقعیت خویش توانست تعداد کمی از فقرای محله مسکونی خویش را در اطراف خود گردآوری کند.

اهالی بغداد نسبت به سایر مردم عراق، بیداری سیاسی بیشتری داشته و از همه فعالتر و با نشاطتر بودند. نایب‌کمیسر عالی پیشنهاد کرده بود کمیته‌ای مرکب از بیست و پنج نفر عضو سنی مذهب که توسط قاضی اهل‌تسنن انتخاب می‌شوند و کمیته دیگری مرکب از بیست و پنج نفر عضو شیعه مذهب که توسط قاضی شیعیان انتخاب می‌گردند، تشکیل شود تا همگی بعنوان نمایندگان مردم بغداد باشند. و به مسیحیان و یهودیان که دو اقلیت بزرگ بغداد بودند اختیار



داده شد تا خودشان نمایندگان خود را انتخاب کنند. ولی قضاوت شرع اهل تسنن و شیعه به دستوراتی که به آنها صادر شده بود، توجه نکردند، بلکه برعکس خواستار تشکیل جلسه‌ای عمومی با شرکت همه مسلمانان بغداد شامل شیعیان و اهل تسنن شدند تا همگی نمایندگان خویش را مستقیماً انتخاب کنند. در آن جلسه، نطقهای آتشینی ایراد شد، و نمایندگانی که انتخاب شدند همه وابسته به گروهی بودند که نسبت به انگلیسیها عداوت می‌ورزیدند. موقعی که نمایندگان شیعه و سنی انتخاب شده در جلسه یاد شده با معاون کمیسر عالی ملاقات کردند، عریضه‌ای شامل سه پیشنهاد به وی ارائه دادند که به موجب آن شرایط لازم جهت اجرای یک فراندوم آزاد فراهم می‌گردید. شرایط مزبور همچنین فضایی آزاد برای مردم مهیا ساخت تا بتوانند بدون ترس از مجازات هئیت حاکمه نظر خود را ابراز دارند.

سه پیشنهادی که هئیت نمایندگی مشترك ارائه داد، عبارت است از:  
 یکم— تشکیل یک شورای نمایندگی ملی که نمایندگی همه عراقیان را به  
 به منظور بررسی آینده و چگونگی روابط عراق با حکام انگلیسی داشته باشد.  
 دوم— لزوم تضمین آزادی مطبوعات.

سوم— لغو کلیه قیودی که برای مسافرت اشخاص در داخل عراق برقرار شده  
 و اجازه دادن به عراقیان جهت مسافرت به کشورهای همجوار تا با تحولات افکار  
 عمومی عربی در آن کشورها در ارتباط باشند.

در مورد نتایج فراندوم پیرامون سه پرسشی که به آن اشاره شد، نمایندگان  
 اهل تسنن و تشیع در ۲۲ ژانویه ۱۹۱۹ بیانیه‌ای انتشار دادند و طی آن خواستار  
 شدند کشوری که از موصل در شمال و تا خلیج فارس در جنوب امتداد دارد، بصورت  
 یک کشور عرب درآید و در رأس آن یک پادشاه مسلمان که یکی از فرزندان  
 شریف حسین شریف حجاز می‌باشد قرار گرفته و در کنار او یک مجلس قانونگزاری  
 که مقر آن بغداد پایتخت کشور باشد، فعالیت کند.

علی بازرگان که یکی از نمایندگان اهل تسنن شرکت کننده در جلسه بغداد  
 بود، در کتاب خود تحت عنوان دقایع حقیقی گوشه‌ای از نطق مستشرق انگلیسی  
 مارگولیوت را که در آن جلسه حضور داشت، درج کرده است. در نطق این مستشرق  
 انگلیسی آمده بود که مردم عراق بر این شیوه عادت دارند که توسط یک حکومت خارجی

اداره شوند و قادر نیستند که خود بر خود حکومت کنند. به همین جهت ملت عراق، انگلیسیها را بعنوان قیم خود انتخاب نمود. ناگفته نماند که هیچ یک از مورخان که درباره تاریخ نوین عراق قلم زده‌اند، بجز علی بازرگان به این نطق حساس مستشرق مارگولیوت اشاره‌ای نکرده‌اند. اگر این موضوع صحیح باشد، ما هم این پرسش را مطرح می‌کنیم که مارگولیوت بنام چه مقام و چه مرجعی این چنین درباره آینده عراق سخن راند؟ در مورد مسیحیان و یهودیان هم باید بدانیم که با لجاجت و سرسختی حاضر به امضای عریضه‌ای که نمایندگان مسلمان تدوین کرده بودند نشدند، و بالاتر اینکه یهودیان طی عریضه جداگانه‌ای خواستار ابقای حکام انگلیسی شدند و سپس مسیحیان هم از آنان تبعیت کردند.

سه هیئت سیاسی به نتایج این رفراندوم توجه داشتند، یکی هیئت دولت انگلیس در لندن، دیگری سازمان حکومتی انگلیس در بغداد و بالاخره ملت عراق. دولت انگلستان به سازمان حکومتی خود در بغداد تکیه داشت تا اطلاعات لازم را در اختیار آن قرار دهد. سازمان حکومتی انگلیس هم در این زمینه تلاش می‌کرد تا ملت عراق را آماده پذیرش یک نظام انگلیسی در کشور خود کند. در حالی که هیئت سوم یعنی ملت عراق در قبال تلاشهایی که نایب کمیسر عالی در جهت تحمیل نظر خود برای برپایی یک نظام مستقیم انگلیسی در کشور مبذول می‌داشت در بلا تکلیفی بسر می‌برد. عراقیان چنین عملی را از جانب انگلیسیها رویدادی بسیار خطرناک می‌دانستند، زیرا باعث بروز اغتشاشات سیاسی وسیعی می‌گردید که به آینده کشور لطمه می‌زد. در میان این تلاطم حاکم بر کشور و در ازای ترس و نگرانی موجود، مسلمانان شیعه و سنی قبل از پایان گرفتن فوریه ۱۹۱۹ حزب جدیدی بنام حزب «پاسداران استقلال» تشکیل دادند. از جمله بنیانگزاران انگشت‌شمار این حزب می‌توان از شیخ محمد باقر الشیبی که یک شاعر از اهالی نجف بود، علی افندی البازرگان، جلال بابان و شاکریک محمود که دوست نزدیک فیصل بود، نام برد. البصیر که یکی از اعضای این حزب می‌باشد در کتاب خود می‌نویسد در ماده دوم اساسنامه این حزب تأکید شده که هدف غایی حزب، دست یازیدن به استقلال کامل برای عراق می‌باشد. در ماده سوم اساسنامه هم گفته شده است که حزب یکی از فرزندان شریف حسین را بعنوان پادشاه عراق

کандید می‌کند. ماده‌های چهارم، پنجم و ششم به روشهایی اشاره کرده است که زمینه را فراهم می‌سازد تا حزب به هدف غایی خود برسد. از جمله اینکه روی لزوم وحدت ملی عراق، صرفنظر از اختلاف ادیان و نژادها، تکیه شده بود.

این حزب در طول مدت فعالیت خود، بصورت یک حزب اسلامی باقی ماند. رئیس حزب مزبور سیدمحمدباقر صدر یکی از علمای معروف تشیع بود. شیخ باقر- الشیبی برادر محمدرضا الشیبی که از او یاد شد، رابط میان بغداد و نجف اشرف بود. حزب مزبور نهایت تلاش را برای وحدت بخشیدن و هماهنگی فعالیت‌های سیاسی در منطقه فرات مرکزی و بغداد مبذول داشت به این امید که فشار بیشتری بر هیئت حاکمه انگلیس در بغداد وارد شود. آیت... شیرازی مجتهد بزرگ هم از این حزب و برنامه‌های سیاسی آن جانبداری کردند.

نتایج این رفراندوم، برای مردم عراق، چه اهل تسنن و چه شیعیان، کاملاً روشن بود. «برپایی یک دولت مستقل در محدوده‌ای که از موصل در شمال تا خلیج فارس در جنوب استداد دارد و در رأس آن پادشاهی از فرزندان شریف حسین که مقید به یک مجلس ملی قانونگذاری باشد، قرار گیرد.» در حالی که نتایج این رفراندوم برای شخص ویلسون برعکس آنچه که عراقیان پیش‌بینی می‌کردند، بود. بنظر ویلسون اکثریت مردم، جایگزینی در عوض حکام انگلیس نمی‌خواستند! با اینکه اندیشه روی کار آمدن یک پادشاه عرب در عراق برای او عجیب و غریب بود، ولی بالاخره به این بهانه که اقلیت بزرگی چنین خواسته‌ای دارد، آن را نادیده گرفت. زیرا ویلسون از ابتدا علاقه‌مند به تدوین نظرات گروههایی بود که هوادار حکومت انگلیسیها بوده و ادامه حضور آنان را خواستار می‌شدند. مانند کلدانیها، کاتولیکها، یزیدیها و یهودیان که مجموع آنان به یک چهارم شیعیان یا اهل تسنن عراق نمی‌رسد. در شانزدهم فوریه ۱۹۱۹، آقای مونتگوا طی تلگرافی برای نایب‌کمیسر عالی‌نوشت که دولتش از مهارت و درایت وی در اجرای مأموریتی که به او محول شده (اجرای رفراندوم) قدردانی می‌کند. این قدردانی فقط منحصر به سپاس و تشکر نشد، بلکه مونتگوا در آن تلگراف افزوده بود: «همه خوشحال خواهند شد اگر محبت کرده و در تلگرافی که می‌فرستید نظرات خود را برای تدوین

قانون اساسی یک کشور عربی یا مجموعه کشورهای عربی که پیشنهاد تأسیس آن را براساس خواسته‌های مردم و براساس اینکه قدرت بلامنازع در دست انگلیسیها باشد، می‌دهید تشریح کنید». و بدین ترتیب اتخاذ تصمیم بعهده ویلسون، که بنظر عراقیان در تصمیم خود ثابت‌قدم نبود، واگذار گردید تا مقدمات تدوین قانون اساسی را که زیربنای دولت خواهد بود، تهیه کند. وی فعالیت خود را برای طرح‌ریزی پیشنهاداتی که به دولت خود ارائه داده بود، آغاز کرد ولی موضوع اساسی یعنی برپایی یک دولت عربی را از یاد برد. بر این اساس عراق را به مناطقی تقسیم کرد که «برپایی یک حکومت فعال انگلیسی بدون رقیب» را در آینده تضمین نماید. آنچه درباره سیاست عراق در آن زمان شگفت‌آور می‌باشد، این است که انگلیسیها سیاستی با دوشیوه مغایر هم دنبال می‌کردند. برپایی رژیم طبق خواسته مردم عراق و در عین حال این رژیم با حاکمیت انگلیس در این کشور هماهنگی داشته و با منافع آن مغایرت نداشته باشد. اگر پیشنهاد های ویلسون به مرحله اجرا درمی‌آمد، عراق بطور کامل تحت سلطه حاکمیت انگلیس قرار می‌گرفت، گرچه این امر با خواسته‌های ملت منافات داشت.

در پیشنهادهایی که ویلسون ارائه داد، چیز تازه‌ای وجود نداشت. در آن پیشنهادها قرار بر این بود که عراق توسط یک کمیسر عالی اداره شود و چهار نفر دیگر با او همکاری کرده و بعنوان فرماندار امور چهار استان بصره، بغداد، فرات و موصل را حل و فصل و اداره نمایند. دوشورا، یکی شورای استان و دیگری شورای بخش هم با فرمانداران همکاری می‌کردند. اعضای هر شورا هم انتصابی بودند، نه انتخابی. گذشته از این ویلسون خواسته مردم را در مورد شرکت فعالانه در حکومت چنین خلاصه کرد: «من معتقدم که این خواسته قانونی، یعنی شرکت فعال در حکومت و اداره مملکت، تحقق پذیر می‌باشد، البته نه از راه تأسیس مجلس قانونگذاری و یا مجالس مشورتی، بلکه از طریق سپردن مراکز بالای اداری و اجرایی و پرمسئولیت دولت به عراقیان روشنفکری که به خانواده‌های اصیل نسبت دارند». دولت انگلستان با پیشنهاد های ویلسون موافقت و طی نامه مورخه نهم مه ۱۹۱۹ این موافقت را به‌وی ابلاغ کرد. در هر حال پیشنهاد های او فقط زمانی بمرحله اجرا درمی‌آید که قرارداد صلح با ترکها منعقد و در کنفرانس پاریس امضا

می‌شد. قبل از پایان این بخش سه‌موضوع دیگر هم هست که باید روی اهمیت آن اشاره کنیم:

یکم— دستوراتی که ویلسون داد و ملاقاتهای خصوصی او با بعضی از مردم که توسط افسران رابط سیاسی صورت گرفت و تلاشی که نشان داد تا فقط آرای هواداران انگلیس در فراندوم ثبت شود، همه این امور باعث شد تا «خواستۀ واقعی احساسات و امیدهای عراقیان» به مقامات عالی دولت انگلستان نرسد.

دوم— از ابتدا کاملاً روشن بود که بزرگان کشور، از شیوخ قبایل گرفته تا ساکنان شهرها برای اینکه پرونده سیاسی آنها در نظر دولت پاک باقی بماند، حاضر بودند پای هر صورتجلسه‌ای را که نشانگر ابراز وفاداری آنها و دلیل علاقه آنان به ادامه حضور انگلیسیها بود، امضا کنند. زیرا بخوبی می‌دانستند که صورتجلسه‌های مزبور که امضای آنها در پای آن دیده می‌شود، طبق دستوراتی به افسران رابط که فراندوم را انجام می‌دادند داده شده بود تا برای اطلاع دولت مرکزی به بغداد فرستاده شود.

سوم— برای اکثر اظهارات مردم که در مخالفت با ادامه حکومت انگلیسیها داده شده بود، اهمیتی قائل نگشته و به‌عنوان اینکه نظر واقعی و خواستۀ مردم نیست، از صورتجلسه‌ها حذف گردید. یکی از نمونه‌های آن، بیانیه‌ای است که اعضای کنفرانسی که بعنوان نمایندگان مسلمانان در بغداد تشکیل شده بود، انتشار دادند. این اعلامیه بعنوان اینکه نشانگر اراده ساکنان بغداد— که نمایندگان بخشهای عظیم اقتصادی و سیاسی بودند— نیست حذف شد، در حالی که هدف غایی از انتشار اعلامیه مزبور این بود که خواسته‌های ملی ساکنان بغداد را نشان دهد. همچنین در هیچ یک از گزارشها، بنظر ساکنان کربلا که دومین شهر مذهبی عراق بشمار می‌رود، بعنوان خواستۀ مردم کربلا اشاره نشد. همچنین به خواسته‌های ساکنان شهر سامرا که چهارمین شهر مذهبی عراق می‌باشد، اشاره‌ای نگردید.

خلاصه کلام اینکه شکست فراندوم در جلوه‌دادن سیمای واقعی خواسته‌های مردم، باعث گمراه شدن دولت انگلیس شده و هم زمینه را برای شعله‌ور شدن انقلاب آماده ساخت.

## فصل سوم

### انقلاب ۱۹۲۰ اوج فعالیت سیاسی شیعیان

پس از امضای قرارداد آتش‌بس، عراق شاهد دوره آرامش شد، زیرا قید و بندهایی که جنگ بوجود آورده بود از بین رفته و رفت و آمد بصورت آزادانه‌تری صورت گرفت و فعالیت بازارهای تجارتي در بخشهای مختلف عراق به گونه سابق شد. ولی به دنبال این دوره آرامش، دوره دیگری سملو از عداوت با انگلیسیها آغاز شد. منبع این احساس ضد انگلیسی، شهرهای مقدس شیعیان عراق بود. اکثر قبایل مقیم کناره‌های فرات، بویژه در منطقه جزیره شمال نجف، تحت تأثیر تبلیغات عربی شریفی «نسبت به شریف حسین» که سرچشمه آن، دولتهای عربی دہش‌ق و حلب بود، قرار گرفتند. در صورتی که قبایل فرات مرکزی و جنوبی که اکثریت آنان شیعه هستند در معرض تبلیغات نجف اشرف، بعنوان مرجع روحانی آنان قرار داشتند و اغلب حوادثی که به دنبال ماجرای ریشہ رخ داد به رهبری فرستادگان و وعاظ نجف و گروه مؤامنه صورت می‌گرفت. حوادثی که به دنبال ماجرای ریشہ در اواخر ژوئن ۱۹۲۰ بوقوع پیوست از طرف گروهی از نویسندگان بعنوان تمرد و از طرف عده‌ای دیگر بعنوان عصیان شناخته شد. در صورتی که بنظر اغلب مردم بکار بردن عبارات عصیان و تمرد صحیح نیست. زیرا مسلمانان عراق مجبور نبودند که نسبت به انگلیسیها ابراز وفاداری کنند، کما اینکه ملزم به این نبودند که تحت حاکمیت هیئت حاکمه انگلیسی هندی در بغداد قرار گیرند. اینکه حمل سلاح و رویارویی با ظلم، ستمگری و استعمار بنام عصیان و تمرد خوانده شود اشتباهی است بزرگ و به همین جهت ما سعی بر این می‌کنیم که از اتفاقات مزبور بعنوان

«ناآرامیها» نام ببریم.

مؤمنه هم که رهبری بخشی از این ناآرامیها را بعهدہ داشتند، و یک نفر از آنان را مؤمن و به اصطلاح عامیانه شیخ می‌نامند، فرستادهٔ مرجع عالی نجف اشرف بودند. این افراد مأموریت داشتند مشکلات مردم را از قبیل ازدواج و طلاق و تقسیم ارث برحسب شریعت اسلامی حل و فصل کنند. از شرایط مؤمن این است که فارغ التحصیل یکی از مدارس دینی نجف بوده و از طریق پولی که در قبال خدمات دینی خود از مردم دریافت می‌کند، امرار معاش نماید.

ناگفته نماند که مردم عراق پس از قرارداد آتش‌بس، انتظار خیر و برکت از هیئت حاکمهٔ انگلیس داشتند. ولی علی‌رغم اینکه مقدار زیادی از قیدوبندهای زمان جنگ برداشته شد، هیچ تغییر اساسی در جهت آسان کردن تشکیلات اداری بمنظور جلب رضایت مردم صورت نگرفت. زیرا روشنفکران تحصیلکرده‌ای که از جانب دولت سخن می‌گفتند با زبان عربی آشنا نبودند و علاوه بر آن، با لباسهای غربی و رفتار و کردار خود، با سایر مردم فرق داشته و با آنها غریبه بودند. علاوه بر آن از رفتار ناپسند دیگری هم که باعث ناراحتی مردم شده بود، باید یاد کرد. از قبیل مصادرهٔ کاخها و خانه‌های اعیان و ثروتمندان شهر، احداث راهها و اردوگاههای نظامی که به نوبهٔ خود مانعی در برابر کانالهای آبیاری بوجود می‌آورد. به اضافهٔ مالیاتهای سنگینی که بابت انواع مختلف مواد کشاورزی از مردم گرفته می‌شد. گذشته از این ویلسون برای کارمندان ادارات شرایط بسیار سنگینی از قبیل آشنایی با زبانهای خارجی تعیین کرد و همین امر باعث بیکاری گشته، و میزان این بیکاری با بازگشت صدها کارمند از ترکیه افزونتر شد و در نتیجه برگسترش نارضایتی اضافه گردید. این گروههای ناراضی و بیکار از شدت افسردگی و ناراحتی به قهوه‌خانه‌ها پناه می‌بردند و در آنجا زمینهٔ مساعدی برای شایعه‌پراکنی در میان گروههای عراقی ناراضی فراهم می‌شد. بطور کلی می‌توان گفت که سازمان اداری ویلسون استفادهٔ زیادی از مهارت عراقیان روشنفکر نکرد. بطور مثال، ویلسون یکی از وکلای برجسته بنام ناجی بیک السویدی را برای اشغال یک پست مشورتی در بغداد انتخاب کرد ولی سویدی که جوکشور را تیره یافت، دل‌شکسته و افسرده از قبول این مقام امتناع ورزید. مسافران عراقی که از غرب دیدن کرده بودند، می‌گفتند

که روش ویلسون در اداره کشور مانند روش استعمارگری بود که امکانات عراقیان را حقیر می‌شمرد. در بغداد شایعات زیادی درباره عراق تحت‌الحمایه انگلیس رواج یافت. در اواخر سال ۱۹۱۹ اعلام شد که زنان، جوانان و کودکان انگلیسی به تعداد زیادی وارد عراق می‌شوند، درست مانند آنکه وارد یکی از مستعمره‌ها می‌شوند. خلاصه کلام اینکه طرز کار سازمان اداری انگلیس، برقراری حکومت دائمی انگلستان در عراق را الهام می‌بخشید. تمام مواردی که به آن اشاره رفت، نشان می‌داد که چگونه در اواخر سال ۱۹۱۹ عده زیادی از عناصر ناراضی عراقی خود را آماده می‌ساختند تا از هرگونه حرکت عداوت‌آمیز علیه انگلیسیها که در این کشور روی می‌داد، جانبداری کنند.

علاوه بر تمام اینها، عوامل دیگری وجود داشت که زبانه آتش را بیشتر کرد. ماجرا از این قرار بود که یازدهم دسامبر ۱۹۱۹ رمضان شلاش و افراد قبیله او، شهر دیرالزور را اشغال کردند. رمضان شلاش در آن ایام از طرف حکومت حلب به سمت حاکم فرات و خابور منصوب شده بود. وی معاون سیاسی حاکم انگلیسی را دستگیر و تا ۲۰ دسامبر در زندان نگهداشت، و دیرالزور تا مدتی بصورت مرکز تبلیغات ضد انگلیسی درآمد. رمضان شلاش مردم را برای دست زدن به حمله علیه سربازخانه‌های انگلیسی تشویق و تهدید می‌کرد که ایالت موصل را هم به دستصرفات خود ملحق خواهد نمود.

قبیله عقیدات روستای البوكمال در دیرالزور را مورد حمله قرار داده و آنجا را چپاول کردند. مأسوران سوری هم در عمق اراضی عراق مالیات جمع‌آوری می‌کردند. انگلیسیها که در آن منطقه ضعیف بودند، کاری جز اعتراض و تهدید از دستشان بر نمی‌آمد. ولی موقعی که در مارس ۱۹۲۰ فیصل از کنفرانس پاریس بازگشت به شلاش و اتباع او دستور داد تا از منطقه عقب‌نشینی نمایند و آنها هم اوامر او را اجرا کردند. در اوایل ماه مه کنفرانسی در مرز عشاره تشکیل شد که طی آن در مورد خط‌سمرزی توافق گردید. درسوم ژوئن جمیل المدفعی که یک افسر عراقی بود به اتفاق سیصد تن از افراد خود که از قبیله شمر جریا بودند شهرک تل‌عفررا که در چهارمیلی غرب موصل قرار داشت اشغال کرد و چند افسر انگلیسی بناهای سرگرد - بارلوا<sup>۱</sup> افسر رابط سیاسی، ستوان یکم استوارت<sup>۲</sup> افسر ژاندارمری، والکر<sup>۳</sup> معلم رسته



ژاندارمری و همچنین سرباز شماره ۳۲۲۸۷ به نام لاولر<sup>۱</sup> سرباز لشکر هفتم هاورز را بقتل رسانید و تهدید کرد که بسوی موصل پیشروی خواهد نمود.

ویلسون دربارهٔ این حادثه می‌گوید: «سرگرد بارلو افسر رابط سیاسی که در محل حادثه وجود داشت به این موضوع پی برد که در محل شایع است تل عفر نقطه‌ای است که جمیل المدفعی در حملهٔ نظامی خود قصد اشغال آن را دارد. افسر رابط سیاسی موصل استمداد کرد تا به یاری کسانی که در تل عفر بودند شتاب شود و من شخصاً پس از موافقت ستاد برای اعزام، کمک اصرار ورزیدم. یک واحد برای این کار کافی بود ولی چنین عملی انجام نشد. دو کامیون زرهی که از طرف حکام نظامی موصل به تل عفر فرستاده شده بود، در دامی که مسلمانان نصب کرده بودند، گرفتار آمده و در اثر انفجار، دو نفر افسر انگلیسی و چهارده نفر سرباز کشته شدند. انگلیسیها هم در پنجم ژوئن، واحدی از نیروهای خود را برای تنبیه جمیل المدفعی و یاران او به موصل اعزام داشتند. این واحد، تمام ساکنان تل عفر از زن و مرد و کودک بیگناه و با گناه را، که البته همه بیگناه بودند، طرد و به صحرا گسیل داشت ولی موفق به مجازات قاتلان افسران انگلیسی نشد. در اینجا باید به این نکته اشاره شود که انگلیسیها برای شکست نیروهای عربی در تل عفر به این امید بودند که ژاندارمها مداخله کرده و نقاطی را برای تفرقه افکندن میان نیروهای عازم شهر از یک طرف و نیروهای عربی از طرف دیگر ایجاد کنند. ولی بعداً معلوم شد که علی-افندی یکی از فرماندهان ژاندارمری، خودش قاتل استوارت افسر انگلیسی بوده است.

حادثهٔ تل عفر و بیرون راندن اهالی آنجا توسط ارتش انگلستان و تعقیب زنان و کودکان تا صحرا، همانند ریختن نفت روی آتش، به زبانهٔ نارضایتی دامن زد و مردم به ستوه درآمده سر به شورش برداشتند. آنچه بر میزان نگرانی انگلیسیها افزود این بود که قاتل استوارت یکی از نظامیانی بود که خودشان استخدام کرده و در ارتش انگلستان کار می‌کرد. جلسات سهمی با شرکت رهبرانی از میان شیعیان و اهل تسنن در بغداد و سایر شهرهای مقدس مذهبی تشکیل شد و نزدیکی اهل تسنن و شیعیان به دست چهارتن از رهبران دو طایفه صورت گرفت که عبارتند از: سید محمد-

صدر و جعفر ابوالتمن از طرف شیعیان و یوسف السویدی و علی بازرگان از طرف اهل-تسنن. در اوایل ماه مارس سجتهد اعلا در کربلا طی فتوایی اعلام کرد قبول کار نزد انگلیسیها از نظر شریعت اسلامی حرام است.

به دنبال این فتوا، موجی از استعفا سراسر منطقه فرات مرکزی و جنوبی را فرا گرفت که خود نشانگر اطاعت از سجتهد بزرگ و اجرای فتوای او بود. موقعی که یکی از نظامیان غرب ارتش انگلیس هنگام انجام وظیفه در شهر دیوانیه کشته شد، هیچ یک از رجال مذهبی طبق سنن اسلامی بر جنازه او نماز نگذاردند. موقعی که در دمشق، فیصل را بعنوان پادشاه عراق منصوب کردند، گروهی از افسران و کارمندان اداری بلندپایه در عراق اعلام کردند که تصمیم گرفته‌اند از عبدالله برادر بزرگتر فیصل دعوت کنند تا بر تخت سلطنت عراق بنشینند و این تصمیم با سروصدا و جنجال بزرگی در بغداد و اماکن مقدس مواجه گردید.

علی‌رغم تحولاتی که در رویدادها بوجود آمد، بازهم سازمان اداری انگلیس که مورد نفرت همگان بود، در نادیده گرفتن خواسته مردم و کنار گذاشتن عراقیان روشنفکر از مشاغل اداری ادامه داد. در اوایل ماه مه، و به دنبال موافقت متفقین در کنفرانس سان ریمو برای اینکه عراق را تحت‌الحمایه انگلیس قرار بدهند، رؤیاهای مردم برای کسب استقلال تام و فوری مبدل به یأس گردید. این خبر بصورت پتکی بر سر مردم وارد آمد و شایعه ماندگار شدن انگلیسیها را در عراق تقویت کرد. مردم احساس کردند که هنوز با دنیای طلایی و رؤیایی خود، خیلی فاصله دارند. در صورتی که اسقف سریانیهای کاتولیک، اسقف سریانیهای ارتدوکس، معاون اسقف کلدانیها و رهبر اقلیت یهود طی تلگرافی که برای جورج پنجم پادشاه انگلیس سخا بره کردند، از وی تقاضا نمودند تشکرات آنان را نسبت به قبول تحت‌الحمایه بودن عراق بپذیرد به این امید که دوران جدید تحت‌الحمایگی، وفاداری آنان را نسبت به تاج و تخت انگلیس ثابت کند. پس از صدور این بیانیه افکار عمومی بغداد و اماکن مقدس نگران شد و مردم جلساتی در مساجد تشکیل دادند و وعاظ و خطبا از مردم خواستند که علیه انگلیسیها بشورند، کما اینکه زدو خوردهایی میان عوام و نیروهای اشغالگر رخ داد و زره‌پوشها در خیابانها به رفت و آمد پرداختند.

اعضای شیعه و سنی کمیته مخصوصی که مرکب از پانزده نفر از اعیان کشور بودند، و در سمینار بزرگی در مسجد بزرگ بغداد انتخاب شده بودند، سعی کردند با ویلسون تماس گرفته و از وی بخواهند تا به آنها فرصت دهد پیشنهادهای خود را برای اعلام به دولت انگلستان ارائه دهند. ولی ویلسون از ملاقات با آنها خودداری کرد، و در نامه‌هایی که برای رؤسای خود می‌فرستاد آنها را چنین توصیف کرد که «مردمانی هستند که خود را نماینده معین کرده‌اند!» ولی در اثر اصرار زیاد آنها برای ملاقات از یک طرف و اینکه می‌دانست این عده گروه زیادی هوادار دارند، ناچار شد که از تصمیم خود عدول کند و بالاخره صبح روز دوم ژوئن را برای انجام ملاقات تعیین نمود. البته برای احتیاط، شخصاً از چهل نفر بزرگان که اکثر آنان یهودی و مسیحی و هوادار حکومت انگلیسیها بودند و در میان یهودیان اشخاص معروفی از قبیل سناحیم دانیال، ساسون حزقیال و یهودا زلوف بچشم می‌خوردند، برای ملاقات و گفتگو دعوت بعمل آورد. سخنرانی‌ای که او بعنوان خیرمقدم ایراد کرد و حاوی تهدید بود، ناراحتی نمایندگان را که همگی به شجاعت و قدرت و موقعیت اجتماعی برجسته در محافل عراقی شهرت داشتند، برانگیخت. وی به آنها هشدار داد اگر متوسل به زور شوند، او هم برای رویارویی با اغتشاشات کشور متوسل به زور خواهد گردید. ولی نمایندگان اعصاب خود را کنترل کرده و فقط به دادن عریضه‌ای که طی آن خواستار سریع تشکیل مجلس ملی که نماینده ملت عراق خواهد بود و انتخابات آن طبق قانون عثمانی در کشور اجرا می‌گردید، اکتفا نمودند. البته مجلس سزبور این اختیارات را داشته باشد تا پیشنهادهای لازم را برای تشکیل یک دولت ملی، بر اساس بیانیه مشترک انگلیس و فرانسه بدهد. یکی از شرایط ضروری برای اتخاذ این اقدامات، آزادی مطبوعات می‌باشد. یکی از نمایندگانی که در آن ملاقات حضور داشت رایج العطیه از قبیله حمیدات منطقه شامیه بود که در تابستان سال ۱۹۶۹ در شهر برمانای لبنان با وی دیداری داشتم. (نویسنده) نطق تهدیدآمیز و خودخواهانه ویلسون نه فقط از میزان تصمیم‌نمایندگان کاست، بلکه آن را استوارتر ساخت «حتی اگر منجر به انقلاب مسلح شود». بطور کلی، آن ملاقات وسیله‌ای بود برای عمیق‌تر کردن فاصله میان نظریات ویلسون از یک طرف و نظریات نمایندگان ملی که از طرف شیعیان و اهل تسنن انتخاب شده

بودند. علاوه بر آن، روز بعد از این ملاقات ویلسون با هواپیما به شهرهای حله و طویریج رفت و با بعضی از شیوخ قبایل آنجا ملاقات و گفتگو نمود. وی همچنین با افسران رابط سیاسی در کربلا و نجف ملاقات کرد تا اطلاعاتی دربارهٔ این دو شهر از آنها کسب کند. در حالی که ویلسون سرگرم این سفر بود، پسر مجتهد بزرگ در کربلا مجدانه برای بیدار کردن مردم علیه انگلیسیها سعی می کرد.

آنگاه اعلامیه‌هایی که توسط مجتهد بزرگ نوشته و مسمور شده بود به مقادیر زیادی میان ساکنان نجف و دیگر قبایل توزیع شد که طی آن مردم به ایستادگی در برابر انگلیسیها دعوت شده بودند. حضور نیروهای انگلستان در عراق به حداقل رسید و همین موضوع عراقیها را بیشتر و بیشتر تشویق کرد تا درخواست‌های خویش پافشاری کنند و سیاست خشونت‌آمیزی را که علیه استعمار بکار گرفته بودند، دنبال کنند. تعداد سربازان انگلیسی در عراق از ۲۲۰ هزار نفر در نوامبر ۱۹۱۸ به نود هزار نفر در ژوئن ۱۹۲۰ کاهش یافت. ویلسون انگیزه شیعیان را در انجام عملیات خشونت‌آمیز در درجهٔ اول معلول کاهش تعداد سربازان انگلیسی در همهٔ پادگانها و در درجهٔ دوم کناره‌گیری کارمندان متخصص و خروج آنان از کشور بعنوان سرخصی می‌داند.

این بود دورنمایی از وضع سیاسی عراق، قبل از انفجار بحران در شهرک رمیثه در اواخر ژوئن که سعی کردیم آن را به بهترین وجهی بررسی کنیم. اولین برخورد مسلحانهٔ خونین میان عراقیها و نیروهای انگلیسی در رمیثه که شهر کوچکی در منطقهٔ دیوانیه می‌باشد، بوقوع پیوست. یکی از رخدادها این بود که شعلان الجون شیخ عشیرهٔ ظوالم بدهی خود را در سوردکشت سال قبل (سال ۱۹۲۰) که کمتر از یکصد لیبرهٔ استرلینگ بود، نپرداخت. ستوان هایت افسر رابط سیاسی معتقد بود که شعلان مرد وقیح و فتنه‌گری است و هیچ مانعی در سر راه توقیف او وجود ندارد. به همین جهت او را توقیف و شامگاه همان روز او را با قطار به دیوانیه اعزام داشت.

این علت مستقیم انفجار بحران، بنظر ما علت و انگیزهٔ بسیار بی‌ارزش و پیش پا افتاده‌ای است. زیرا نشانه‌هایی در دست می‌باشد که نشان می‌دهد انگیزهٔ توقیف

شعلان این نبوده که بدهی خود را بابت حق السهم زراعی نپرداخته، بلکه بدان جهت بود که ستوان دالی<sup>۱</sup> معتقد بود شعلان تماسهای مشکوکی با نجف و کربلا، دو شهری که در آن زمان فعالیت وسیعی جهت اعزام مبلغین و وعاظ به قبایل مختلف بمنظور برانگیختن آنان علیه انگلیسیها می کردند، داشته است. موقعی که یکی از نمایندگان پارلمان انگلیس به نام ارمزبی گور<sup>۲</sup> علت شعله ور شدن انقلاب ریشه را از وینستون چرچیل پرسش کرد، چرچیل چنین پاسخ داد: «هیئت حاکمه انگلیس بدین جهت شیخ شعلان الجون را دستگیر کرد که وی قصد داشت قبایل را تحریک و آنها را وادار به انقلاب کند». کما اینکه چرچیل در پاسخ خود توضیح داد به احتمال زیاد انگیزه شعله ور شدن انقلاب ریشه علیه انگلیسیها تحریکاتی مذهبی بوده که از جانب نجف به آن دامن زده می شد. فرستاده نجف اشرف به ریشه سردی بود بنام رحمت الله ظالمی. بازداشت شعلان نقشه نجفیها را در ریشه در معرض خطرات زیادی قرار می داد. شعلان به یکی از مقتدرترین یاران خود بنام غثیث الحرجان اخطار کرد که لازم است به قبیله طوالم دستور دهد تا با توسل به قدرت اسلحه وی را آزاد ساخته و بلافاصله در هر جایی که توانستند علیه انگلیسیها دست به انقلاب بزنند. در دستوراتی هم که از نجف اشرف صادر شد، آمده بود که طبق مفاد قرارداد تحت الحمایگی انگلستان حق استفاده از نیروهای مسلح را ندارد و به همین جهت اکثر نیروهای انگلیسی مقیم عراق یا به ایران و یا به هندوستان گسیل شدند. این اطلاعاتی که از جانب نجف اشرف اعلام گردید، به گونه ریختن نفت بر آتش بود. جو بحرانی آنجا آمادگی کاملی برای پذیرش این شایعات را داشت. قبیله طوالم ده تن از افراد ورزیده خود در جنگ و ستیز را برای نجات شعلان از زندان اعزام داشت که عبارتند از: «حمیدان حاج قاطع، جنحیت حاج قاطع، حمود-الراضی، عبدالعباره، خضیر العبود، نجم العبدالله، ابو عیون الحرجان، عجیل الراضی، قصادالمخرب و دخیل العبود». این عده توانستند مأموریت خود را در سی ام ژوئن ۱۹۲۰ یعنی روز بعد از بازداشت شیخ شعلان انجام دهند. به دنبال رهایی وی از توقیف، بلافاصله از نجف اشرف دستور صادر شد که انقلاب علیه انگلیسیها اعلام شود. بلافاصله افراد قبیله طوالم از چهارم ژوئیه بر محل استقرار افسر رابط

انگلیسی و افراد واحد او حلقه محاصره زدند، و راه آهن شمال و جنوب ریشته را قطع کردند. کما اینکه طبق دستوراتی که از نجف صادر شد، قبایل دیگری به دفاتر و ادارات دولتی شهر سماوه حمله برده و دوگردان مستقر در آنجا را محاصره نموده و راه آهن شمال و جنوب شهر را قطع نمودند. قطع راه آهن ریشته و سماوه به معنی قطع ارتباطات حیاتی میان بغداد و بصره در آن دوره بود. در برابر این تحولات انگلیسیها خود را ناچار دیدند قبیله شعلان را به زانو درآورده و انقلاب را بلافاصله خاموش کنند، زیرا حوادث ریشته و سماوه اثر عمیقی در برانگیختن افکار عمومی در استان منتفق، جایی که هادی المقوتر فرستاده نجف برای مردم سخنرانی می کرد و آنها را دعوت به جهاد علیه انگلیسیها می کرد، بجا می گذاشت. در همین هنگام چاپخانه کربلا شب و روز کار می کرد تا اعلامیه هایی میان مردم توزیع نماید. یکی از اعلامیه های مزبور، بدین موضوع اختصاص یافت تا پیرامون سخنی که از زبان لوید جورج نخست وزیر انگلستان مطرح شده بود، بررسی کند.

لوید جورج گفته بود که حمله ژنرال لنبی به فلسطین آخرین و بزرگترین حمله صلیبی بود که در جهت برانگیختن احساسات مذهبی صورت گرفت. اعلامیه مزبور سپس بطور مختصر ولی با لحن تند و آتشین پیرامون جنگهای صلیبی قدیمی و جنایتها و وحشیگریهایی که فلسطینیها در سرزمین فلسطین مرتکب شده بودند، بحث کرده و نتیجه گرفت که بر مسلمانان واجب است تا با توسل به قدرت سلاح با تمام این تلاشهای نیرنگ بار دولتهای مسیحی در فلسطین، سوریه و عراق که هدف آن ضربه زدن به پایه های دین اسلام می باشد، رویارویی کنند. در صورتی که اعلامیه های مفصل و بزرگی که در بغداد بوسیله حزب العهد توزیع می گردید، از لحاظ محتوا با اعلامیه های کربلا که روی جنبه دین تکیه می کرد، فرق داشت. اعلامیه های بغداد خط مشخصی را دنبال می کرد که هدف آن روشن کردن حقوق اعراب بود در اینکه می توانند برخود حکومت کرده و کشورهای خود را از اشغال و سلطه گری خارجی نجات دهند. این موضوع در مورد شیعیان، فرقی کلی داشت. آنچه در نوشته های آنها در مورد «اشغال و سلطه گری خارجی» می آید، در حقیقت سلطه گری مسیحیت علیه اسلام بوده در حالی که گروهی از اعضای حزب العهد مسیحی بودند، تمام رهبران سیاسی که به نجف اشرف پیوستند از مسلمانان بودند.

حوادث رمیثه و سماوه برای انگلیسیها، محکی بود برای قدرت‌نمایی قبایل شیعه‌ای که طبق دستور فرستادگان نجف‌اشرف رفتار می‌کردند. از مسائل قابل اهمیت برای انگلیسیها این بود که بتوانند دو واحد خود را در آن دو شهر از حلقه محاصره نجات داده و نظم و قانون را در ادارات دولتی به‌وضع سابق برگردانند. اگر انگلستان در این نقشه با شکست مواجه می‌گردید، بدون شک قبایل آن شکست را برای خود پیروزی بزرگی محسوب می‌کردند. به همین جهت انگلیسیها به هر یک از شهرهای رمیثه و سماوه دو واحد نظامی کمکی در جهت رسیدن به هدف خود اعزام داشتند. چندین تلاش برای شکستن حلقه محاصره رمیثه و آزادسازی آن از دست انقلابیون صورت گرفت ولی همه آنها با شکست مواجه شدند. همین موضوع انقلابیون را تشویق کرد تا پایداری بیشتری نشان دهند. آنگاه در اول و دوم و سوم ژوئیه سربازان بیشتری اعزام گردیدند ولی این کمکهای نظامی هم در شکست دادن انقلابیون موفقیتی بدست نیاوردند. در هفتم ژوئیه نیز حمله نظامی دیگری انجام یافت ولی این واحد هم پس از دادن خسارات فراوان، شکست خورده و عقب‌نشینی نمود. علاوه بر آن قبایل شیعه توانستند شش قطار مسلح را در راه سماوه و دیوانیه در اختیار گرفته و همه را از خط خارج کنند. ضمناً سربازانی که در رمیثه در محاصره بودند و هم‌گردانی که برای نجات آنان اعزام شده بود، تعداد زیادی کشته و مجروح برجای گذاشتند. مقامات انگلیسی کمکهای مورد نیاز سربازان محاصره شده خود در رمیثه را از طریق هوا می‌رسانیدند و همین هواپیماها مراکز تجمع قبایل را بمباران می‌کردند. یکصد و هفتاد کامیون و کامانکار مفقود گردید و فرمانده کل که تمام ذخیره و احتیاط خود را از دست داد، طی پیامی از هندوستان استمداد جست که کمک نظامی قابل توجهی برای او بفرستند و این اختیار را گرفت که هرگونه صلاح می‌داند، چه با مداخله وسیع نظامی و چه بطور عقب‌نشینی در مقابل حوادث رمیثه اقدام کند.

ولی علی‌رغم تمام کمکهای بزرگ نظامی، باز هم اوضاع بنظر فرماندهی انگلیس بسیار خطرناک باقی ماند تا جایی که بالاخره ناچار گردید عقب‌نشینی از ایالت موصل را توصیه نماید. در هر حال محاصره واحد نظامی رمیثه شکسته نشد مگر در تاریخ بیست و یکم ژوئیه. علاوه بر آن سربازان انگلیسی هنگام ترك این

شهر، چند واحد از ارتش را بجا گذاشتند تا ننگ عقب‌نشینی خود را بیوشانند ولی همین باقیمانده‌ها در معرض حمله شدید قبایلی قرار گرفتند که وزیدن یک توفان‌شنی به آنها کمک زیادی در این زمینه کرد. گذشته از این اعزام سربازانی از حله به دیوانیه باعث شعله‌ور شدن انقلاب در منطقه حله شد که در جریان آن قبیله بنی‌حسن در تاریخ بیستم ژوئیه، طبق دستوری که از نجف‌اشرف رسیده بود، شهر کفل را اشغال کرد. خساراتی که برگردان مأسور نجات محاصره شدگان همیشه وارد شد بالغ بر ۳۰ نفر کشته و ۱۰۰ نفر مجروح بود که پنج نفر آنها افسر انگلیسی و بقیه از میان سربازان هندی بودند. فرماندهی نیروهای انگلیس خود را ملزم دید که شهر کفل را آزاد سازد. لذا برای این منظور سه واحد از لشکر سوم منچستر اعزام نمود که عبارت بودند از: گردان ۳۲-۱ که افراد آن از هندیان سیک بودند، گردان سند هورس شماره ۳۰ و یک آتشبار توپخانه.

این نیروی کمکی پس از تحمل خسارات سنگین عقب‌نشینی کرد. خسارات آن عبارت بود از: ۱۸۰ نفر کشته، ۶۰ نفر مجروح، در حدود ۱۶۰ نفر اسیر و همچنین خسارات زیادی در وسایل حمل و نقل. این شکست‌های نیروهای انگلیس، قبایل فرات مرکزی را تشویق نمود تا حملات بیشتری و غنایم زیادتری بدست آورند. از جمله قبایل مشخاب در جنوب نجف به شهر ابوضحیر حمله کرده و شهر کوفه نیز در بیستم ژوئیه تحت محاصره‌ای قرار گرفت که تا هفدهم اکتبر ادامه داشت. سرگرد نوربری<sup>۱</sup> افسر رابط سیاسی منطقه شامیه با همکاری سروان مان<sup>۲</sup> تا آنجایی که می‌توانستند تلاش نمودند دامنه فعالیت سیاسی و نظامی قبایل مخالف انگلیس را محدود سازند ولی در این راه توفیقی حاصل نکردند. این دو از رهبران قبایل دعوت کردند که روز هفتم ژوئیه در جلسه‌ای که در خانه شیخ مرزوق‌العواد شیخ قبیله العواید برپا می‌شود، شرکت جویند. ولی این جلسه نه فقط نتیجه مثبتی برای انگلیسیها نداشت، بلکه شکاف موجود میان کارکنان انگلیسی و رهبران قبایل را عمیقتر ساخت. به دنبال آن شیخ علوان‌الیاسری، عبدالواحد سکر و هادی-زوبین که از اعیان برجسته شیعیان منطقه شامیه بودند، در رأس ارتشی از قبایل خویش واحد انگلیسی را که قبلا در اثر فعالیت‌های سرگرد نوربری و به دنبال یک



آتش بس موقت که با رهبران یادشده منعقد کرده و بموجب آن شهر ابوضحیر در دست اعراب قرار گرفت، رهایی یافته بودند، مجدداً در محاصره قرار دادند. در منطقه فرات مرکزی هم انگلیسیها از شهرهای رمیثه، سدالهندیه و مسیب خارج شدند، در حالی که سماوه و کوفه به محاصره شیعیان درآمدند.

در هنگام محاصره کوفه سروان مان با گلوله محاصره کنندگان کشته شد و انگلیسیها ۲۵ نفر کشته و ۲۷ نفر زخمی بجا گذاشتند. افراد قبیله فتلہ هم با توپ ۱۸ میلیمتری که آن را روز ۲۴ ژوئیه به غنیمت گرفته بودند، این واحد نظامی را پشت سرهم به توپ می‌بستند. آنها همچنین توانستند بوسیله این توپ یک قایق جنگی بنام فایر فلای<sup>۱</sup> را که با آن اسرای انگلیسی را از نجف اشرف جمع‌آوری می‌کردند به قعر رودخانه بفرستند. تعداد این اسرا بالغ بر ۱۷۰ نفر بود که هشتاد نفر آنان از لشکر منچستر بودند. ضمناً آقا حمیدخان نماینده انگلیسیها در نجف اشرف نهایت تلاش را مبذول داشت تا مردم شهر را وادار به رفتار خوب با اسرای جنگی کند. سرایلمرهدل این در کتاب خود به رفتارهای وحشیانه‌ای که مردم عراق علیه اسرای جنگی بکار می‌بردند اشاره کرده است، در حالی که ویلسون اتهاماتی را که هلداین ذکر نموده بود رد می‌کند و درباره اسرای انگلیسی در نجف اشرف می‌گوید که «دلایل نشان می‌دهد، آخر الامر، با آنها خوشرفتاری شده و هنگام آزاد گشتن علائم تغذیه خوب و سلامتی از سیمای آنان احساس می‌شد». وی می‌افزاید: «من حتی یک مورد را، نه در پرونده‌های بزرگ، نه در گزارشهای سازمانهای اطلاعاتی و نه پرونده‌های اداره سیاسی، بدست نیاوردم که ثابت کند اعراب از روی عمد و یا تصمیم قبلی، اسرا را شکنجه داده‌اند.» کما اینکه گزارشهای بعدی هم که به وزارت خارجه انگلستان فرستاده شده بود، نشان می‌دهد که رفتار اعراب شیعه با اسرای انگلیسی رفتار حسنه‌ای بوده است. مقامات شیعه نجف اشرف به یک پزشک بغداد که گفته می‌شد رابطه و دوستی نزدیکی با انگلیسیها داشته، اجازه دادند تا با اسرا ملاقات کرده و لباس و دارو و سایر نیازمندیهای آنها را در اختیارشان بگذارد.

شکستهای پی‌درپی نظامی که در منطقه فرات مرکزی به انگلیسیها وارد

آمد، اثری عمیق در روحیه اهالی فرات جنوبی و استان منتفق داشت. و همانگونه که قبلا اشاره شد، فرستاده و نماینده مخصوص مجتهد بزرگ در فرات جنوبی، آقای- هادی المقوطر بود که مأموریت او تحریک احساسات قبایل و وادار کردن آنان به قیام و انقلاب علیه انگلیسیها در آن سامان بود.

ساکنان استان منتفق، مرکب از اتحاد تعدادی از قبایل با جمعیتی در حدود سیصد هزار نفر است. بعضی از این قبایل متمدن و بعضی دیگر نیمه متمدن بوده که قبل از انقلاب کشاورزی برده اربابان خود (بنام خاندان سعدون) بودند که رهبری آن اتحاد قبیله‌ای را هم بعهدہ داشتند. در سال ۱۹۲۰ از این اتحاد چیزی جز یک نام باقی نماند و به تاریخ پیوست، زیرا اتحاد مزبور به تعداد زیادی قبیله و عشیره که پرونده روابط آنان با ترکها سرشار از جنگها و انقلابها بود، تجزیه شد. قدرت اجرایی در استان منتفق به یک افسر سیاسی انگلیسی مقیم ناصریه واگذار شد که چهار افسر رابط سیاسی دیگر که مقرر هر یک از آنها در یک شهر یعنی شهرهای قلعه سکر و شطره و سوق الشیوخ و ناصریه بود، با وی همکاری می کردند. منطقه غراف که ساکنان آن متمدنهایی بودند که در بقعه در طرفین رودخانه‌ای که دجله را به فرات پیوند می دهد اسکان یافته بودند، جزو مناطق تحت حاکمیت کارمندان انگلیسی قلعه سکر و شطره قرار داشت. در حالی که شهر سوق الشیوخ شامل قبایل فرات مرکزی اسکان یافته در منطقه باتلاقها، و ناصریه شامل قبایلی بود که در منطقه اطراف آن سکونت داشتند. در اواخر ماه آوریل علمای نجف اشرف به پیشنهاد مرجع اول، درصدد تشکیل جلسه‌ای برآمدند که برای شرکت در آن از شیوخ و رهبران قبایل غراف، حله، دیوانیه و شامیه دعوت شود. شرکت کنندگان در آن اجتماع به قرآن مجید سوگند یاد کردند که هر یک از آنان در منطقه خود، خطوط راه آهن را منفجر و با هیئت حاکمه ستیز خواهند کرد. در این هنگام افسر سیاسی مقیم ناصریه نامه‌ای از فرماندار غیر نظامی دریافت کرد که در آن به پیمانی که قبایل بسته بودند و امور آن توسط علمای نجف اشرف اداره می شد، اشاره شده بود. هدف غایی پیمان مزبور برپایی یک دولت مذهبی بود که نیروی خود را از نجف اشرف الهام می گرفت. قبایل شطره سوق الشیوخ قلعه سکر نامه‌های سر بسته‌ای از علمای نجف- اشرف دریافت داشتند که آنها را جهت همکاری با شیوخ و رهبران خود تشویق

می کردند. مجتهد کربلا در سخنرانیهای خود برای مردم آنها را به جهاد دعوت می کرد، کما اینکه صدها نفر را به سراسر منطقه فرات مرکزی و جنوبی اعزام داشت که همین وظیفه یعنی تشویق مردم به جهاد را انجام دهند. اولین ناآرامی در شهر شطره جایی که فرمانداران ترك برای کسانی که طی دوره های مختلف آشوب و بلوا قربانی شده بود مقبره ای بر پا داشته بودند، بوقوع پیوست. عملیات نظامی ریشه هم منجر به سرانجام شدن سیل آوارگان به منطقه غرات شد. البته سرانجام شدن سیل آوارگان، این بازتاب را در افکار نداشت که مسلمانان از برابر نیروهای دولتی فرار کرده اند، بلکه در حقیقت، آنها به غراف رفتند تا همسر و فرزندان خود را در جای امنی گذاشته و اسلحه و مهمات بیشتری خریداری کرده و مجدداً به صحنه نبرد بازگردند. اوضاع شهر قلعه سکر روزبه روز تیره تر شد و در دوازدهم اوت هواپیمایی وارد شهر شد که خلبان آن حامل پیاسی از فرماندار به سروان کراوفورد<sup>۱</sup> درباره لزوم عزیمت فوری وی به ناصریه بود تا در امان بماند. اوضاع شهر خضر هم بی اندازه بحرانی بود در دوازدهم اوت تیراندازان قبایل، آتش گسترده خود را بسوی واحد انگلیسی که مرکب از ۷۰ نفر سرباز عراقی الاصل و یک قطار مسلح و دو قایق بود گشودند. صبح روز بعد، فرماندهی کل تصمیم گرفت که واحد مزبور را جابجا کرده و به اور انتقال دهد. در موقع عقب نشینی افراد قبایل توانستند واگنهای یکی از قطارها را از خط خارج کنند و به دنبال آن سیل آتش از روستای بوریشه این قطار را هدف قرار داد و در نتیجه واحد نظامی با تحمیل خسارات سنگین عقب نشینی کرد. عقب نشینی واحد نظامی انگلیسی از خضر حالت بحرانی شدیدی در سراسر استان منتفق بجای گذاشت و مردم احساس کردند واحدی که قصد داشت جلوی گسترش ناآرامیها را بگیرد، عقب نشینی کرده و زمینه برای دست زدن به یک انقلاب موفقیت آمیز در سراسر استان مساعد می باشد. اوضاع در منطقه فرات هم که فرستادگان و مبلغین نجف اشرف فعالیت های خود را از شهر ساسرا در کنار فرات شمالی تا غراف در فرات جنوبی انجام می دادند، بسیار پیچیده و بحرانی بود تا جایی که ستاد فرماندهی کل، این پرسش را مطرح می ساخت که آیا بهتر نیست از سراسر منطقه فرات صرف نظر کرده و تمام توجه را معطوف بصره نمود تا بتوان خط دجله را حفاظت کرد؟ در

آن صورت قبایل شیعه ناچار بودند با اشغال شهر ناصریه پیروزی خود را استوارتر سازند. سیدهادی المقوطر هم، همان‌گونه که در بالا گفته شد فرستاده نجف بود، و علاوه بر آن مرد زبیرک و باهوشی بود، برای اجرای نقشه مشغول طرح‌ریزی بود. بخشی از نقشه مزبور این بود که پس از عقب‌نشینی از شهر قلعه سکر شیوخ این شهر در رأس افراد خود که پیش از دو‌بست نفر بودند، به شکل تظاهرات وارد شهر شطره شده و این‌طور وانمود کنند که قصد دارند نسبت به سروان انگلیسی توماس اعلام وفاداری و حمایت کنند. ولی خیون‌العبید به توماس اطلاع داد که آمدن این عده بدان نحو یک نوع نیرنگ می‌باشد و هدف آنها به شورش واداشتن همه ساکنان منطقه غراف و سپس حمله به ناصریه است. اگر این نقشه نجف با موفقیت انجام می‌گرفت، انگلیسیها ناچار می‌شدند برای بازپس گرفتن ناصریه واحد بزرگی از سربازان خود را از بصره اعزام دارند، و این واحد یکصد وچهل مایل راه را در صحرای خشک و بی‌آبی طی کند. گزارشی که اداره استانداری منتفق در آن موقع فرستاده بود، از خدمات خیون‌قدردانی کرده و نوشته بود: «نوع حکومت این کشور هرچه باشد، خدمات شیخ خیون نباید از نظر دور بماند و ما باید همیشه آن را بخوبی یاد کنیم». در این اوضاع و احوال رویدادی بوقوع پیوست که می‌توانست اثری عمیق در جریان حوادث و اوضاع عمومی داشته باشد. رویداد مزبور، درگذشت مجتهد بزرگ میرزا محمدتقی شیرازی به دنبال یک بیماری ممتد در تاریخ هجدهم اوت در نجف اشرف که فرستادگان و نمایندگان او فعالیت گسترده‌ای در استان داشتند. بعد از او، مجتهد دیگر شیخ الشریعه جانشینش شد که طبق گفته وی قصد داشت سیاست تندتری علیه انگلیسیها دنبال کند، و بلافاصله بیانیه‌ای انتشار داد که در سراسر استانهای شیعه‌نشین عراق توزیع گردید. متن نامه‌های مبادله شده میان شیخ الشریعه و کمیسر عالی انگلیس در بخش اسناد و پیوست این کتاب از نظر خواهد گذشت.

شیخ الشریعه فرستادگان جدیدی که فعالتر و با نشاطتر بودند به استان منتفق اعزام داشت تا ناصریه را در اختیار گرفته و سراسر منطقه فرات جنوبی را تحت تسلط نجف اشرف درآوردند. موقعی که فرستاده او به شهر شطره رسید، هزاران نفر از مردم که برای استقبال از وی به آن شهر آمده بودند، پایکوبان مقدم او را گرمی داشتند.

در همان شب، مردم در حدود دویست گلوله تیر بطرف پرچم انگلستان که بر فراز خانه سروان توماس در اهتراز بود، شلیک کردند و سروان توماس چاره‌ای نداشت جز اینکه از خانه بیرون رفته و بطرف هواپیمایی که در انتظار او بود برود، و جان خود را نجات دهد. روزبه‌روز بر تعداد فراریان از دستگاه پلیس افزوده می‌شد و فراریان ترجیح می‌دادند به صفوف مسلمانان پیوسته و از فرستادهٔ مجتهد بزرگ تبعیت نموده و از رهبران قبایل اطاعت کنند. در صورتی که انگلیسیها ترجیح دادند با مردم سماوه از راه هوا به جنگ بپردازند و به همین جهت این شهر را با هواپیمای چندین بار بمباران کردند. به یک گروه نجات هم مأموریت داده شد تا کشتی گرین فلای<sup>۱</sup> را از مهلکه بدر برده که در این مأموریت با شکست مواجه شد. ناویهای این کشتی برای رهایی از گرمای سوزان عراق، به اتاق کوچک و تنگی پناه برده بودند، و آبی جز آب کدر رودخانه نداشتند. ارتباط آنان با جهان خارج قطع شد و هیچگونه خبری از بیرون دریافت نمی‌داشتند و به همین جهت کوچکترین اطلاعی از آنچه در بیرون کشتی می‌گذشت بدست نمی‌آوردند، علاوه بر آن در معرض تهاجم قبیلهٔ جویبیر قرار داشتند که آنها را به زیر سیل آتش سلاحهای خود گرفته بودند، و بالاخره هیچ یک از آنها جان سالم از این معرکه بدر نبرد و همگی کشته شدند. ماجرای کشتی گرین فلای فاجعهٔ بزرگی بود که لطمهٔ جبران ناپذیری به شهرت انگلیسیها در استان منتفق وارد ساخت. علاوه بر آن افراد قبیلهٔ کشتی جنگی دیگری بنام S.9 را توقیف و کلیهٔ سرنشینان آن را بازداشت آن کردند. خسارات بزرگی که بر پیکرانگلیسیها در خضر وارد آمد منجر به از دست دادن دو قطار مسلح در سیزدهم اوت، جدا شدن شهر سماوه در همان روز، از دست دادن تعدادی قایق در فرات شمالی در روز پانزدهم اوت، خروج نیروها از شهر شطره در بیستم اوت، توقیف دو کشتی گرین فلای S.9، عقب‌نشینی از شهر سوق‌الشیوخ در اول سپتامبر، و نابود شدن یک واحد نظامی انگلیسی که قصد نجات اردوگاه نظامی راه‌آهن سماوه را داشت در سوم ایلول شد. دیگر پیروزیهایی که قبایل شیعه کسب کردند، این نور امید را در دل افراد تاباند که انقلاب آنان در استان منتفق با پیروزی قرین شده است، تا دوازدهم ماه اوت، هنوز شعله‌های انقلاب در منطقه‌ای واقع میان بغداد و رمادی و یا منطقهٔ فرات-

شمالی در اطراف فلوجه و استان دلیم زبانه نکشیده بود. زیرا شیخ علی‌السلیمان و شیخ فهدین هذال که هر دو از رهبران عشایر اهل تسنن بودند، همیشه به انگلیسیها وفادار ماندند. تا زمانی که این دو رهبر بر قبایل دلیم تسلط داشتند، پیش‌بینی هیچ‌گونه اغتشاشاتی در این استان نمی‌رفت. تنها یک قبیله در استان دلیم وجود داشت که ممکن بود در دسرهایی علیه انگلیسیها تولید کند. قبیله مزبور، قبیله زوبه و رهبر آن شیخ ضاری‌المحمود بود که در دوازدهم اوت سرهنگ لیچمن فرماندار سیاسی آن استان را ترور کرد. ترور لیچمن ضربه سختی بود که بر دستگاه اداری استان دلیم وارد آمد. از همان تاریخ فعالیت‌های ضد انگلیسی در آن منطقه گسترش یافت، زیرا اوضاع و احوال برای این عملیات کاملاً مساعد بود. لیچمن که جنازه او در یکی از پادگانهای فلوجه به خاک سپرده شد، برای اولین بار در سال ۱۹۰۸ به عراق آمده بود. وی در جنگ شعیبه عراق شرکت داشت و همراه تپ پنجم به کوت‌العماره رفت. در سال ۱۹۰۵ فرماندار منطقه دجله شد، و شاهد اشغال عماره، کوت، نبرد و مدائن بود. وی همراه با لشکریان تاوزند به کوت بازگشت ولی چند ساعت قبل از ورود قبایل به آنجا همراه با سواران، آنجا را ترک گفت. به دنبال مسافرت کوتاهی که در سال ۱۹۱۷ به مصر، فلسطین و حجاز کرد، به عراق بازگشت و به سمت فرماندار استان دلیم منصوب شد که طی دوران فرمانداری خود شاهد تسلط برمادی، هیت و عانه شد. در سپتامبر ۱۹۱۸، هنگامی که عملیات نظامی مجدداً در منطقه دجله آغاز شد بعنوان افسر سیاسی به سپاه یکم ملحق گردید و نقش بارزی در رشته عملیات نظامی که منجر به تسلیم شدن عثمانیها در قلعه الشرقاط شد، بازی کرد و بخاطر فعالیت‌های خود به دریافت مدال نایل شد. وی همچنین شاهد تسلیم شدن شهر موصل بود و به فرمانداری آن منصوب گردید تا اینکه بعلت بیماری ناچار به گرفتن مرخصی و بازگشت به انگلستان شد. موقعی که مجدداً به عراق مراجعت نمود، به فرمانداری استان دلیم منصوب گردید و تا زمان ترور در همین پست باقی ماند. ترور لیچمن در خان نقطه، که بعنوان قردانی از کسی که او را ترور کرد به خان ضاری تغییر نام یافت، مورد لطیفه گویی و بحث و گفتگو بود که این سخنها تا زمان درگذشت ضاری‌المحمود در سال ۱۹۲۸ ادامه داشت. این طور بنظر می‌رسید که لیچمن به وفاداری قبیله زوبه (زوبج) نسبت به حاکمیت

انگلیس شک داشت. در حقیقت دلایلی هم از عدم وفاداری آنها در دست بود که شک او را تبدیل به یقین می کرد. زیرا قبیله زوبع، قبیله ای بود که به شیعیان گرایش داشت و این طور بنظر می رسید که در آن دوره بانجف اشرف مرکز تحریکات سیاسی منطقه فرات مرکزی تماس برقرار کرد. در هر صورت، لیچمن برای آزمایش میزان وفاداری ضاری طی نامه ای از وی خواست تا روز دوازدهم اوت به دیدن او به خان نقطه برود. البته لیچمن قبل از ملاقات با شیخ ضاری موفق به گرفتن اختیاراتی از فرماندار شده بود که بموجب آن شیخ ضاری را از پرداخت وام بذر که سال قبل دریافت داشته و در پرداخت تأخیر کرده بود، معاف نماید. در نزدیکی ظهر لیچمن با شیخ ضاری که در نخستین ساعات روز وارد خان شده بود، روبرو گردید. پیرامون حبوبات و درآمد میان آنان گفتگو شد، در میان گفتگوی آنان گروهی از اعراب وارد شدند و گفتند در حالی که در فاصله دو مایلی خان اطراق کرده بودند، اموال آنان را به یغما برده اند. لیچمن بلافاصله یک افسر و ده نفر دیگر و همچنین پنج نفر از افراد قبیله زوبع را جهت دستگیری سارقین اعزام داشت. این طور بنظر می رسد که لیچمن شیخ ضاری را متهم به ایجاد حادثه کرد و کلمات تندی نثار او نموده و به وی هشدار داد اگر نتواند قانون و نظم را در منطقه خود حفظ کند، هیئت حاکمه او را وادار به پرداخت بدهی خود کرده و از آن به بعد وی را شیخ بزرگ زوبع محسوب نمی دارد. شیخ ضاری که مرد با هوش و زیرکی بود و به خود اعتماد داشت توانست اعصاب خویش را کنترل نموده و اجازه خروج بخواهد. وی سپس با افراد قبیله خود مشورت نمود و پس از چند ساعت مشاوره به این نتیجه رسیدند که زمان قتل لیچمن و اعلام آغاز انقلاب در استان دلیم فرارسیده است. شیخ ضاری با افراد خود به خان بازگشت و از نگهبانان خواست که به وی اجازه ورود دهند زیرا قصد دارد مجدداً با لیچمن گفتگو نماید. به آنان دستور داده شد تا اجازه ورود به شیخ ضاری بدهند. موقعی که شیخ ضاری و پسرش سلیمان وارد دفتر کار لیچمن شدند، سلیمان بارابلوم خود را کشید و گلوله ای به سمت لیچمن شلیک کرد و به دنبال آن شیخ ضاری شمشیر خود را بلند کرد و به جان لیچمن افتاد و همین قتل، بعنوان صدور فرمان آغاز انقلاب در استان دلیم بود.

بدون شک لیچمن با عقل و درایت رفتار نکرد. زیرا رفتار تند و ناپسندی که

با شیخ ضاری در برابر افراد قبیله‌اش کرد، به شخصیت او اهانت نمود و وی را جریحه‌دار ساخت. چنانچه وی تنها بود امکان داشت شیخ ضاری آن اهانت را تحمل کند ولی در برابر افراد قبیله قادر به کتمان ناراحتی خود نشد و ماجرا تا ترور لیچمن پیش رفت. به دنبال ترور لیچمن ناآرامی سراسر نقاط فرات مرکزی و جنوبی را فرا گرفت، کما اینکه انقلاب قبایل شیعه ثابت کرد که هیئت حاکمه انگلیس، هرگاه تحت فشار قرار گیرد، قادر به مقاومت نیست و به همین جهت موجودیت انگلیس در سراسر منطقه‌ای که از آن یاد شد در معرض خطر قرار گرفت. شیخ ضاری و افراد او دریافته بودند که هنوز زمان برپایی انقلاب عمومی در استان آنها فرا نرسیده است. در همان هنگام سید محمد صدر فرستادهٔ مجتهد بزرگ به دوستان دلیم و سامرا فعالیت وسیعی را در قبیلهٔ زوبع یعنی قبیلهٔ شیخ ضاری انجام می‌داد که البته فعالیت‌های او بی‌نتیجه نبود. تهدیدهایی که لیچمن به افراد قبیله وارد می‌ساخت و رفتار خشونت‌آمیزی که با شیخ ضاری داشت و دیگر رفتارهای ناپسند او، باعث برانگیخته شدن حس کینه و عداوت در دل قبایل شد و دیگر طاقت تحمل بد رفتاری و خشونت او را نداشتند. بعللی ناشناخته بعضی از نویسندگان انگلیسی، لیچمن را مردی آشنا با امور اعراب دانسته که می‌توانست در صورت لزوم امور آنان را اداره و کنترل کند. شاید بدین علت از او ستایش می‌شد که در استان دلیم و زمانی که افسر سیاسی آنجا بود، موفقیتی بدست آورده بود. موضوع هرچه باشد، باید به این نکته اشاره شود که لیچمن بدون داشتن پول برای پرداختن رشوه میان قبایل منطقهٔ فرات شمالی در آن دورهٔ سرشار از آشوب و اغتشاش و در زمانی که ارتش انگلیس عقب‌نشینی می‌کرد، قادر به فعالیت نبود. ارنست ماین در کتاب خود عراق: اذ تحت‌الحمايگی تا استقلال می‌نویسد: اعانه‌های پرداخت به شیوخ و فعالیت در استان دلیم، در زمانی که لیچمن افسر سیاسی بود، از ۳۷۵ لیرهٔ استرلینگ در سال ۱۹۱۹ به ۲۱ هزار لیرهٔ استرلینگ در سال ۱۹۲۰ ارتقا یافت. علت دیگر موفقیت محدود لیچمن در استان دلیم این بود که اکثریت ساکنان این استان، بویژه قبیلهٔ عنزه پیروان شیخ فهد بن هذال اهل تسنن و دوست وفادار انگلیسیها در عراق بودند. حوادثی هم که در مرکز منطقهٔ فرات جنوبی رخ داد، توسط نجف‌اشرف و علمای شیعهٔ آن رهبری می‌شد که خواهان برپایی دولت دینی بر اساس اصل مهمی از



اصول تشیع، یعنی حکومت امام بودند.

پس از کشته شدن لیچمن زمینه برای فرستاده نجف سید محمد صدر فراهم شد تا مردم را در استان سامرا بشوراند. وی موفق گردید شیخ حبیب الخیزران شیخ قبیله عنزه را قانع کند که روزگار انگلیس در عراق در آستانه سپری شدن می‌باشد و برای اینکه این دوران را کوتاه کنیم باید با آنها بجنگیم تا وادار به ترك کشور شوند. پس از چند روز مشاوره و گفتگو، شیخ حبیب الخیزران به قرآن مجید سوگند یاد کرد که در پیمان خود با فرستاده نجف و همکاری با او وفادار خواهد ماند. موقعیت سید محمد صدر در استمالت خیزران هزاران نفر را به پیروان نجف اشرف افزود، و علاوه بر آن شیخ خیزران از طرف خود فرستادگانی را به سراسر استان اعزام داشت و از قبایل و عشایر دعوت نمود تا به فرستاده نجف پیوسته و با او همکاری نمایند و بدین ترتیب خیزران هیئتی را مرکب از بزرگان قبیله عنزه و قبیله البوعلقه تشکیل داد و آنها را همراه با یک جلد قرآن مجید به قبیله البوحیازه اعزام داشت تا نسبت به سید محمد صدر فرستاده نجف اشرف سوگند وفاداری بخورند. مأموریت هیئت مزبور این بود که تعداد افراد مسلح و آموزش یافته قبیله را در آن استان ارزیابی و مشخص کند. سید محمد صدر هدف عملیات جنگی را که علیه انگلیسیها در استان سامرا صورت می‌دادند بشرح زیر خلاصه کرد:

یکم- برپایی یک دولت عربی در سامرا مرکب از شیوخ و اعیان استان که اداره امور آن را بعهده گیرند.

دوم- لزوم تحویل دادن همه کارمندان سیاسی و غیر نظامی به انقلابیون در دالی عباس جهت اعزام آنان به نجف اشرف.

سوم- تمام املاک دولت در سامرا باید به انقلابیون منتقل گردد.

ولی سرگرد بری افسر سیاسی سامرا شرایط سید محمد صدر را رد کرد، و دستگاههای امنیتی و انتظامی را برای دفاع به حالت آماده باش درجه یک درآورد. قبایل عملیات جنگی خود را علیه انگلیسیها، با عملیات تخریبی در خطوط ارتباطی آنان آغاز کردند. آنها خط راه آهن سامرا و بلد را در چند نقطه قطع و سیمهای تلگراف را در فاصله چندین مایل بریده و پلی را روی کانال دجیل درهم کوبیدند.

منطقه شمال سامرا به علت عبور خط موصل از آنجا، و وجود خط ارتباطی ثانوی با کرکوک، از اهمیت زیادی برخوردار بود.

ساکنان بلد که شهری در استان سامرا است به خواسته های سید محمد صدر در مورد دادن حبوبات و غذاهای مختلف پاسخ مثبت داده، کما اینکه عده ای از افراد شهر به صفوف جنگجویان انقلابی پیوستند. در ۲۸ ماه سپتامبر انقلابیون به رهبری سید محمد صدر به ساختمان فرماندهی کل استان سامرا که در شهر سامرا قرار داشت، حمله کرده ولی موفق به اشغال آن نشدند. شهر سامرا هم با اینکه اکثریت ساکنان آن اهل تسنن هستند، مع الوصف یکی از مراکز مهم مورد علاقه شیعیان می باشد که پیروان آن جهت زیارت مراقد ائمه اطهار به آن روی می آورند. در شهر سامرا چهار مرقد والامقام وجود دارد. یعنی مرقد امام علی الهادی فرزند امام محمد الجواد (ع) و امام حسن عسکری فرزند امام علی الهادی (ع) همچنین مرقد «حلیمه» خواهر امام علی الهادی (ع) و نرگس همسر امام حسن عسکری (ع). در اطراف همین مرقدها، زیرزمینی وجود دارد که در دوران خلافت احداث شده بود. خلیفه آن زمان سربازان خود را برای دستگیری حضرت محمد المهدی (امام زمان) که هنوز هیجده سال بیشتر نداشتند، اعزام داشت و آن حضرت به آن زیرزمین رفتند. سربازان خلیفه هم برای دستگیری او به زیرزمین رفتند ولی ناگهان آب چاهی که در آن کنار بود به زیرزمین سرازیر گشت و سربازان ناچار شدند قبل از پر شدن زیرزمین از آن فرار کنند. روز بعد که سربازان مجدداً به جستجوی نوجوان در آن زیرزمین پرداختند از او اثری نیافتند و به دنبال آن شیعیان گفتند آن حضرت در غیبت هستند و زمانی که دنیا مملو از ظلم و ستم شود ظهور می کنند تا دنیا را پراز عدل و داد کنند.

روز پنجم اوت، وزیر خارجه انگلستان، تلگرافی برای ویلسون فرستاد و از وی خواست که علل و هدفهای واقعی انقلاب شیعیان عراق را تلگرافی به او اطلاع دهد. تجزیه و تحلیل ویلسون درباره علل انقلاب در ابتدای امر بسیار گنگ بود

۱. آنچه در بالا درباره سن حضرت حجة بن الحسن (ع) آورده شد، نظر نویسنده کتاب است. ولی در فرهنگ معین چنین آورده شده است که آن حضرت در سال ۲۵۵ هجری قمری در سامرا متولد شده اند و در پنج سالگی بود که پدر آن حضرت، امام حسن عسکری (ع) رحلت کردند و آن حضرت از انظار غایب شدند.

و نشان می‌داد وی قصد شانه خالی کردن از دادن پاسخ دارد. بنظر ویلسون عواملی داخلی و خارجی در پس این انقلاب وجود دارد. از جمله اینکه سوریه و ترکیه بطور گسترده‌ای در عراق تبلیغات براف انداخته بودند و علاوه بر آن پولهای زیادی برای تقویت آن تبلیغات به عراق سرازیر می‌شد. ویلسون معتقد بود که اندیشه دست‌زدن به یک انقلاب برای مردم عراق ناشناخته بود. یک هفته بعد یعنی روز دوازدهم اوت، ویلسون تلگراف دیگری مخابره کرد که تا حدودی عاقلانه‌تر بنظر می‌رسید زیرا علل اصلی انقلاب را به نحو دقیقتری مورد اشاره قرار می‌داد و می‌گفت علل اصلی بروز انقلاب محرومیت هیئت حاکمه انگلیسی از محبوبیتی که در ابتدای اشغال از آن برخوردار بود، می‌باشد. وی ضمن اعتراف به گناهان خود، بازهم مسئولیت را میان خود و رهبران و شیوخ قبایل تقسیم کرده بود. البته ویلسون در تلگراف دوم خود باز هم نکات مهمی را که باعث شد تا انگلیسیها محبوبیت و موقعیت روزهای نخست اشغال را از دست بدهند، نادیده گرفت. ولی چرچیل حاضر نشد بپذیرد که مداخله ترکها و تلاش آنان برای تحریک ملت عراق، عامل برپایی انقلاب شیعیان شد، و حاضر نشد این ادعا را بپذیرد که ترکها بطور رسمی در امور عراق مداخله نموده و اهالی را می‌شوراند ولی از یاد نبرد که واحدهای انگشت شماری از نظامیان ترك از اعراب شیعه جانبداری می‌کردند. در صورتی که نویسنده‌ای بنام هوگارت<sup>۱</sup> معتقد است انقلاب عشائری سال ۱۹۲۰، یک انقلاب شیعی بود که از طرف کربلا و نجف سازمان داده شده بود.

عواملی که باعث شعله‌ور شدن انقلاب ۱۹۲۰ شد، متعدد بود و اکثر آنها بستگی به سیاست کلی سازمان اداری داشت. و گرچه ادعاهایی درباره مداخلات خارجی و سرازیر شدن کمکهای مالی بطرف کربلا و نجف اشرف وجود داشت ولی واقعیت غیر قابل انکار این است که بذرنارضایی و علل ناآرامیها، چه مداخلات و تحریکات خارجی صورت می‌گرفت یا نمی‌گرفت، و یا کمکهای مالی از خارج می‌رسید، یا نمی‌رسید، وجود داشت. ادعاهایی که درباره مداخلات خارجی می‌شد، فقط پیرامون مداخلات آلمان و ترکیه نبود، بلکه از ایالات متحده آمریکا هم یاد می‌شد. زیرا کنسول آمریکا و تعدادی از آمریکاییان مقیم عراق، آنچه را که مطبوعات انگلیس

پیرامون امپریالیسم و برنامه‌های امپریالیستی، که دولت انگلیس دنبال می‌کرد، می‌نوشتند، به اطلاع میهن‌پرستان عراقی می‌رساندند. البته اگر ساکنان عراق و یا اکثریت آنان از تشکیلات اداری انگلیس راضی بودند، هیچگاه مداخلات خارجی موفق به ایجاد چنین قیامی نمی‌شدند و انقلابی چنان گسترده علیه انگلیسیها صورت نمی‌گرفت. کنهان کورنوالیس<sup>۱</sup> مشاور انگلستان نزد فیصل، معتقد بود که انگیزه این انقلاب در همه ادوار تاریخ عراق نهفته بود و این انقلاب نتیجه مستقیم سیاست انگلستان در عراق بشمار می‌رود. ولی در اثر اتحاد نیروهای پنهانی که برای درهم‌کوبیدن امپراتوری انگلیس فعالیت می‌کردند با ناراضیان عراق، زمان برپایی این انقلاب جلو افتاد. سرگرد برای<sup>۲</sup> افسر ویژه اطلاعات و وابسته سیاسی دفتر هند نظری دیگر داشت و معتقد بود که سیاست انگلستان در عراق یکی از عوامل بروز ناآرامیها در عراق بود، نه علت اصلی. وی مدعی بود، به استناد مدارکی که در اختیار دارد علل ناآرامیها، عوامل خارجی بود. زیرا دولت عربی دمشق و دولت ترك در اسلامبول با علاقه و شوق در رؤیای این بودند که غرق شدن انگلیسیها را در شنهای روان عراق شاهد باشند. در صورتی که اگر تشکیلات اداری انگلیس اقدامات پیشگیرانه‌ای در اوایل سال ۱۹۱۹ اتخاذ می‌کرد، می‌توانست از آن همه خساراتی که بر آن وارد شد، دوری جوید. اختلافات خصوصی که میان سرایلمرهد این فرمانده کل نیروهای ارتشی از یک طرف و آرنولد ویلسون فرماندار عراق از طرف دیگر بروز کرده بود، جوی از عدم همکاری میان نیروی نظامی و نیروی غیر نظامی بوجود آورد و باعث شد تا انگلیسیها در برابر دشمنان خود عاجز و ضعیف جلوه کنند. سیاست انگلستان در خاور نزدیک در فاصله سالهای ۱۹۱۶-۱۹۲۰ تحت تأثیر دو شخصیت انگلیسی قرار گرفت که عبارتند از: بخش سوریه، سرهنگ لورنس که اعراب را تشویق می‌کرد تا در رسیدن به رؤیاهای خود جهت کسب استقلال کوشا باشند و در ضمن آنان را به عداوت با فرانسویان و ادار می‌کرد و دیگری در بخش عراق سرآرنولد ویلسون بود که سعی در سرپوش گذاشتن آن رؤیاهای می‌کرد. ویلسون هیچگاه سعی نمی‌کرد هدفهای خود و یا انگیزه‌های پیش گرفتن چنین سیاستی را مخفی نگهدارد. انگیزه‌های

شعله‌ور شدن انقلاب شیعیان عراق علیه انگلیسیها که در بالا به آن اشاره رفت، چیزی بود که در اندیشه دیگران خطور می‌کرد ولی نویسنده علل اصلی را بشرح زیر می‌داند:

یکم— اصرار و لجاجت تشکیلات اداری انگلیس برای گرفتن مالیات از هر محصول کشاورزی و محصولات باغات که مورد نفرت فقرا و ثروتمندان بود. تا جایی که قبایل، مانند قبیله بنی‌حشیم در استان منتفق، در سال ۱۹۱۹ برای اولین بار در تاریخ خود را ملزم به پرداخت مالیاتهای سنگین دید. میزان گرفتن مالیات در آن سال در استان منتفق بالاترین رقم مالیات را در فاصله سالهای ۱۹۱۶ تا ۱۹۲۸ نشان می‌دهد. بشرح زیر به آمار درآمدهای یاد شده در فاصله مزبور نظر می‌اندازیم:

۱۹۱۶ — ۵۲/۴۶۴ لیره استرلینگ

۱۹۱۹ — ۱/۶۶۱/۸۲۳ لیره استرلینگ

۱۹۲۶ — ۱۰/۰۰۲/۶۵۹ لیره استرلینگ

۱۹۲۸ — ۱/۲۷۷/۲۳۳ لیره استرلینگ

بطور مثال، در استان منتفق مالیات بردرآمد سرانه از کمتر از پنج روپیه در سال ۱۹۱۶ به پنج شلینگ در سال ۱۹۱۹ افزایش یافت و پس از ناآرامیهای سال ۱۹۲۰، در سال ۱۹۲۲ مجدداً به یک شلینگ کاهش پیدا کرد. قبایلی که چنین مالیات بر درآمدی پرداخت می‌کردند، می‌دیدند هیچگونه فایده‌ای معادل مالیاتی که پرداخت می‌کنند عاید منطقه آنان نمی‌شود. مالیاتهایی که از استانهای منتفق، دیوانیه و شامیه، سه استان شیعه‌نشین در سال ۱۹۲۰ جمع‌آوری شده بود، معادل ۵/۵۳۳/۱۰۰ شلینگ، یعنی یک چهارم مالیات کل استانها که بالغ بر چهارده استان بود، می‌شد در صورتی که بودجه در نظر گرفته شده برای این سه استان بالغ بر ۱/۹۲۹/۴۴۰ شلینگ بود.

دوم— سیاست عشایری‌ای که تشکیلات اداری انگلیس در عراق دنبال می‌کردند، عامل اصلی بروز ناآرامیها بود. در مناطق متعددی، لبه تیز عداوت شیوخ قبایل بپاخاسته، در درجه نخست متوجه کارمندان دولت بود که نفوذی والاتر از شیوخ قبایل داشتند. علاوه بر آن شیوخ قبایل در ناآرامیهای سال ۱۹۲۰ آن قدر که نسبت به کسانی که بعنوان شیخ در ادارات دولتی کار می‌کردند عداوت

داشتند، علیه انگلیسیها دشمنی نشان نمی‌دادند. تشکیلات اداری انگلیس وهمچنین افراد معمولی قبایل، این شیوخ را به‌مثابه آلت دست دولت بحساب می‌آوردند. ولی رویدادهای بعدی نشان داد این شیوخ که هیئت حاکمه به‌آنان اختیارات وسیعی داده بود، آن را بنحونامطلوبی بکاربردند و از آن به‌نفع خود استفاده کردند. منافع مادی‌ای هم که آنها بدست آوردند حاصل سوء اداره انگلیسیها در جمع‌آوری مالیات بر درآمد بود. روش جاری بدین ترتیب بود که آمار جمعیت را تخمین می‌زدند و سپس مسئولیت جمع‌آوری مالیات را بعهده می‌گذاشتند و آنان در مقابل زحمات خود یک‌درصد کارمزد دریافت می‌داشتند. شیوخ دولتی هم که در عراق به‌سرکل شهرت داشتند، مانع بزرگی در سر راه شیوخ دست دوم و شیوخ عشایری بودند که ناسیونالیسم جدید را بهترین وسیله برای رهایی از سلطه‌گری دولت و سرکل‌های آن می‌دیدند.

سوم— پس از امضای قرارداد آتش‌بس در سازمان سیاسی تشکیلات اداری انگلستان، زمینه برای استخدام تعدادی از افسران انگلیسی که در اوایل عملیات جنگی نمی‌توانستند از خدمات نظامی آنان صرف‌نظر کنند، فراهم شد. لونگرگ کارمندان جدید را که از افسران قدیمی انتخاب شده بودند، اداریه‌های ناوارد توصیف کرده بود. هیچ یک از کارمندان جدید تخصص و مهارتی در اداره کارهایی که به‌آنان واگذار شده بود، نداشتند. آنها با روحیه و خصایص ملت عراق آشنا نبودند. این کارمندان نظامی در شهرستانهایی از قبیل شطره و قلعه سکر، دیوانیه و عفج تقسیم شدند، در حالی که اداره پستهای اداری مراکز بدست کارمندانی از شورای خدمات اداری دولت هند واگذار شد. بدین ترتیب می‌توان درک کرد تعلیمات اداری‌ای که از طرف مراکز اداری عراق داده می‌شد، قبل از هر چیزی بر آموزشهایی تکیه داشت که کارمندان در دوران خدمت خود در هندوستان کسب کرده بودند. در نتیجه سیستم اداری بسیار شدیدی در عراق برپا شد. موضوع به اینجا ختم نشد که مردم عراق عادت به‌چنین سیستم شدید و سختی نداشتند، بلکه آنها حتی آمادگی پذیرش آن را در خود نمی‌دیدند. کارمندان جدید شدیداً مغرور بوده و عظمت انگلستان آنها را سرمست ساخته بود و همین موضوع منجر به‌آن شد تا نسبت به‌سنن و روشهای کشوری اهمیت شده و آنها را مورد اهانت قرار دهند.

اگر آنها مسن‌تر، دنیا دیده‌تر و آموزش یافته‌تر بودند، و می‌دانستند که چگونه با مردم عراق رفتار کنند، بدون شک می‌توانستند مأموریت و وظیفه‌ای را که به آنان واگذار شده بود بنحو بهتری انجام دهند. در یک بررسی آمارگونه که در سال ۱۹۲۰ در بغداد منتشر شد، آمده بود که ۹۶ درصد افسران سیاسی در شهرستانهای مختلف هنوز به سن چهل سالگی نرسیده بودند، دوسوم آنان هم قدم به سی سالگی نگذاشته بودند و بیست و سه درصد آنها در سن بیست و پنج سالگی یا کمتر بودند. از مجموع کارمندان اداری هم ۸۷/۵ درصد پایینتر از چهل سال و ۴۲ درصد آنان پایین سی-سالگی بودند. شخص فرماندار نظامی هم ۳۵ سال داشت. هیوبرت یانگ<sup>۱</sup> در اوایل سال ۱۹۱۹ نوشت: دولت عراق خیلی بزرگتر از آن است که زمام آن بدست ویلسون سپرده شود. وی بطور مرتب به دولت انگلستان هشدار می‌داد و توصیه می‌کرد که اگر هر چه زودتر سرکا کس را به عراق بازگرداند، برای طرفین مفید خواهد بود.

چهارم—مهمترین عاملی که احساسات ملی و سیهنی را در دل اعراب برانگیخت و رؤیاهای شیرین را در افکار آنان زنده کرد، اظهاراتی بود که سیاستمداران انگلستان و متفقین آن در دوران جنگ ابراز می‌داشتند. عراقیان هنوز هم بیانیه ژنرال مود را به یاد می‌آوردند که در آن تعهد کرده بود، عراق را از هرگونه تسلط خارجی نجات خواهد داد. کما اینکه نطق لوید جورج را که در پنجم ژانویه ۱۹۱۸ ایراد کرده بود، بخاطر می‌آوردند. آنها همچنین بخوبی اصل دوازدهم اصول ویلسن رئیس جمهور آمریکا و قبل از آن بیانیه مشترک فرانسه و انگلستان را که در هیجدهم نوامبر ۱۹۱۸ منتشر شد، از یاد نمی‌برند. تمام این اظهارات و بیانیه‌ها که در اوایل جنگ از زبان و گفته انگلیسیها مطرح شد، عراقیان را امیدوار ساخت که رؤیاهای و خواسته‌های ملی آنان بدست انگلیسیها صورت تحقق خواهد گرفت. ولی در سوم مه ۱۹۲۰ روزنامه بغداد تایمز<sup>۲</sup> نوشت که تصمیم بر این گرفته شده تا عراق تحت‌الحمایه انگلیس شود. این خبر تمام رؤیاهای عراقیان را برباد داد و ثابت کرد انگلستان قصد انجام تعهدات خود را ندارد. به دنبال انتشار خبر تحت‌الحمایه قرار گرفتن عراق، نشانه‌هایی از نزدیک شدن شیعیان و اهل تسنن عراق

در صحنه سیاسی جلوه‌گری نمود. فرا رسیدن ماه رمضان آن سال مصادف بود با نوزدهم ماه مه و به همین جهت نزدیکی شیعیان و اهل تسنن معنی تازه‌ای بخود گرفت، و همکاری میان دو دسته شکلی علنی یافت. در این ماه معمولاً پیروان هر دو مذهب مراسم ویژه مذهبی برگزار می‌کنند. در آن سال طرفین بعنوان نشان دادن وحدت خود، مراسمی را مشترکاً در مسجد بزرگ شهر برگزار کردند. پس از اقامه هر نماز، نطق‌های سیاسی و شعارهای حماسی و ملی مطرح می‌گردید. مراسم عید فطر هم یکجا بجا آورده شد. این مراسم اثری عمیق در تحریک احساسات ژرف اعراب مسلمان داشت، که در اثر آن برخوردهایی میان مردم هیئت حاکمه صورت گرفت و دولت ناچار گردید واحدهای زرهی گشتی در خیابانها براه اندازد. خبر پذیرفتن تحت‌الحمايگی عراق از جانب انگلستان بصورت نفتی بود که بر آتش ریخته می‌شد تا جو بحران زده و اغتشاش یافته عراق را متلاطمتر سازد.

پنجم— برپایی دولت عربی در سوریه، میهن پرستان عراقی را واداشت تا به همسایگان سوری خود بعنوان حامیان خویش در مقابل اشغالگران انگلیسی و حکمروایی آنان بنگرند. پیامهای تهنیت آمیزی برای امیر فیصل بخاطر نشستن بر تخت سلطنت سوریه و امیر عبدالله به مناسبت انتخاب او بعنوان پادشاه عراق فرستاده شد. در پیامی که برای امیر عبدالله فرستاده شد،— و در بخش آخر این کتاب از متن آن آگاهی خواهیم یافت— از او به گرمی یاد کرده و تعهد شده بود که به وی وفادار خواهند بود. پیام مزبور را شیوخ منطقه شامیه، سماوه، رمیثه و قبایل منتفق و همچنین اعیان نجف اشرف و کوفه و حله امضا کرده بودند.

ششم— طی سومین هفته ماه ژوئن، یک سلسله ترورها در کربلا و حله بوقوع پیوست که از جمله بازداشت‌شدگان در این رابطه میرزا محمدرضا فرزند مجتهد بزرگ محمد کاظم یزدی بود که باعث بحرانیتر شدن جو حاکم بر منطقه فرات مرکزی گردید. بنظر ویلسون این موج بازداشت اثر بسیار نامطلوبی در عراقیان داشت. ولی به گفته او از شدت ناآرامیها کاسته شد، شیوخ و رهبران عشایر اعتماد بنفس پیدا کردند، درآمدهای خزانه منظم گردید و اوضاع در منطقه فرات مرکزی به حالت صلح و آرامش قبلی بازگشت. به ادعای ویلسون پس از بازداشتها، اوضاع در همه جا به استثنای نجف به حال عادی بازگشت. تمام بازداشت‌شدگان



به جزیره هنگام در خلیج فارس تبعید شدند. هوای این جزیره در تابستان بقدری گرم می‌شود که کمتر کسی قدرت تحمل آن را دارد و گذشته از این افزایش رطوبت هوا و کثرت مگس و حشرات گوناگون، انسان را آزار می‌دهد.

هفتم— اختلافات خصوصی میان ویلسون و هلداین از مهمترین عوامل بروز ناآرامیها بود. همان‌گونه که گفته شد، ویلسن در رأس تشکیلات غیر نظامی انگلیس و هلداین فرمانده کل نظامی بودند. این دو نفر از نظر سن، شیوه و عقیده اختلافات فاحشی با همدیگر داشتند. هلداین ۵۸ سال داشت و قسمت اعظم خدمت او در ارتش انگلیس طی شده بود، در حالی که نود درصد ارتش اشغالگر عراق از سربازان هندی بودند. وضع اداری پیچیده بود، وضع سیاسی هم به اندازه‌ای دقیق بود که برای اداره آن نیاز به تخصص و مهارت زیادی بود. هلداین شخصاً در کتابی که به تحریر کشیده بود نوشت: «در آن دوره، ماه مارس ۱۹۲۰، هیچ‌گونه دورنمایی از سیستم حکومتی که بوسیله آن عراق را اداره خواهیم کرد، نداشتم». پس از گذشت یک ماه از پیاده کردن نیروهای انگلیس معلوم شد که در کنار رودخانه عمردر شمال بصره بندری وجود دارد و طبق نوشته هلداین دو اسکله، هیجده سد و دو ایستگاه حمل و نقل رودخانه‌ای در کنار آن احداث شده بود. وضع نظامی‌ای که هلداین با آن روبرو شد بسیار سخت و طاقت‌فرسا بشمار می‌رفت. تعداد سربازان تحت فرماندهی او بالغ بر ۱۳۳ هزار نفر بود که ۴۷ هزار نفر آنان از سربازان سواره جنگنده بودند. از میان سربازان اخیر، چهار هزار و دویست نفر انگلیسی و سی هزار نفر هندی با درجه‌های گوناگون بودند. هلداین همچنین موظف بود از چهارده هزار نفر اسیر ترك نگهداری کند. کما اینکه در تهاجم خود ۵۰ زن و ۵۰ کودک در اختیارش بودند. علاوه بر آن، اردوگاههای پناهندگان در شهر یعقوبه و دیگر شهرها را هم زیر نظر داشت که در حدود پنجاه هزار نفر پناهنده آشوری و ارمنی در آنها اقامت داشتند. سربازان انگلیسی هم که در اختیار او بودند، بدون استثنا هیچ‌گونه اطلاعی از کشور عراق نداشتند و علاوه بر آن فاقد هرگونه تخصص نظامی بودند. حفاظت خطوط ارتباطی عراق هم که در حدود دوهزار مایل بود، از اقدامات ضروری نظامی بشمار می‌رفت. علی‌رغم تمام این مسئولیتهای سنگین، هیچ‌گونه نشانه‌ای از همکاری و حس اعتماد میان گردانندگان سیاسی از یک طرف و گردانندگان نظامی از طرف دیگر بچشم

نمی‌خورد. در اواخر ماه ژوئن، ویلسون به این نتیجه رسید که اوضاع در آستانه انفجار می‌باشد، به همین جهت به هلداین اصرار ورزید که تقاضای کمک نظامی کند. ولی هلداین که خیلی امیدوار بود، روز ۲ ژوئن به کردند که ستاد فرماندهی کل در آنجا مستقر بود، بازگشت. در نامه‌ای که هلداین در پاسخ ویلسون در مورد تقاضای نیروهای کمکی فرستاده بود، به عدم اعتماد نظامیان به گزارشهایی که افسران سیاسی پیرامون خطرناک بودن اوضاع عراق ارائه می‌دادند، اشاره شده بود. همین بی‌اعتمادی و نبودن همکاری میان نظامیان و غیر نظامیان انگلیسی، باعث شد تا انگلیسیها در برابر دشمنان خویش بصورت بسیار ضعیفی جلوه کنند. و همین ضعف پیدا شده در سیاست مشکوک انگلیس را می‌توان یکی از علل شعله‌ور شدن انقلاب سال ۱۹۲۰ دانست. آمار تلفات، مجروحین و مفقودین انگلیسیها در ناآرامیهای ماه ژوئن تا اول اکتبر ۱۹۲۰ بشرح زیر است:

از میان درجه‌داران انگلیسی: ۲۲ نفر کشته، دو نفر از مجروحین هم در گذشتند. ۳۶ نفر مجروح و پنج نفر مفقود.

— از سربازان هندی: ۲۴۴ نفر کشته، صد نفر از مجروحین درگذشتند، ۹۹۶ نفر مجروح و ۳۰۲ نفر مفقود.

— از وابستگان به ارتش هند: ۱۲ نفر کشته، ۳ نفر از مجروحین درگذشتند، ۴۴ نفر مجروح و ۲۸ نفر مفقود.

واحد‌های کمکی که از اول ماه اوت تا ۲۶ اکتبر ۱۹۲۰ به نیروهای انگلیس در عراق پیوستند عبارتند از:

— ۳ گردان پیاده انگلیسی.

— ۱۷ گردان پیاده هندی.

— یک آتشبار توپخانه سلطنتی.

— دو آتشبار مسلسل.

— یک گردان ارتش امپراتوری به اضافه تعدادی از کارگران جمعی ارتش که عده آنان معمولاً بستگی به تعداد سربازان هر واحد دارد.

حال به اینجا می‌رسیم تا این پرسش را مطرح کنیم که انقلاب شیعیمان عراق

چه نتیجه‌ای بیارمی آورد؟ انگلیسیها آن را تمرد و عصیان و سرپیچی از قانون دانستند که در اثر آن ۴۲۶ نفر کشته، ۱۲۲۸ نفر زخمی و ۶۱۵ نفر مفقود و اسیر از میان انگلیسیها بجا گذاشتند. علاوه بر آن چهل میلیون لیره استرلینگ از بودجه انگلستان برای آنها هزینه ببار آورد. انقلاب عراق و خسارتهای مالی و جانی فراوانی که در برداشت، باعث شد تا عموم مردم خسته شده از جنگ و مطبوعات باز هم این شعار را مطرح کنند که «از عراق خارج شوید».

در مورد کارمندان انگلیسی و کارمندانی که در تشکیلات غیرنظامی کار می‌کردند، انقلاب عراق بصورت فاجعه‌ای بود که آنچه را رشته بودند، پنبه کرد. در صورتی که برای خود عراقیها، بویژه برای قبایل شیعه منطقه فرات مرکزی و جنوبی، که اغلب عملیات نظامی و جنگی در آنها بوقوع پیوست، انقلاب «جنگی بود ملی برای نیل به استقلال» و بمنظور وادار کردن انگلیسیها به قبول تشکیل یک دولت ملی و دادن استقلال به کشور. توینبی<sup>۱</sup> مورخ معروف و ریچارد کوك<sup>۲</sup> در این باره با عراقیان هم-نظر هستند. روی هم رفته، نساآرامیهای سال ۱۹۲۰ هیچگونه تغییری در ماهیت سیاست پیر انگلیس در عراق بوجود نیاورد ولی روی‌روش اجرای این سیاست اثر گذاشت. این انقلاب باعث شد تا عراقیان به اهمیت نیروی خود در همکاری و فعالیت هماهنگ، که حتی انگلستان با تمام امکاناتی که در اختیار داشت نمی‌توانست رویاروی آن ایستادگی کند، پی‌برند. انقلاب همچنین توانست نقاط ضعف و چند دستگی ملت عراق را نشان دهد. و بالاخره انقلاب پرده از اعمال رهبران بزرگی برگرفت که قرار بود نقش عمده‌ای در نهضت ملی بمنظور رسیدن به استقلال بازی کرده و آنان را به ملت عراق معرفی نماید. ولی ضررهای سنگینی را هم که انقلاب به کشور زد، نباید از یاد ببریم و حال این پرسش را مطرح می‌سازیم: آیا لازم بود انقلاب سال ۱۹۲۰ با تمام ضررهایی که همراه داشت، صورت می‌گرفت؟ و آیا انگلیسیها می‌توانستند جلوی آن انفجار عظیم را بگیرند؟ پاسخ را از زبان یک افسر سیاسی سابق انگلیس در شهر کركوك می‌شنویم که گفت: «اگر نقشه‌ای برای برپایی یک حکومت خود-مختار در عراق وجود داشت، و اگر چنین طرحی در سال ۱۹۱۹ اجرا می‌گردید، و اگر کار کمیته‌ها منحصر به مسائل حیاتی و اساسی باقی می‌ماند، و اگر اعتراضات ویلسون

و بهانه‌هایی که می‌آورد نادیده گرفته می‌شد، و اگر دولت انگلستان کاکس را در مقام خود در بغداد ابقا می‌کرد، آری می‌گویم اگر تمام این امور صورت می‌گرفت، می‌توانستیم به مقدار زیادی از دردها و خسارات دوری جسته و این همه نفرت و عداوت برای خود باقی نمی‌گذاشتیم».

## فصل چهارم

### مخالفت شیعیان با دولت موقت فیصل به تخت سلطنت عراق می‌نشیند

حضور انگلیس در عراق و حفظ موقعیت خود در این بقعه، برای منافع عمومی آن در خاورمیانه و هندوستان، عامل بسیار مهمی بشمار می‌رود. امکانات اقتصادی عراق، از ثروت نفت گرفته تا پنبه، حبوبات و خرما، آن را بصورت کشوری با آینده اقتصادی شکوفایی درمی‌آورد. پیش‌بینی‌هایی که در این زمینه صورت می‌گرفت این احتمال را می‌داد که عراق بتواند دومیلیون عدل پنبه و یک میلیون تن گندم تولید کند. البته نفت در آن ایام ناشناخته بود، ولی پیش‌بینی‌هایی که در این زمینه صورت می‌گرفت برای جلب سرمایه‌های بزرگ به عراق و بکار انداختن آن در این کشور، کافی بود. از لحاظ استراتژی هم اشغال عراق توسط انگلستان و نگهداری آن، امر بسیار مهمی بشمار می‌رفت. چون عراق در سرراه هندوستان و خاور دور قرار دارد، لذا موقعیت آن از نظر ارتباطات هوایی و بیسیم بسیار مهم بوده و بوسیله راه آهن کوتاهترین راه بشمار می‌رود. انگلیسی‌ها از مدتها قبل در اندیشه اشغال بصره در ابتدای خلیج فارس بودند تا بتوانند نیروی دریایی خود را در آن منطقه تقویت کنند. بندر بصره بویژه در قبال منافع نفتی انگلستان در آبادان و عربستان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود، ولی اگر این بندر در دست نیروی دشمن انگلستان باشد، اهمیت خود را از دست می‌دهد. از جنبه سیاسی ملاحظه می‌کنیم که تسلط انگلستان بر بغداد، می‌تواند موقعیت و حضور آن را در منطقه تقویت کرده و اجرای سیاست آن را در ایران آسان سازد. اگر تمام موارد فوق را در نظر بگیریم، می‌توانیم بعلت نگرانی دولت انگلستان پی‌بریم و بفهمیم چرا آن دولت سعی می‌کرد عراق را آرام

ساخته و یک دولت بظاهر ملی روی کار آورد و خود در پس آن پنهان شود، دولتی که از طریق عقد یک موافقتنامه با انگلستان، تعهد کند منافع انگلستان را در عراق برسمیت بشناسد. در اوایل ماه اکتبر، با ورود سرپرسی کاکس به بندر بصره، دوران حکومت نظامی که از زمان اشغال عراق در این کشور روی کار آمده بود سپری شد، ولی بازهم عملیات نظامی در مناطق وسیعی از فرات مرکزی و جنوبی ادامه یافت، و به انگیزه دنبال شدن اغتشاشاتی که در تابستان شروع گشته بود، مقررات فوق العاده هم برقرار شد. در واقع هنگام ورود کاکس نیمی از کشور عراق بطور فعالانه، با رژیم حاکم مخالفت می‌ورزید. لذا کاکس ملزم بود قبل از دست زدن به هر اقدامی برای تشکیل دولت موقت، اوضاع کشور را آرام سازد، بویژه اینکه قبایل آن هنوز در حال انقلاب مسلحانه بودند. ورود سرپرسی کاکس طی دوماه سپتامبر و اکتبر، مورد بحث و گفتگوی همه طبقات مردم بود و در این زمینه حدسها و تخمینهای زیادی زده می‌شد. ولی علمای شیعه همراه با «کمیته حیدری» که نماینده حاکمیت عالی تشیع بود، و در رأس آن شخص مجتهد بزرگ قرار داشت، فعالانه و بطور وسیعی علیه خطراتی که نفوذ کاکس در بر دارد، تبلیغ می‌کرد. کمیته مزبور مرکب بود از ابوالقاسم کاشانی و ابوالحسن اصفهانی، میرزا عبدالحسن فرزند شیرازی، احمد-سلا کاظم خراسانی و نورالباسری. این کمیته بطور مرتب از عواقب وخیم سیاست مکارانه کاکس به عراقیها هشدار می‌داد و از آنها می‌خواست که در دادن قول و تعهد هیچ‌گونه عجله‌ای بخرج ندهند، مگر پس از اندیشیدن و فکر کردن زیاد. انقلابیون کماکان کربلا، نجف اشرف، توبریج، رمیثه، هیت و بخش بزرگی از حوزه فرات از جمله قسمت میانی راه آهن را در اختیار داشتند. خسارتهایی که در اثر ناآرامیهای سال ۱۹۲۰ به راه آهن و درآمد بازرگانی وارد شد به مبلغ ۵۰۰/۱۲۴ لیره استرلینگ تخمین زده شد. در این میان فقط شهر ناصریه در استان منتفق در دست هیئت حاکمه باقی ماند. شهرهای سماوه و کوفه کماکان در محاصره بودند. دفاتر دولتی در حله و کربلا مورد حمله قرار گرفت و اسناد و مدارک به آتش کشیده شد. اعاده مجدد نظم و آرامش نیاز به زمان داشت. اولین منطقه‌ای که مورد توجه کاکس قرار گرفت، منطقه فرات مرکزی، مرکز ناآرامیها و زدوخوردها بود، زیرا معتقد بود آرام کردن سایر مناطق بستگی به آرام کردن منطقه فرات مرکزی دارد.

سخنگوی کمیته حیدری سید ابوالقاسم کاشانی اعلام کرد کمیته مزبور، صلح را به هر نوعی که باشد رد می‌کند، کما اینکه آتش‌بس را با ارتش اشغالگر و زمامداران غیر نظامی پذیرا نیست زیرا به اعتقاد وی هرگونه راه‌حل مسالمت‌آمیز به انگلیسیها فرصت می‌داد تا مجدداً با تشکیلات تازه‌تری خود را سازمان دهند و در موضع قدرت قرار گیرند، تا بتوانند شرایط خود را تحمیل کنند. ولی کربلا در سیزدهم اکتبر و کوفه در هفدهم اکتبر تسلیم شد و سپس نجف اشرف سقوط کرد. شهر سماوه هم در دوازدهم اکتبر مسترد گردید، در صورتی که شهر رمیثه که اولین برخورد با انگلیسیها در آن بوقوع پیوست، دو روز بعد تسلیم گردید. در اواخر ماه نوامبر تمام قبایل منطقه شامیه تسلیم شدند. یکی از شرایط تسلیم، تحویل دادن همهٔ سلاحها و مهمات بود. بعضی از رهبران آن خود را تسلیم و بعضی دیگر از راه صحرا به سوریه یا حجاز فرار کردند. تا نیمهٔ ماه فوریه، ارتش انگلستان سرگرم بررسی موضوع تسلیم و اجرای شرایطی بود که علیه مردم تحمیل کرده بود. قبایل عرب بطور کامل مسلح بودند و به همین جهت انگلیسیها دریافتند که عاقلانه نیست موضوع خلع سلاح قبایل را به دولت عربی واگذارند زیرا آن دولت برای برقراری نظم و امنیت که برای برپایی یک دولت فعال مورد نیاز است، عاجز خواهد ماند. حتی غرامتهایی هم که ارتش انگلستان برای افراد قبایل در نظر گرفت، خود یک نوع ضمانت برای موفقیت طرح برپایی یک دولت عربی در آینده بود. مجموع اسلحه و مهماتی که تا بیست و ششم ژوئیه ۱۹۲۱ از قبایل جمع‌آوری گردید، بالغ بر ۶۴/۴۳۵ قبضه تفنگ و ۳/۱۸۵/۰۰۰ گلوله فشنگ بود.

آرام کردن عراق بستگی به جمع‌آوری سلاحها از دست افراد قبایل داشت. ولی خلع سلاح کامل در آن فاصله بعللی مختلف، آسان نبود. اولاً اینکه نمی‌توان سلاح را از دست افراد قبایل گرفت، با در نظر گرفتن این واقعیت که هنگام ورود به شهرها و مراکز مسکونی، از آنها خواسته می‌شد که سلاح خود را بسپارند. دوم اینکه قبایل بی‌آزاری که محل اسکان خود را در جوار مناطق پیشرفته انتخاب کرده‌اند، هیچگاه اسلحه خود را تحویل نمی‌دهند مگر اینکه مسئولان انگلیسی تعهد کنند در برابر حملاتی که در معرض آن قرار می‌گیرند، از آنان حمایت نمایند. و انگلیسیها هم آمادهٔ دادن چنین تعهدی نبودند. سوم اینکه دولت انگلستان تصمیم

گرفته بود از افراد ارتش اشغالگر خود بکاهد و به همین جهت ارتش قادر به خلع سلاح فعال در سراسر عراق نبود، زیرا این امر نیاز به سربازان بیشتری داشت. و بالاخره هم از لحاظ مادی و هم از لحاظ عملی انجام خلع سلاح در بعضی از مناطق عراق، مانند منطقه باتلاقها که سربازان نمی‌توانستند مأموریت خود را بنحو احسن انجام دهند، امکان پذیر نبود. همه این عوامل، هرگونه اندیشه‌ای را در مورد خلع سلاح بوسیله ارتش منتفی ساخت. به همین جهت سرپرسی کاکس پیشنهاد کرد خلع سلاح بطور تدریجی انجام گیرد، کما اینکه پیشنهاد نمود خلع سلاح در مناطقی که ارتش در آن با ناآرامیها رویارویی می‌کند، و همچنین در مناطقی که درگیر عملیات جنگ واقعی است بمرحله اجرا گذاشته شود. در این اوضاع و احوال، تحویل اسلحه را در صورت امکان می‌توان جزئی از غرامت و شرطی از شرایط تسلیم قلمداد کرد. در مورد مناطق دیگر، کاکس پیشنهاد داد که ادارات غیر نظامی بطور تدریجی و بر حسب قوانین و به استناد مواد موافقتنامه مربوط به اسلحه ضمیمه پیمان صلح، سلاحها را جمع‌آوری نمایند. شکست حرکت انقلابی در منطقه فرات مرکزی اثری عمیق در روحیه ساکنان مستفق که یک استان پرجمعیت است و اغلب آنان از پیروان تشیع بشمار می‌روند، بجا گذاشت. در اثر همکاری دو نفر از شیوخ با نفوذ استان، آرامش و امنیت در این استان برقرار شد. ولی با این وصف، در اثر فعالیت فرستادگان نجف اشرف برای زنده کردن احساسات مذهبی و یادآوری انقلاب، بعضی ناآرامیها در گوشه و کنار استان مزبور صورت می‌گرفت. البته استفاده مجدد از نیروهایی که قبلا به هندوستان بازگشته بودند، به انگلیسیها کمک کرد تا آرامش را برقرار سازند. در این فاصله عده زیادی از رؤسای قبایل شرایط تسلیم را قبل از عرضه کردن آن به محضر مجتهد و مرجع بزرگ که در آن موقع شیخ الشریعه بود، پذیرا نشدند. شیخ عبدالواحد سکر شیخ قبیله قتله و شیخ مرزوق العواد شیخ- قبیله حمیدات از جمله کسانی بودند که چنین شرایطی را برای تسلیم شدن قبول کردند. ولی اجرای چنین برنامه‌ای بعلت درگذشت ناگهانی مجتهد بزرگ شیخ- الشریعه در ماه دسامبر که نقش برجسته‌ای در تبلیغات علیه انگلیسیها ایفا می‌کرد، موفقیتی بدست نیاورد. پس از درگذشت مجتهد بزرگ، کاکس خواسته‌های رؤسای قبایل را رد کرد و با این عمل، ضربه سختی به قدرت علما وارد نمود. کاملاً روشن



بود که انگلیسیها تمایل داشتند حرکات میانه‌رو را تشویق کنند. میانه‌روی هم بنظر آنان فقط منحصر به شناسایی حضور انگلستان نبود بلکه به قبول اداسهٔ حاکمیت و بقای انگلستان در عراق، به شرط شرکت عراقیان در حکومت بود. از طرف دیگر، آن‌طور که از اقدامات کاکس علیه شیعیان استنباط می‌شود، انگلیسیها تصمیم گرفته بودند ریشهٔ «زیاده‌روی» یعنی استقلال کامل خواستن را که اولین شعاری بود که در منطقهٔ فرات مرکزی— منطقه‌ای که تحت نفوذ سیاسی شیعیان بود— مطرح شد، از بین ببرند.

طرح سرپرسی کاکس برای برپایی یک دولت عربی از لحاظ محتوا هیچ‌گونه اختلافی با طرحهایی نداشت که از طرف کمیسیون بونهام— کارتر<sup>۱</sup> ارائه شده بود و به همین جهت ادعایی نداشت که خودش مبتکر چنین اندیشه‌ای بوده است. تنها اختلاف «طرح کاکس با پیشنهادهای کمیسیون در طرز تدوین و همچنین در روشی که می‌بایستی بموجب آن به مرحلهٔ اجرا گذاشته می‌شد، بود. زیرا کاکس به متانت و زیرکی شهرت داشته و می‌گفتند از هنگامی که وی اولین فرماندار نظامی قبل از انقلاب و بعد از آن بوده و همچنین زمانی که، تا قبل از ترك عراق بسوی ایران، فرماندار این کشور بود، در کلیهٔ رفتارهای خود عدل و انصاف را از یاد نمی‌برده است! در واقع هیچ‌گونه اختلاف محسوسی میان نظرات ویلسن و کاکس وجود ندارد، بلکه فقط در روش استراتژی‌ای که اجرا می‌شد اختلاف کوچکی بچشم می‌خورد. کاکس عزت نفس مسلمانان را بهتر درک کرد و قصد داشت از این عزت نفس و بزرگ منشی به نفع حضور و نفوذ انگلستان استفاده کند. او معتقد بود حال که قرار است نفوذ و قدرت در دست انگلیسیها باقی بماند، چه مانعی دارد اعراب که خواهان تشکیل دولت عربی هستند به خواستهٔ خود برسند.

کاکس با این روحیه، و این هدف، اقدامات لازم را برای برپایی یک کابینهٔ عربی آغاز نمود. وی شورای وزیرانی مرکب از یک رئیس و هشت وزیر در مخیلهٔ خود تصور می‌کرد که هر یک از وزرای مزبور در رأس یکی از ادارات دولتی قرار می‌گیرند، و در کنار آنها دو تن مشاوران قابل اعتماد انگلیسی نظر داده و ارائه طریق می‌کنند. و این هیجده نفر وزیر نمایندگان کلیهٔ گروهها و اقلیتهای

سه استان بشمار می‌روند. چشمهای همه بطرف عبدالرحمن گیلانی بعنوان شایسته‌ترین مرد برای تشکیل شورای وزیران و ریاست آن دوخته شد، زیرا وی از موقعیت اجتماعی قابل توجه و موقعیت مذهبی والایی برخوردار بود. علاوه بر این، با اینکه وی سیاست دوستانه‌ای در قبال انگلیسیها دنبال می‌کرد، مع الوصف مورد احترام طبقات مختلف مردم بود. گیلانی که به محافظه کاری در نظرات خود شهرت داشت، پس از مدتی جروبحث، بالاخره قبول کرد مسئولیت حکومت را بعهدہ بگیرد. کاکس برای اینکه جنبه عراقی شورای موقت وزیران، ظاهراً حفظ گردد، ترجیح داد که تشکیل کابینه و تعیین وزرا در پستهای مختلف از طرف خود و الاحضرت والی- عبدالرحمن گیلانی صادر شود. در صورتی که عملاً خود کاکس تمام این اقدامات را جهت تشکیل دولت موقت انجام داد. این خودش بود که پیشنهاد می‌داد و آن را رد یا قبول می‌کرد. اوسعی داشت در افکار مردم چنین بازتابی بوجود نیاید که وی در رأس قدرت قرار دارد تا به احساسات مردم عراق لطمه‌ای وارد نشود.

بالاخره شورای وزیران بشرح زیر تشکیل شد:

رئیس شورا	والاحضرت والی بغداد
وزیر کشور	طالب پاشا
وزیر دارایی	ساسون افندی جزقیال
وزیر دادگستری	مصطفی افندی الالوس
وزیر دفاع	جعفر پاشا العسکری
وزیر مشاغل عمومی	عزت پاشا
وزیر آموزش و بهداری	محمد مهدی طباطبایی
وزیر بازرگانی	عبداللطیف پاشا مندیل
وزیر اوقاف	محمد علی افندی فاضل

طالب پاشا بزرگترین فرزندان والی بصره بود که از ماه ژوئیه گذشته، طبق دعوت سر آرنولد ویلسن کمیسر وقت، به اتفاق جمعی از اعضای سابق اتاق بازرگانی ترک، وارد بغداد شده بود تا در کمیته‌ای که برای تعدیل قانون انتخابات عثمانی تشکیل گشته بود، شرکت کند. چنین شهرت داشت که طالب پاشا برای رسیدن به بلندپروازیها و رؤیاهای خود از هیچ اقدامی فروگذار نمی‌کرد، به همین جهت

مردم نسبت به حسن نیت او شک داشتند. ساسون افندی هم رهبر اقلیت یهود در بغداد بود ولی از احترام و اعتماد مردم برخوردار بود، و از سال ۱۹۰۸ در عضویت شورای فرستادگان ترك بود و در سال ۱۹۱۳ پست وزیر دارایی را در امپراتوری عثمانی بعهدہ داشت. مصطفی افندی آلوسی، عضو خانواده‌ای بود که علمای مذهبی متعددی از آن برخاسته بودند، و گذشته از این خودش به شغل قضاوت اشتغال داشت. جعفر پاشا عسکری بعنوان یک سرباز جنگجو در دوران جنگ شهرت داشت و در دورهٔ ملک فیصل فرماندار شهر حلب بود و عزت پاشا نیز یک ژنرال سابق از شهر کرکوک بشمار می‌رفت. محمد مهدی از خانواده‌ای بود که به علم و فقه شهرت داشت. طباطبایی نیز از اهالی کربلا بود. عبداللطیف پاشا از بزرگان معروف بصره و محمد فاضل نمایندهٔ سابق و یکی از اهالی موصل بودند. شورای وزیران همچنین دارای یازده نفر وزیر دیگر بود که پستهای وزارتی نداشتند و عبارت بودند از: عبدالمجید افندی شاوی استاندار بغداد، حمدی پاشا بابان یک کرد و رهبر عشیره‌ای که بر سلیمانیه حکومت می‌کرد، عبدالرحمن پاشا حیدری و فخری افندی جمیل زاده که هر دو از اعیان بغداد بودند، احمد پاشاسانی از بصره، عبدالجعفر پاشا خیاط و داود یوسفانی دو مسیحی از اعیان اقلیت مسیحی بغداد و موصل. به اضافهٔ چهارتن از شیعیان بنام عبدالغنی کبه رهبر شیعیان بغداد، هادی قزوینی از حله، عجیل- پاشا بن علی سمرمد که سابقاً شیخ شیوخ زبید بود و بالاخره محمد صیهود شیخ بنی‌ربیعہ. در این میان انتقاد اصلی و تظلم رهبران شیعه در نجف اشرف که دیدی سرشار از شک و ترس به دولت داشتند، این بود که خود انگلیسیها زمام امور کابینهٔ موقت را در دست داشتند و علاوه بر آن، در مناطق سراسر حوزهٔ فرات که اکثریت ساکنان آن را شیعیان تشکیل می‌دهند، استاندار و فرماندار سنی مذهب گمارده‌اند. بموجب سرشماری که در سال ۱۹۱۹ توسط انگلیسیها در عراق صورت گرفت، معلوم شد که تعداد شیعیان بالغ بر ۰.۱/۴۹۳ نفر، تعداد پیروان تسنن ۲۸۵/۹۹۲ نفر، تعداد یهودیان ۸۸/۴۸۶ نفر، تعداد مسیحیان ۶۹۲/۷۸ نفر و تعداد اقلیتهای مذهبی دیگر ۳.۲/۴۲ نفر است. البته بهانهٔ زمامداران هم این بود که در میان شیعیان، افراد شایسته‌ای برای احراز آن پستها وجود ندارد، در صورتی که خود پیروان تشیع بطور دائم شرکت جستن در حکومت عثمانی را تحریم کرده و از

فرستادن فرزندان خویش به مدارس حرفه‌ای عثمانی امتناع می‌ورزیدند. ناگفته‌نماند که مقامات رسمی عثمانی هم شیعیان را برای ورود به خدمات دولتی و در رشته آموزش تشویق نمی‌کردند. ولی آیا معیار کاکس که بموجب آن اعضای شورای وزیران را انتخاب کرد، آگاهی شخص او به روحیه مردم بود که اکثریت اعضای شورا را از میان افراد اهل تسنن برگزید؟ و آیا طالب پاشا شایستگی برجسته‌ای سوی خودخواهی داشت که وی را در پست وزارت کشور گماردند در حالی که همین خودخواهی بعدها کاکس را واداشت تا طالب پاشا را تبعید کند. نکته دیگری که در مورد این شخص باید به آن اشاره شود، این است که وی فرزند والی بصره بود و در جریان انقلاب ۱۹۲۰، خدمات بزرگی در حق انگلیسیها انجام داد، تا جایی که ساسون افندی یهودی هم در ابتدای امر حاضر به عضویت در شورای وزیران نمی‌شد. زیرا از این می‌ترسید که انگلیسیها طالب پاشا را آماده سازند تا ریاست شورای وزیران را در دست گیرد. در این میان عبداللطیف پاشا مزدور این سعود در بصره، بازوی راست طالب پاشا بود. و چون طالب پاشا از او شدیداً حمایت می‌کرد، به همین جهت عبداللطیف پاشا چنین تصور کرد که او مافوق قانون است و به‌انگیزه همین تصور واهی برای جمع‌آوری ثروت از هر فرصتی سوءاستفاده می‌کرد. این مرد تا زمان مرگ پدر خود هیچگونه نقش برجسته‌ای در جامعه بازی نکرد و همیشه سعی داشت از کسی که قدرت و زمام امور را در دست دارد، جانبداری نماید. ولی کاکس بخوبی می‌دانست که شیعیان در مخالفت و انتقاد و نارضایتی خود حق دارند و از طرف دیگر احساس می‌کرد تنها وسیله حفظ شورای وزیران در مقابل نظرات شیعیان که استقلال کامل می‌خواستند، این بود که اهل تسنن را مسلط ساخته و اکثر پستهای شورای وزیران را به اعضای سنی بسپرد. شیعیان در آن زمان به‌والی لقب راجه‌هند می‌دادند و این خود نشانه نارضایتی شیعیان بود از وضع جامعه در دوران دولت موقت. در هر حال همان‌گونه که در پیوست شماره ۱ - که در پی خواهد آمد - می‌بینیم دستور تشکیل شورای ملی در بیانیه‌ای که روز یازدهم نوامبر منتشر شد، اعلام گردید. مجلس مزبور امور کشور را تا اوت ۱۹۲۱ که فیصل به تخت سلطنت عراق نشست اداره می‌کرد. مسائل مهمی که مورد توجه مجلس قرار گرفت بشرح زیر بود: بازگشت اشخاصی که به‌علت شرکت

در ناآرامیهای تابستان قبل به جزیره هنگام تبعید و در آنجا زندانی شده بودند. (پیوست شماره ۱۱ درباره عفو عمومی کاکس در سی ام مه ۱۹۲۱ در پی خواهد آمد.) بازگشت افسران عرب که در سوریه انجام وظیفه می کردند به عراق. سازمان دادن به دولت غیر نظامی عراق در سراسر کشور زیر نظر عراقیان. تجدید نظر در قانون انتخابات، و بالاخره تشکیل ارتش عراق.

البته طبیعی بود که اختیارات کامل برای بررسی این مسائل به مجلس ملی داده نشود، زیرا طبق آنچه در بیانیه‌ای که پیرامون «دستورات داده شده به مجلس ملی» منتشر شد و بعداً بصورت قانون اساسی عراق درآمد (به پیوست شماره ۱۲ مراجعه شود)، تمام تصمیماتی که در همه وزارتخانه‌ها اتخاذ می‌شد، باید اولاً مورد موافقت شورای وزیران و ثانیاً مورد موافقت مستشار انگلیسی آن وزارتخانه و شخص وزیر عرب و بالاخره موافقت کمیسر عالی انگلستان قرار گیرد. به گونه روشنتری می‌توان گفت وزرای عرب، اسماً وزیر بودند، نه عملاً. و شورای وزیران هم پوششی بود که حاکمیت واقعی انگلیسیها در پی آن پنهان بود. در اینجا لازم است به دو ماده از موادی که در یادداشت مزبور آمده بود، اشاره کنیم. اولی درباره رابطه وزیر عرب با مشاور انگلیسی وزارتخانه او، و دیگری پیرامون میزان قدرت و نفوذی که کمیسر عالی از آن برخوردار بود.

(۱) در هر صورت، اگر مستشار انگلیسی نظری به وزیر بدهد و او احساس نماید که نمی‌تواند آن مشورت را بپذیرد، می‌تواند مشاور را برای انجام مشورت حضوری بخواهد. اگر این دو نفر نتوانند پس از مشاوره به توافقی برسند، و مستشار احساس کند که مسئله بسیار مهم بوده و نیاز به بررسی زیادتری دارد، می‌تواند از وزیر بخواهد تا موضوع را برای رسیدگی در شورای وزیران مطرح کند. در این هنگام وزیر ملزم است که تا تشکیل مجدد شورای وزیران، برای بررسی موضوع، هرگونه اقدامی را متوقف کند.

(۲) تمام تصمیماتی را که شورای وزیران اتخاذ می‌کند، پس از موافقت من، بعنوان رئیس حکومت جنبه قطعی پیدا می‌کند و بعنوان کمیسر عالی این حق خود را محفوظ می‌دارم که هر تصویبنامه‌ای را بر حسب منافع نقض کرده یا تغییر دهم.

سرپرسی کاکس بارها به این موضوع اشاره کرد که شورای وزیران، تا زمان تأسیس یک حکومت عربی دائمی، موقتی خواهد بود. کمیسر عالی همچنین در بیانیه خود یادآور شد که طی دو یا سه ماه باید مجلس ملی تشکیل گردد تا بتواند قانون انتخابات را تکمیل کرده، اوضاع کشور را آرام سازد، آرامش را برقرار ساخته و انتخابات را اجرا نماید. اوضاع در فوریه ۱۹۲۲ بحال عادی بازگشت ولی قانون انتخابات مدتی بعد یعنی در چهاردهم مارس ۱۹۲۴ تدوین گردید. با اینکه فرمانی در مورد لزوم تشکیل مجلس و پس از به تخت سلطنت نشستن فیصل صادر شده بود، این مجلس قوام خود را نگرفت مگر در ۲۷ مارس ۱۹۲۴. علت این تأخیر برای همگان روشن بود. این مجلس فقط نماینده ساکنان شهرها و فئودالهای بزرگ بود و هیچگونه نماینده‌ای از طرف قبایل که در آن هنگام چهار پنجم جمعیت را تشکیل می‌دادند، در این مجلس حضور نداشت. شورای وزیران با عضویت قبایل در مجلس ملی مخالفت کرد، زیرا شورای وزیران فقط نماینده ساکنان شهرها و فئودالهای بزرگ بود و این عده همیشه بطور سنتی از قبایل وحشت داشتند. این بهانه‌ها و مشکلات دیگر برای تأخیر برپایی مجلس ملی بعنوان دست‌آویز قرار گرفت.

کاکس هم دلایلی در دست داشت که نشان می‌داد در صورت تشکیل مجلس ملی طالب پاشا سعی خواهد کرد اعضای آن را بفریبد و آنان را وادارد تا وی را بعنوان پادشاه عراق انتخاب نمایند و از طریق انتشار اعلامیه و بیانیه نسبت به انگلیسیها عداوت و مخالفت نشان دهد. شیعیان تصمیم گرفتند فعالیت سیاسی خود را از سر بگیرند زیرا بخوبی دریافته بودند که انگلیسیها حاضرند نفوذ سیاسی خود را در کشوری که بیش از نیمی از جمعیت آن را شیعیان تشکیل می‌دهند به مخاطره اندازند. سید محمدرضا فرزند مجتهد بزرگ پیامهایی برای پیروان شیعه خود فرستاد و آنان را آموزش داد که چگونه در برابر نقشه‌های انگلیسیها مقاومت کنند. بعضی از کارکنان غیر نظامی انگلیسی، مدعی شدند که محمدرضا فرزند مجتهد بزرگ مزدور بلشویکها است و فعالیتهای خود را به استناد دستوراتی که از آنها دریافت می‌دارد، انجام می‌دهد. در ملاقاتی که با آیت‌الله العظمی مرحوم محسن حکیم صورت گرفت، وی چنین اتهامی را رد کرده و به مغایرت و عداوتی که میان

اسلام و کمونیسم وجود دارد، اشاره نمودند. ایشان افزودند انگلیسیها عادت داشتند کلیه کسانی را که با آنان همراه نبودند. و از حضور آنها در عراق حمایت نمی کردند، متهم به مزدوری عثمانیها و یا بلشویکها کنند.

در هر حال، لحن مطبوعات عراق در مخالفت با انگلیسیها شدیدتر شد و روزنامه بغداد قایمز در شماره مورخه نهم مه ۱۹۲۱ نوشت روزنامه الاستقلال بعلت انتشار مقالاتی که تحریک آمیز عنوان شد، توقیف گردید. نویسنده و چندتن از کارکنان این روزنامه به زندان از شش تا هجده ماه محکوم گشته و انتشار آن برای مدت یک سال ممنوع شد. بنظر انگلیسیها، به تعویق افتادن تشکیل مجلس امری ضروری بود، زیرا هر تلاشی برای تشکیل فوری آن لطمه شدیدی به سیاست انگلیسیها و به سلطنت نشستن فیصل وارد می ساخت. علاوه بر اینکه چنین اقدامی ممکن بود منتهی به بروز ناآرامیهای تازه ای شده و جو آرامش و استقرار کشور را برهم بزند که این امر نتایج خطرناکی دربر داشت. از طرف دیگر لازم است به اوضاع و احوالی اشاره کنیم که انگلیسیها را وادار می داشت تا اقدام سریعی در این زمینه انجام دهند، زیرا به اعتقاد آنان هرگونه کوتاهی از جانب آنان در این زمینه افکار عمومی را بطرف عثمانی متمایل می ساخت.

در وزارت مستعمرات انگلستان در لندن، کمیته تازه ای بنام کمیته خاورمیانه تشکیل شد. به این کمیته مأموریت داده شد تا موضوع عراق را بررسی نماید. اولین اقدامی که وینستون چرچیل بعنوان «وزیر مستعمرات» انجام داد، تشکیل کنگره ای «برای حل کلیه مشکلات قابل توجه منطقه خاورمیانه» در قاهره بود. در این کنگره، تنی چند از شخصیت های بلند پایه و کارشناسان وزارت خارجه و اقتصاد و انبوهی از مشاوران چرچیل در امور خاور از جمله لورنس شرکت جستند. نمایندگان عراق از کمیسر عالی انگلیس به اتفاق سر ایلمر هلداین فرمانده کل، ساسون. افندی وزیر دارایی، جعفر پاشا وزیر دفاع، ژنرال اتکینسون<sup>۱</sup> مستشار وزارت مشاغل، سرتیپ سلاوتر<sup>۲</sup> مستشار مالی، و خانم گرت رود بل دبیر کل امور خاور، برای شرکت در آن کنگره دعوت بعمل آوردند. از جمله مسائلی که در کنگره مورد بحث قرار گرفت انتخاب فرماندار عراق، بررسی مسئله اکراد عراق، کاهش هرچه زودتر هزینه ها

از دوش خزانه انگلیس، و تشکیل نیروهای نظامی جهت دفاع از عراق پس از خروج واحدهای انگلیسی. همچنین توافق شد که میزان بیشتری خودمختاری به عراقیان داده شود و مسئولیت دفاع و امور مالی بعهدۀ آنان واگذار گردد.

بدیهی بود که در اثر این تصمیم مربوط به عراق، در طرح تحت‌الحمايگی آن تجدید نظر گشته و شیوۀ بهتری از طریق عقد موافقتنامه‌ای در جهت تنظیم روابط دو کشور، به‌گونه موافقتنامه انگلیس و مصر جایگزین آن گردد. این طرح مورد پسند چرچیل قرار گرفت، و بلافاصله با آن موافقت کرد. از همان ابتدا برای کلیۀ شرکت کنندگان در کنگره کاملاً روشن بود که با اجرای این طرح، از بزرگترین رقم هزینه‌هایی که برعهده امپراتوری انگلیس واگذار گشته، کاسته می‌شود.

هزینه‌هایی که طی سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۲۶ برعهده خزانه انگلستان بود،

بشرح زیر است:

۱۹۲۱-۱۹۲۰	۳۲/۰۰۰/۰۰۰	لیرۀ استرلینگ
۱۹۲۲-۱۹۲۱	» » ۲۳/۳۵۵/۹۵۰	
۱۹۲۳-۱۹۲۲	» » ۷/۸۰۷/۳۸۴	
۱۹۲۴-۱۹۲۳	» » ۵/۷۴۰/۳۵۸	
۱۹۲۵-۱۹۲۴	» » ۴/۴۷۹/۷۵۴	
۱۹۲۶-۱۹۲۵	» » ۴/۱۱۸/۴۰۰	

علاوه بر آن می‌توانستند سازمان ارتش عظیم انگلستان را تا پایان سال به ده یا دوازده گردان تقلیل دهند، و در مقابل نیروی هوایی انگلیس با داشتن بمب-افکنهای مستقر در پایگاه جبانیه حفظ امنیت را بعهدۀ گیرد. در همین اوضاع و احوال چرچیل به تصمیمی در مورد شخصی که باید بعنوان پادشاه بر تخت سلطنت عراق بنشیند، رسیده بود. در مارس ۱۹۲۱ پیامی برای لوید جورج فرستاد و در آن چنین نوشت: «بهترین شخصی که می‌توان بعنوان پادشاه عراق گمارد، امیر فیصل است. این بهترین راه‌حل برای کاهش هزینه‌های خزانه ماست، و من مطمئن هستم انتخاب فیصل بهترین فرصتها را برای کاهش هزینه‌های ما در عراق فراهم خواهد ساخت. اوضاع عراق، بویژه از نظر تعداد کسانی که ادعای سلطنت عراق را می‌کنند— و حتی عده‌ای از آنان اصلاً صلاحیت چنین مقامی را ندارند— بسیار



پیچیده است. یکی از کسانی که ادعای سلطنت می‌کند حتی نمی‌تواند امکان تشکیل یک دولت عربی را که از تعهدات و وابستگیهای نظامی ما در آنجا بکاهد، فراهم سازد. گذشته از این در صورت انتخاب یکی از این افراد برای سلطنت عراق، ابن سعود سراسر کشور را غرق در اغتشاشهای مذهبی خواهد ساخت. طالب که در جهت بدست گرفتن این مقام توطئه‌چینی می‌کند، مردی است فاسد و غیر قابل اعتماد. والی هم بسیار مسن شده و در آستانه مرگ است. البته انتخاب یکی از فرزندان شریف، بهتر از برگزیدن یک نفر از این عده است و شکی ندارم که این امر در آینده بهترین فرصتها را برای ما فراهم خواهد ساخت. در هر حال، من راه حلی عملیتر از این روش نمی‌بینم. در مورد فرزندان شریف همه اتفاق نظر داریم که فیصل بر همه برتری دارد.»

به دنبال فاجعه ۱۹۲۰، که لطمه شدیدی به انقلابیون مسلمان وارد شد، کاملاً روشن بود که این کشور نیاز به یک رهبر و البته یک رهبر عرب و نه رهبر انگلیسی همانند کمیسر عالی دارد. سیاست شریف حسین هم در قبال انگلیسیها و عثمانیها با منافع انگلیسیها در این منطقه از جهان هماهنگی داشت. شریف حسین نیاز مبرمی به حمایت مالی و سیاسی انگلیس داشت، زیرا وی که از ترکها جدا شده بود، نمی‌توانست از خود کفایی برخوردار گردد. انگلیسیها هم بخوبی می‌دانستند که تا چه اندازه شریف حسین به آنان امید بسته و حتی حاضر است در مقابل یک کمک مالی سالانه، عراق را برای انگلیسیها وا نهد تا هرچه می‌خواهند انجام دهند. ولی با این وصف شریف حسین ناچار بود واقعیت روابط خود را با انگلیسیها پنهان دارد تا در برابر جهان اسلام دست‌آویزی داشته باشد و ظاهراً استقلال حجاز و سایر کشورهای اسلامی را که به دنبال جنگ بین الملل اول از امپراتوری عثمانی جدا شده بودند، حفظ کند. اهمیت تفاهم و توافق انگلیسیها با شریف حسین در مورد عراق فقط منحصر به بازگذاشتن دست انگلیسیها در برپایی یک حاکمیت بدون مدت و خالی از شرایط انگلیسی در عراق نبود، بلکه این تفاهم به حضور انگلستان در عراق تا جایی که حتی افکار عمومی جهان اسلام هم آن را پذیرا شود، کمک کرد.

شکی نبود که از لحاظ سنتهای عربی، فیصل بهترین «انتخاب» ممکنه بود،

زیرا او مردی با اصل و نسب و یکی از فرزندان شریف حسین، شریف مکه و پادشاه حجاز بود. و همین امر مقام او را نزد عموم اعراب، و نزد رجال دین شیعه مذهب بالا می‌برد. وی از زندگی با ترکها در اسلامبول اطلاعاتی کسب کرده و تخصصهایی در جنگ خود علیه عثمانیها در جنگ بین الملل اول و هنگام شرکت در کنفرانس صلح «ورسای» بدست آورده بود. البته مهارتی را هم که در مدت کوتاه سلطنت خویش به سوریه کسب کرده بود، نباید از نظر دور داشت. بنظر انگلیسیها، همان مدت کوتاه سلطنت در سوریه به‌وی نشان داد که اداره کردن یک حکومت عربی چقدر مشکل است و تکیه کردن بر آن چه خطراتی دربر دارد. زیرا در نبرد میسلون در سال ۱۹۲۰، که زدوخوردی شدید با ارتش فرانسه داشت، افسران عرب او را تنها گذاشتند. انگلیسیها معتقد بودند که اگر افسران نامبرده شجاعانه علیه فرانسویان در میسلون می‌جنگیدند، فرانسویان هیچگاه به این آسانی در نبردی که منجر به سقوط فیصل و پایان سلطنت وی بر سوریه شد، پیروز نمی‌شدند. به همین جهت چنین بنظر می‌رسید که احتمالاً اعراب از مشاوره‌ای که انگلیسیها با فیصل می‌کردند، استقبال می‌نمودند. انگلیسیها کمک مالی را که به کشور جدید التأسیس داده می‌شد بعنوان عاملی مفید برای خود می‌دانستند. موضوع دیگری را که انگلیسیها مدنظر قرار دادند، این بود که کاندید کردن فیصل برای سلطنت سوریه، می‌تواند وفای به‌عهدی باشد که در هنگام جنگ بین‌الملل، ما کماهون به شریف حسین بطور اخص و اعراب بطور اعم داده بود، و بدین ترتیب انگلستان حسن شهرت خود را در جهان عرب باز می‌یابد. و اما در مورد پیامهایی که در هنگام جنگ میان ما کماهون و شریف حسین مبادله شد، مشکل پیچیده‌ای را برای انگلیسیها بوجود آورد، و آنها را در تنگنا قرار داد زیرا بعدها اختلاف شدیدی در دو متن انگلیسی و عربی دیده شد. در متن عربی می‌بینیم که دولت انگلستان استقلال اعراب را در تمام مناطق واقع در محدوده مشخصی که انگلستان می‌تواند در آن بدون اینکه لطمه‌ای به منافع فرانسه وارد شود اعمال حاکمیت کند، برسمیت شناخته و از آن حمایت می‌نماید. از طرف دیگر فیصل معتقد بود که انگلیسیها در لحظه حساس و موقعی که پادشاه سوریه بود، از او دست کشیده و وی را تحویل فرانسویان دادند. انگلیسیها تصور کردند که کاندید کردن او برای سلطنت عراق، نفرتش را نسبت به انگلیسیها خواهد

زدود.

انگلیسیها از طریق گماردن فیصل بر تخت سلطنت عراق، امیدوار بودند با یک سنگ دو هدف را بزنند و سلطه خود را بر هر دو مرد استوار سازند. فیصل و پدرش شریف حسین (شریف مکه) که در روابط خود با انگلیسیها نشان داده است که مرد متقلب و چند رنگی می باشد. در هر حال، به فیصل فهمانده شد کمکهایی که به پدرش داده می شود و حمایتهایی که انگلستان از وی در مقابل تجاوز وهاییها می کند، بستگی به رفتاری خواهد داشت که فیصل دنبال خواهد نمود. چرچیل بخوبی می دانست که آمدن فیصل به عراق، ابن سعود را سخت عصبانی خواهد ساخت. به همین جهت به ابن سعود پیشنهاد نمود کمکهایی که انگلستان به وی می دهد به صد هزار لیره استرلینگ در سال افزایش یابد که بصورت ماهانه به او پرداخت گردد، بشرط آنکه ابن سعود صلح با عراق و کویت و حجاز را حفظ کند. سرپرسی کاکس معتقد بود که چنین کمک مالی باید برای جلب رضایت و حسن نیت ابن-سعود کافی باشد، کما اینکه معتقد بود اگر اوضاع و احوال بحال عادی بازگردد می توان میزان آن مبلغ را مجدداً آکاست. بعد از استقبال چرچیل از ابن سیاست، لورنس و سرکنهان کورنوالیس از وزارت مستعمرات با فیصل تماس گرفتند و با وی در مورد تاج و تخت عراق گفتگو کردند. ابن تماس چند هفته قبل از تشکیل کنفرانس قاهره صورت گرفت. در ابتدای امر، فیصل پیشنهاد آنها را نپذیرفت. دلیل او هم این بود که برادر بزرگتر وی عبدالله حق بیشتری در این مورد دارد. لورنس تعهد کرد که شخصاً در جده با عبدالله ملاقات کند. فقط در یک بعدازظهر لورنس توانست این قول را از عبدالله بگیرد که با کاندید شدن برادرش جهت تاج و تخت عراق مخالفت نکند. در اول مارس ۱۹۲۱ و پس از یک رشته گفتگو در پشت میز غذای رستوران شیب این هویتال، ابن پیشنهاد مورد علاقه فیصل قرار گرفت و تصمیم گرفت آن را بپذیرد. در صورتی که کاکس بیش از سایر انگلیسیها به امور عراق آگاهی داشت، نسبت به یک موضوع احتیاط بخرج داد که کنگره آن رامدنظر قرار داد، اینکه فیصل را بدین عنوان که خود ملت با آزادی و بدون هیچگونه دخالت انتخاب کرده اند به ملت عراق معرفی نماید. آن گاه فیصل آمادگی خود را برای قبول سلطنت به رهبران عراقی اعلام کند، و موقعی که او را بعنوان پادشاه پذیرفتند،

مراسم تاجگذاری وی برگزار گردد. نظر کاکس که مورد تصویب کنگره واقع گردید، پوشش دیگری شد تا دولت عربی عراق بتواند ماهیت انگلیسی خود را در پس آن پنهان کند. چرچیل هم خوشحال از موفقیت سیاست خود به لندن بازگشت و ضمن تشریح آن سیاست برای اعضای مجلس عوام، منافع نظامی و اقتصادی حاصله از این سیاست را در عراق بیان داشت. سخنرانی چرچیل با کف زندهای ممتد اعضای مجلس عوام مواجه شد. طالب پاشا در گفتگویی که روز نهم اکتبر ۱۹۲۰ با سروان کلایتون<sup>۱</sup> انجام داد با صراحت تمام گفت که در صورت تقاضای انگلستان، و نه انتخاب مردم عراق، قادر است امور آن کشور را اداره کند. هدف و منظور او کاملاً روشن بود، یعنی اینکه اگر انگلیسیها او را بگمارند، در آن صورت ملزم خواهند بود از او حمایت کنند، ولی اگر ملت او را انتخاب کنند، در آن صورت انگلیسیها حتی اگر خودشان وی را کاندید کرده باشند ملزم به حمایت از او نخواهند بود. از جمله مسائلی که طالب پاشا در گفتگوی خود با سروان کلایتون مطرح کرد این بود که اگر تشکیل یک دولت حاکم بر سراسر کشور مشکل باشد، اشکالی نیست که ایالت بصره را از بغداد و موصل جدا کنند. کسانی که طالب پاشا را می شناختند، به فوریت درمی یافتند که این گفته او نشانگر شک و تردید وی نسبت به موفقیت و نفوذ او در دو استان شمالی یعنی بغداد و موصل و همچنین نشانه علاقه او— حداقل— به دستیابی بر استان بصره است. در حالی که طالب پاشا بعثت خباث و مکروهیت در میان مردم، هیچگونه زمینه‌ای برای احراز آن مقام نداشت. شیخ خزعل هم در خرمشهر «محمرة آن زمان» در منزل خود با کاکس ملاقات کرد و در این ملاقات از شایستگی خود برای انتخاب شدن سخن راند. ولی هیئتی مرکب از نمایندگان بخشهای تجارتي و حرفه‌های مختلف بصره به ملاقات کاکس شتافت تا از وی تقاضا کند بصره را تحت حاکمیت انگلیس قرار دهد. زیرا این عده معتقد بودند، در صورت برپایی یک دولت عربی، به احتمال قوی اغتشاش و ناآرامیهای صورت خواهد گرفت. هیئت مزبور به تحریک طالب پاشا که بر این بخشها فشار وارد می کرد، آگاهی داشت. طالب پاشا مرتباً شایعاتی در عداوت با انگلیسیها رواج می داد، زیرا بخوبی می دانست که انگلیسیها به تخت نشاندن یکی

از پسران شریف حسین را ترجیح می دهند.

در چهاردهم آوریل طالب پاشا ضیافت شامی به افتخار برسیوال لاندون<sup>۱</sup> گزارشگر روزنامه انگلیسی تلگراف برپا داشت که کنسول فرانسه، کنسول ایران، شیخ سالم‌الخیون امیر ربیع و حسین‌الافنان دبیر شورای وزیران در آن حضور یافتند. پس از شام طالب پاشا نطقی ایراد کرد و در هنگام ایراد نطق، بطرف شیوخ قبایل برگشت و لحن تهدید آمیزی پخود گرفت. منظور او در این مورد، آزادی انتخابات بود که بطور ضمنی یادآور شد این سیاست مورد تعهد انگلیسیها است. موقعی که کاکس متن نطق طالب پاشا را دریافت داشت از فرمانده کل خواست که ترتیب بازداشت فوری و تبعید طالب پاشا را بدهد. در همان روز، طالب پاشا بطور علنی دستگیر شده و به سمت جزیره سیلان تبعید گردید. پس از مدتی به خانواده او هم اجازه داد که نزد او به جزیره سیلان بروند. در فوریه ۱۹۲۲ به طالب پاشا که دچار بیماری شده بود و همچنین خانواده اش اجازه داده شد تا به ایتالیا بروند. البته نباید تصور کرد که طالب پاشا عداوت عمیقی با انگلیسیها داشت، زیرا وی در انقلاب ۱۹۲۰ و در مراحل اولیه اشغال عراق توسط انگلیسیها، خدمات زیادی به آنان کرد. مراتب دستور بازداشت طالب پاشا که در بیانیه روز هیجدهم آوریل منتشر گردید، اعلام شد که در پیوست شماره ۱۳ از نظر خواهد گذشت. اقدام شدید کاکس در دستگیری و تبعید طالب پاشا، موضوعی بود که اوضاع و احوال روز بر او ملزم می ساخت، زیرا وی احساس می کرد ماندن طالب پاشا در عراق، در زمانی که کاندیدای مورد رضایت انگلیس نبود، با تصمیمی که در کنفرانس قاهره در جهت آخرین رامحل مورد رضایت انگلیس برای آینده عراق اتخاذ شده بود، منافات دارد. گذشته از این، اقدامی که کمیسر عالی اتخاذ کرد برای ملت عراق بروشنی نشان داد که هیئت حاکمه انگلیس در هر زمانی که لازم باشد، از دست زدن به هیچ اقدامی ابا ندارد. پس از تبعید طالب پاشا، والی بغداد از مخالفت خود جهت کاندیدا کردن یک فرد از خانواده هاشمی برای سلطنت عراق دست کشید و یادآور شد در این زمینه باید از خواسته دولت انگلیس پیروی نمود. با اینکه برای تأسیس احزاب در کشور اجازه ای داده نمی شد، مع الوصف کاکس

با تأسیس یک حزب میانه‌رو بنام حزب شریفی که هدف آن موافق ساختن افکار عمومی با فیصل بود، موافقت نمود. حمایت زیادی هم نسبت به فیصل در سایر مطبوعات دیده شد که می‌توان از این روزنامه‌ها یاد کرد: روزنامه‌الشرق که سردبیر آن دبیر شورای وزیران بود، روزنامه‌العراق که نقش عمده‌ای در حمایت و جانبداری از حزب، بازی کرد، روزنامه‌لسان‌العرب به سردبیری ابراهیم علی‌العمری که از نظر سیاسی متمایل به فیصل بود و در آن فاصله‌ زمانی هم به انگلیسی‌ها گرایش داشت. روزنامه‌الادوات‌العراقیه که در بصره و موصل منتشر می‌شد و روزنامه‌انگلیسی‌زبان<sup>۱</sup> که متعلق به دولت بود.

شیعیان عراق که نسبت به اوضاع شدیداً ناراحت بودند، جانب احتیاط بخرج دادند. حتی با آنان بود زیرا آنها در انقلاب سال ۱۹۲۰ بمنظور رسیدن به استقلال کامل و رهایی از سلطه و نفوذ انگلیسی‌ها قربانیا دادند و فداکاریها کردند، ولی در پایان کار جز ضرر چیزی ندیدند. در صورتی که از طرف دیگر، انگلیسی‌ها سعی کردند فعالیت شیعیان را خفه کنند. با اینکه طبق گفته بزرگان شیعه، انتخاب فیصل برای سلطنت عراق ضرر و آسیب کمتری داشت، مع الوصف شیعیان به هیچ وجهی حاضر به قبول فیصل نبودند، بویژه اینکه در میان مردم شایع شد که فیصل کاندیدای انگلیسی‌ها است. رهبران شیعه بدین جهت انتخاب فیصل را کم‌آسیبتر می‌دانستند که او وابسته به هیچ گروه و حزب سیاسی عراقی نبود. ولی ملک فیصل با احترام همراه با احتیاط به شیعیان می‌نگریست. فیصل در گفتگوهایش با شیخ محمدرضا شبیبی فرستاده مجتهد بزرگ، بخوبی دریافته بود که مجتهد بزرگ و سایر علمای شیعه چه نفوذ قابل توجهی در میان شیعیان عراق دارند. به همین جهت خود را ناچار دید که هنگام گفتگو با آنها، این موضوع را مدنظر قرار دهد. موقعی که فیصل به عراق رسید و به دیدار منطقه فرات مرکزی و جنوبی که مناطق شیعه‌نشین بشمار می‌رود رفت، علمای شیعه از ملاقات با وی سر باز زدند. در ایستگاه اوربطور بسیار سردی از او استقبال کردند. در برنامه استقبال او در شهر دیوانیه هم حرارتی نشان داده نشد. در کربلا نیز با اینکه فرماندار هندی آن اقدامات وسیعی صورت داده بود تا استقبال از فیصل بسیار گرم و گسترده باشد، ولی مردم به استناد

دستوراتی که از علمای خود گرفته بودند علاقه‌ای برای شرکت در برنامه استقبال از فیصل نشان ندادند. در صورتی که در نجف اشرف روش علما در قبال استقبال از فیصل نه فقط خشک بود، بلکه تا حدودی هم بطور علنی نارضایی و عداوت از آن احساس می‌شد. در میان مردم چنین شایع شده بود که مجتهد بزرگ عدم موافقت خود را با سلطنت فیصل اعلام کرده است. بطور خلاصه می‌توان گفت که علمای شیعه کاملاً دریافته بودند که ملک فیصل دنباله‌رو ادامه حضور انگلیس در عراق است. به دنبال نطفی که فیصل روز نهم ژوئیه در مدرسه جعفریه ایراد کرد حصار شعار استقلال کامل عراق و رهایی از وابستگی با انگلستان و قراردادهایی که به دستور آنها منعقد می‌شود، دادند که این مراسم بطور مفصل در روزنامه دجله مورخ یازدهم ژوئیه ۱۹۲۱ که داعیه برقراری رژیم جمهوری داشت، منتشر شد.

برای شناخت سیاست واقعی شیعیان در قبال فیصل، می‌توان به خلاصه گفتگوهایی که در دهه اول محرم سال ۱۹۲۱ - که شیعیان یادبود فاجعه کربلا را برگزار می‌کنند - در خانه حسن صدر - پدر صدر که قبلاً از او نام برده شد - صورت گرفت، اشاره کرد. در اجتماع بزرگ و مختلطی حسن صدر گفت فیصل از لحاظ نسب و اصالت مردی است شایسته برای رؤیاهای اعراب، ولی روابط او با انگلیسیها، نام وی را خدشه‌دار ساخته است. نطق فیصل در روز تحویل گرفتن تاج و تخت و اشاره او به دوستی اش با انگلیسیها و اعتماد وی به دولت انگلیس، بهترین دلیل بر این مدعا بود.

قبل از ورود فیصل به بغداد، کاندیداهای دیگری هم فعالیت‌های انتخاباتی می‌کردند و از عراقیان می‌خواستند که آنان را انتخاب کنند. شیخ خزعل در خرمشهر (محمره)، پس از تبعید طالب پاشا به این فکر افتاد که زمینه مساعد شده است تا با گروهی از رهبران عراقی تماس بگیرد و از آنان بخواهد تا بر بغداد فشار وارد سازند که او را بعنوان کاندید سلطنت بپذیرد. شیخ خزعل این مأموریت را به مزاحم - پاچه‌چی داد تا در آن زمینه فعالیت کند. مزاحم هم به بغداد رفت تا جو آنجا را بررسی کند که البته نتیجه‌ای بدست نیاورد. (در این باره به پیوست شماره ۱۴ نامه پاچه‌چی به شیخ خزعل مراجعه شود). پاچه‌چی با نوری‌السعید و جعفر العسکری تماس گرفت و این دو نفر طی نامه‌هایی که برای شیخ خزعل نوشتند، از انجام هر کاری معذرت

خواسته و یادآور شدند هنگام ورود به کسوت نظامی سوگند یاد کرده‌اند که در امور سیاسی مداخله نمایند. (به پیوست شماره ۱۵ نامه نوری السعید و جعفر العسکری به شیخ خزعل مراجعه شود.) یکی دیگر از کاندیداهای سلطنت عراق مرد ترکی بود بنام برهان‌الدین. وی در منطقه کرکوک از محبوبیت قابل توجهی برخوردار بود. کاندیدای مزبور در بین مردم و محافل که از محبوبیت برخوردار بود وعده می‌داد که عثمانیها به عراق بازخواهند گشت. یکی دیگر از کاندیدها هادی‌العمری از کارمندان بلند پایه موصل بود. با اینکه بعضی از گروههای مردم او را کاندید کرده بودند، ولی وی هیچگونه توجهی به این موضوع نشان نداد و فعالیتی در این زمینه نکرد. از آقاخان هم نام برده شد و حتی اسم والی پشتکوه هم در میان کاندیدها دیده می‌شد. البته انگلیسیها توانستند تبلیغات برهان‌الدین و فعالیت انتخاباتی او در منطقه کرکوک را که اکثر ساکنان آن ترک بودند، خنثی سازند. گذشته از این، نوری‌السعید و پاچه‌چی با شیخ خزعل تماس گرفتند و وی را قانع ساختند که پس گرفتن کاندیداتوری او ضروری است زیرا محافل رسمی و مردمی از فیصل‌جانبداری می‌کنند، و شیخ خزعل هم این نظریه را پذیرفت.

فیصل در روز ۲۳ ژوئن و به دنبال مبادله تلگراف میان حسین شریف مکه و والی بغداد وارد بصره شد. چون فیلیبی<sup>۱</sup> بعنوان نماینده کمیسر عالی و گروهی از کارمندان و مستشاران انگلیسی، و جمع انبوهی از اعیان بصره از جمله سرلشکر حمد الصنعایی (الصنعی) استاندار بصره از وی استقبال کردند.

علی جودت که فیصل را در مسافرت به بصره همراهی کرد، در خاطرات خود نوشت. فیلیبی آن‌گونه که شایسته مقام فیصل بود از وی استقبال نمود. فیلیبی می‌خواست با این استقبال سرد به فیصل نشان دهد که هنوز نیاز به طرفداری بیشتر مردم دارد. اغلب می‌گویند سردی محسوس در استقبال فیصل و مراسم ناقصی که برای این امر در منطقه فرات مرکزی و جنوبی در استقبال پادشاه برگزار شد، بدون شک رابطه‌ای نزدیک با اقداماتی داشت که فیلیبی بمنظور برقراری یک نظام جمهوری در آن اتخاذ می‌کرد. موقعی که فیصل در ۲۹ ژوئن به بغداد بازگشت، از بد رفتاری فیلیبی و سردی استقبال از خود به کاکس شکایت برد. به دنبال این ماجرا فیلیبی در



ماه ژوئیه از پست خود کناره گرفت، و در آن هنگام بود که کاکس اطمینان یافت که موضوع تاجگذاری فیصل باید بدون هیچگونه تأخیری انجام شود. کاکس مایل بود یک فراندوم عمومی انجام دهد، کما اینکه علاقه داشت بر تعداد هواداران فیصل افزوده شود تا برای مردم ثابت کند که وی نماینده خواسته شده مردم می باشد. انگلیسیها هنگام آغاز فراندوم نهایت تلاش را کردند که نتیجه آن طبق دلخواه آنان باشد. ولی طبق دستوراتی که امیر فیصل از کاکس گرفته بود، روز یازدهم ژوئیه طرحی رابه شورای وزیران ارائه داد که به اتفاق مورد تصویب قرار گرفت و طبق آن، او بعنوان پادشاه عراق «ملک فیصل» معرفی گردید. آن گاه کاکس نقش یک نفر بیطرف را که هیچگونه نفعی در ماجرا ندارد بازی کرد و اصرار ورزید، قبل از موافقت با تصمیمی که شورای وزیران گرفته بود، و بمنظور حمایت از روش بیطرفی او، بطور مستقیم از ملت نظرخواهی شود. به همین جهت کاکس از شورای وزیران خواست تا وزارت کشور را مأمور تهیه مقدمات فراندوم کند.

در صورتی که کسانی که درباره این تصمیم نظر داده بودند، اغلب از استانداران و مستشاران انگلیسی بودند. در کربلا، مستشار انگلیسی خواستار تشکیل جلساتی شد تا فرم فراندوم بررسی و امضا شود. فرمهای مزبور شامل پرسشهایی در مورد انگلیسیها و حضور آنها در عراق و دیگری در مورد خواسته های وطن پرستان بود. البته بدیهی بود که زمامداران انگلیسی بطور علنی به رأی دهندگان پیشنهاد کنند که به نفع آنان رأی بدهند. کما اینکه بدیهی بود که به مردم بگویند، همان گونه که در دیوانیه صورت گرفت، تحت فشار و ترس از عتاب به نفع میهن پرستان رأی ندهند. در اینجا بود که شیخ مهدی خالصی یکی از علمای شیعه فتوایی صادر کرد و در آن روی لزوم رها شدن از هر قیدوبند و دخالت خارجی تکیه نمود. این فتوا در ۱۶ ژوئیه ۱۹۲۱ در روزنامه العراق منتشر گردید. حزبی هم تشکیل شد که هدف آن ایجاد مشکلات و دردسر برای انگلیسیها بود. در بغداد هم موج مخالفت به رهبری شیعیان ادامه یافت و بالاخره استاندار ناچار شد در برابر فشار متزاید شیعیان گردن نهد و برای تشکیل جلسه ای در ۲۸ ژوئیه ۱۹۲۱ با شرکت اعیان و بزرگان دعوت بعمل آورد و مدعی شود که قصد دارد برگ فراندوم را قبل از توزیع در محله های

شهر به اتفاق آنها به بررسی بگذارد. با آگاهی یا عدم آگاهی استاندار، گروه زیادی از مردم سوای دعوت شدگان در آن جلسه شرکت کردند که بیش از نیمی از آنان شیعه بودند. استاندار محتویات برگه را برای آنها خواند و پرسید آیا مورد تأیید آنان می‌باشد یا خیر؟ در رأس کسانی که مردم را به هیجان وامی‌داشتند شیخ مهدی الحلّی که شاعری نابینا بود قرار داشت. وی قصیده‌های زیادی سرود که در تابستان ۱۹۲۰ در مساجد خوانده می‌شد. او بتازگی از زندانی که بخاطر عضویت در روزنامه الاستقلال گرفتار آمده بود، آزاد شده بود. به دنبال وی خطیب شیعه دیگری سخنرانی نمود و یادآور شد که اجرای فتوای شیخ مهدی خالصی برای هر فرد مسلمان واجب می‌باشد. در حالی که افراد گروه میانه‌رو شرکت‌کننده در جلسه متوجه شدند که بصورت اقلیت غیر قابل توجهی درآمده‌اند و قادر به انجام کاری نیستند. و به همین-جهت هیچگونه اعتراضی یا مخالفتی از خود نشان ندادند. و بالاخره شخص استاندار هم خود را عاجز از انجام هر اقدامی دید. در هنگام جلسه فهمی افندی مدرس از طرف ناجی‌السویدی پیامی برای استاندار آورد که در آن به‌وی پیشنهاد شده بود تا مواردی را در برگ رفتار دوم اضافه کند. استاندار همین کار را کرد و سپس متن را بنظر حضار رسانید که مورد تصویب قرار گرفت و حتی یک نفر مخالفت نکرد. بالاخره برگ رفتار دوم در ۲ ژوئیه در مساجد محله‌های مختلف بغداد مورد تصویب مردم واقع شد و به دنبال آن کاکس استاندار را به بهانه اینکه به وطن پرستان اجازه داده بود تا بعضی از خواسته‌های خود را به برگ رفتار دوم اضافه کنند، وادار به استعفا ساخت. ولی رفتار ملک فیصل در قبال این تحولات نشان می‌داد که هیچگونه اهمیتی به آن نمی‌دهد و تأکید کرد موقعی که به تخت سلطنت بنشینند، تمام مسائلی که در روزهای اخیر به وقوع پیوسته بدست فراموشی سپرده می‌شود. وی محمد صدر را که به گفته‌ای، تحریک‌کننده جلسه بغداد بوده، احضار کرد و به‌وی اخطار نمود سه روز مهلت دارد تا در روش مخاطره‌آمیز خود در قبال دولت تجدید نظر نماید و چنانچه پس از انقضای مدت، باز هم چوب لای چرخ دولت بگذارد، باید منتظر عواقب وخیم رفتار خود باشد. اعلام خطر فیصل به محمد صدر و نطقی که روز سی‌ام ژوئیه در میان مسیحیان ایراد کرد، برای او نتیجه‌بخش بود و اوضاع به نفع وی آرام گرفت. در هر حال در آن رفتار دوم ۹۶

درصد آرا به نفع سلطنت فیصل بود، در حالی که چهار درصد علیه او رأی داده بودند، که البته این چهار درصد آرا متعلق به اکراد و ترکهای مقیم کرکوک بود.

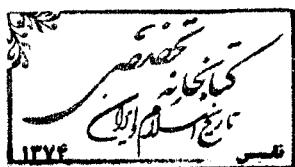
به دنبال این رویدادها، سوء تفاهمی هم میان فیصل و وزارت مستعمرات انگلستان رخ داد. ماجرا از این قرار بود که وزارت مستعمرات تلگرافی برای کاکس مخبره کرده و در آن تصریح شده بود که فیصل در نطق تاجگذاری خود اعلام نماید که زمام اصلی عراق در دست کمیسر عالی انگلیس است. ولی فیصل بلافاصله با این پیشنهاد مخالفت کرد و یادآور شد که سلطنت را به این شرط پذیرفته که گفتگوهایی جهت عقد یک موافقتنامه دوستانه میان انگلستان و عراق که جایگزین تحت‌الحمایگی می‌شود آغاز گردد تا بتواند احترام مردم را برای خود حفظ کند. در مقابل کاکس هم معتقد بود که لازم است فیصل در برابر مردم به گونه پادشاهی مستقل و هم‌پیمان انگلستان جلوه کند. کاکس به وزارت مستعمرات پاسخ داد که انگلستان می‌تواند تسلط خود را بر عراق با روشهای سخنی دیگری، نه آن‌گونه که وزارت مستعمرات پیشنهاد کرده است، اعمال نماید. وزارت مستعمرات نظر خود را کنار گذاشت و پیشنهادهایی را که قبلاً فرستاده بود، چند روز قبل از مراسم تاجگذاری عوض کرد. طبق سنن، اعضای شورای وزیران استعفای خود را به پادشاه دادند که وی به نوبه خود از خدمات آنان تشکر کرد و خواستار شد تا تشکیل کابینه جدید به مأموریت خود ادامه دهند. در روز پانزدهم اوت از نخست‌وزیر قبلی خواسته شد تا اولین کابینه کشور تازه تولد یافته عراق را تشکیل دهد. فیصل برای اینکه احترام خود را به شیعیان که نقش عمده‌ای در مبارزات کشور جهت رسیدن به استقلال کامل داشتند، نشان دهد روز بیست و سوم اوت را که در آن سال مصادف با روز عید غدیر خم، یعنی روزی که حضرت رسول اکرم (ص) حضرت علی بن ابیطالب (ع) نخستین امام شیعیان را به جانشینی خود انتخاب کردند بود، برای اجرای مراسم تاجگذاری خود تعیین نمود. و ضمناً برای اثبات پیوستگی دینی خویش، دستور داد که خطبه‌های نماز جمعه بنام او خوانده شود. فیصل در نطق تاجگذاری خویش روی مأموریت مهمی که به آن توجه داشت یعنی اجرای انتخابات و تهیه مقدمات تشکیل مجلس مؤسسان تکیه نمود. «اولین وظیفه‌ای که مجلس مؤسسان

به آن خواهد پرداخت، موافقت با پیمانی است که میان دولت ما و دولت بریتانیای کبیر منعقد خواهد شد».

ناگفته نماند که وجود فیصل در رأس دولت عراق، جوی از وحدت میان گروههای مختلف عراقی بوجود آورد. زیرا شرکت نمایندگان گروههای مختلف در مراسم تاجگذاری، منافع بیشماری دربرداشت، و این منافع فقط منحصر به این نشد که فیصل با گروههای مختلف و رهبران آنان آشنا شود، بلکه زمینه ساز آشنایی گروهها با همدیگر بمنظور ایجاد وحدت کلمه و توافق و فعالیت در راه یک هدف مشترک گردید. مدت سلطنت فیصل بر عراق دوازده سال بود.



بخش سوم



## فصل یکم

### تشیع و سیاست انگلستان

#### تجزیه و تحلیل، و ارزیابی

هدف سیاست انگلستان در شبه جزیره عربستان این بود که با شریف حسین، و دیگر رهبران قبایلی که مقامی پایینتر از وی داشتند، پیمان دوستی برقرار کند، تا از این طریق عثمانیها را دچار نگرانی و تزلزل کرده و آنها را وادار سازد گردانهای از ارتش خود را از صحنه‌های نبرد فرا خوانند و بالاخره از نزدیک شدن آلمانها به سواحل شبه جزیره عربستان جلوگیری گردد. به مفهوم دیگر می‌توان گفت انگلیسیها نهضت اعراب را یک وسیله محسوب می‌داشتند، نه هدف. ولی بر انگلیسیها واجب بود که آن هدفها را در پوششی از مهربانی نسبت به رؤیاهای اعراب پنهان ساخته و آینده روابط انگلستان با اعراب را پس از جنگ، در نظر بگیرند. به همین جهت دولت انگلستان نقشه‌های خود را برای نوع سیاستی که در عراق بمرحله اجرا خواهد گذاشت، در همین چهارچوب پی‌ریزی کرد، و برای به اجرا درآوردن آن دست‌بکار شد. طراحان سیاست انگلستان در عراق، معتقد بودند شریف حسین مردی است که می‌تواند بر مردم عراق فشار وارد سازد و افکار عمومی را طوری رهنمون شود که حضور نظامی و تأمین قدرت را برای انگلستان تضمین نماید. در سال ۱۹۱۶، انگلیسیها به بررسی راههایی پرداختند که به آنها امکان می‌داد تا از انقلاب حسین علیه عثمانی و بهره‌برداری از آن در کشور عراق استفاده کنند. ولی به استناد گزارشهایی که افسران سیاسی به ادارات خود می‌فرستادند، به این واقعیت پی‌بردند که انقلاب عرب، نتوانسته است هیچگونه احساسی در دل قبایل عرب که اکثریت آنان از شیعیان بودند، برانگیزد. اکثر عراقیان خبر



شعله‌ور شدن انقلاب عرب را با سردی و بی‌مبالاتی تلقی کردند و انقلاب شریف-حسین را در آن دوره نامطلوب دانستند. من (نویسنده) معتقدم که عراق از سال ۱۹۱۴، اگر نه قبل از آن تاریخ، دارای مشکلی جدا از مشکلات جمع اعراب بود که باید راه‌حلهای ویژه‌ای برای آن پیدا می‌شد.

### دوران بلاتکلیفی

فاصلهٔ زمانی سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۸ در عراق، برای انگلیسیها دوران تردید و بلاتکلیفی بود. در همان دوره، سرزمین عراق بصورت زمین حاصلخیزی جهت شعله‌ور شدن آتش ناآرامیها درآمد. علت اصلی بلاتکلیفی انگلیسیها در این بود که هنوز هم سرگرم گفتگو با شریف‌حسین دربارهٔ آیندهٔ عراق بودند. بطور نمونه، بنابر نوشتهٔ اولین ب. هاول<sup>۱</sup> افسر سیاسی مقیم ناصریه که من (نویسنده) در پنجم نوامبر ۱۹۷۰ موفق به ملاقات وی در کمبریج شدم. «من بیش از آنچه شما می‌دانید دربارهٔ آنچه در عراق می‌گذرد نمی‌دانم. دیکسون هم در این زمینه گفت: «ما بخاطر سیاست دولت انگلیس، در تاریکی محض دست و پا می‌زدیم» و بخاطر اینکه نظامیان و سیاستمداران انگلیس در عراق بخاطر سیاست آینده‌شان در آن کشور در تاریکی محض دست و پا می‌زدند، لذا سوء تفاهم و برخوردی میان کاکس و مود و بعدها میان ویلسن و هلداین که هریک از آنها سعی بر آن داشتند تا نقش اصلی را در سیاست عراق بازی کنند، روی داد. به احتمال زیاد علت وقوع سوء تفاهم میان ژنرال مود و سرپرسی کاکس این بود که کاکس شغل کمیسر عالی اراضی اشغالی را بر شغل خویش بعنوان مستشار سیاسی فرماندهی کل در عراق ترجیح داد.

### مشخص کردن مناطق نفوذ

در مشخص کردن مناطق نفوذ و اختیارات، تاریکی و ابهامی وجود داشت. مأموریت اصلی افسران سیاسی این بود که به توسعهٔ روابط دوستانه میان عراقیان و دولت انگلستان توجه و از بروز عملیات عداوت آمیز علیه انگلیس جلوگیری نمایند. البته باینکه هدف غایی این مأموریت دنبال کردن دقیق جنگ و عملیات آن تا

پایان بود، مع الوصف بنظر من مأموریت مزبور از اهمیت زیادی برخوردار نبود. بطور مثال، تشکیلات اداری توجه خود را به جزییات مربوط به حد و مرز جغرافیایی استانها معطوف می‌داشت، در حالی که عثمانیها هنوز بخش بزرگی از کشور را در اشغال خود داشتند. و در زمانی که هنوز انگلیسیها اشغال ایالت بصره بویژه منطقه شطالحی را تکمیل نکرده بودند. در این اندیشه فرو رفتند، که چگونه می‌توان استان بغداد را، که هنوز قسمت اعظم آن در اشغال عثمانیها بود، اداره کنند. در هنگام حمله نظامی که نبرد هنوز در اوج خود بود، افسران یاد شده در حالی که بخشهای زیادی از کشور هنوز در دست ترکها بود با پیشنهادی سیاسی که قصد داشتند در تشکیلات اداری دنبال کنند، ناراحتی و غضب ژنرال مود را برانگیختند.

#### سیاست انگلستان در قبال مردم

یکی از عللی که مدعیان حمله نظامی به عراق دستاویز خود قرار داده بودند، این بود که اشغال عراق به انگلستان امکان می‌دهد تا به اعراب علیه ترکها کمک کرده و در کنار آنان قرار گیرد و در نتیجه می‌تواند از گرویدن آنان به جهاد مقدس جلوگیری نماید. بر همین اساس بود که افسران سیاسی قبل و بعد از اشغال بصره بیانییه‌هایی برای شیوخ خلیج فارس و اعراب شبه جزیره عربستان که تحت حاکمیت عراق بودند، فرستادند. در این بیانییه‌ها تأکید شده بود که «این جنگ هیچگونه ارتباطی با مسائل مذهبی ندارد». کما اینکه شیوخ را وادار می‌کردند تا اجازه ندهند، با سخن گفتن درباره جهاد مردم را گمراه سازند. به اعراب بصره هم گفته شد کاملاً مطمئن باشند که «دولت انگلستان هیچگونه سوء نیت و عداوتی نسبت به مردم ندارد، و تا زمانی که خودشان دوستی و بیطرفی نشان دهند و تا زمانی که از حمل اسلحه علیه ارتش انگلستان خودداری کنند، انگلستان هم مایل نیست آنها را دشمنان خود محسوب دارد». بلکه برعکس دولت انگلستان امیدوار است «ثابت کند که هم دوست است و هم حمایت کننده». کما اینکه برای اهالی بصره تعهد کردند که آنان در سایه پرچم انگلستان «از برکت و نعمت آزادی برخوردار و در امور دینی و دنیوی از عدالت بهره‌مند خواهند گردید». در کنار این دعوت هشداری هم وجود داشت دایر بر اینکه «علی‌رغم اینکه دولت انگلستان علاقه‌مند

به آزاد ساختن اعراب از یوغ عثمانیها است، و علی‌رغم اینکه صادقانه سعی خواهد نمود تا زمینه پیشرفت و رفاه و تجارت را برای مردم فراهم کند، با این وصف اگر احساس کند که بعضی از مردم دوستی و روش بیطرفانه را کنار گذاشته و بعنوان همکاری با دشمن اسلحه بدست می‌گیرند، املاک این عده که در محدوده حاکمیت انگلستان واقع می‌باشد بعنوان املاک مصادره شده به نفع دولتشان محسوب خواهد گردید».

### استمالت اعراب در جهت همکاری

تمام این اطمینان‌هایی که در بیانیه‌ها آمد، و هشدارهایی که خطاب به مردم منتشر گردید، و حتی تلاشهایی که سرپرسی کاکس و افسران سیاسی همکار او مبذول داشتند، هیچ‌یک نتوانستند نقشی در استمالت و جلب اعراب بصره بطرف انگلیسیها بازی کنند. حل مشکل استمالت اعراب و وادار کردن آنان به همکاری با انگلیسیها، تا حد زیادی بستگی به قدرت و شایستگی آنان در ارائه ادله کافی داشت تا نشان دهد انگلیسیها در سخنان خود صادق هستند. نیازهای ارتش انگلستان در بصره فراوان و گوناگون بود. و این نیاز مسئولان انگلیسی را واداشت تا یک رشته بیانیه و دستورات از طرف فرماندهی کل منتشر کرده و اغلب اوقات، اجرای آن را به پلیس نظامی (دژبان) و دادگاههای نظامی واگذار نمایند. همین دستورات بود که روابط میان مردم و ارتش را سازمان می‌داد. در دستورات مزبور به مسائلی از قبیل اجاره‌خانه، قیمت مواد غذایی، محدودیت مسافرت اشخاص و قایقرانی در رودخانه‌ها و قوانینی که درشکه‌چیها را وادار می‌ساخت تا به افسران انگلیسی و زنان اروپایی و کارمندان دولتی اولویت بدهند، اشاره می‌شده است. کماینکه در دستورات مزبور به مواردی از قبیل جلوگیری از حمل اسلحه توسط مردم، فروش مشروبات الکلی و دارو، قوانین مربوط به وضع بهداشت و تعیین مساحت مجاز برای نگهداری یک حیوان در اسطبل و جایزه‌ای که در ازای دستگیری هر قلاده سگ و لگردد پرداخت می‌گردید، اشاره می‌شد. روی هم رفته تأمین نیازمندیهای مردم، پس از تأمین نیازمندی ارتش، در درجه دوم اهمیت قرار داشت. در بعضی مواقع زمانی اجازه داده می‌شد کالایی برای فروش به بازارها عرضه گردد که نیازمندی ارتش قبلاً تأمین شده باشد. از نزدیک شدن مردم به محل آب‌شیرین و گوارا

جلوگیری می‌گردید. خانواده‌ها را وادار به تخلیه خانه‌های خود می‌کردند و اراضی آنان را مصادره کرده و در بعضی مواقع حتی به آنان مال الاجاره‌ای هم پرداخت نمی‌شد. بطور مثال، از زمان اشغال هیچگونه اجاره بهایی بابت خانه‌هایی که تا فاصله چهار مایلی طرفین رودخانه قرار داشت و از طرف انگلیسیها در عماره اشغال شده بود، پرداخت نمی‌گردید. محدودیت رفت و آمد اشخاص و حمل کالا هم بقدری ظالمانه بود که حتی پس از مرتفع شدن خطر جاسوسی، بدون دلیل اجرا می‌کردند. بر تعداد کارگرانی هم که وادار می‌شدند مزارع و خانواده‌های خود را در روستاها ترک کرده و بصورت اجیر برای برنامه‌های نظامی کارکنند، روز بروز افزوده می‌شد. مردم عراق مانند مردم مصر، بیش از هر چیزی از همین اجیرشدن و مجانی‌کار کردن برای انگلیسیها شکوه داشتند. کمیسر عالی در سیزدهم ژوئیه ۱۹۱۹ طی تلگرافی که به وزارت امور خارجه مخابره کرد یادآور شد که: «او و فرماندهی کل احساس می‌کنند که لغو برنامه اجیر کردن افراد در نزدیکترین فرصت موضوع بسیار بااهمیتی می‌باشد».

### به اجرا در آوردن سیاست

برای پیاده کردن و اجرا نمودن این دستورات و قوانین، که بعضی از آنها جنبه خشونت‌آمیز داشت، افسران سیاسی را ملزم می‌ساخت که با نرمش زیادی رفتارکنند. پس از اشغال بصره، قرنه و عماره کاملاً روشن بود جلب دوستی مردم که یکی از هدفها و تعهدهای حمله نظامی بود، کارمندان انگلیسی را در تنگنای عجیبی قرار داده بود، زیرا هیئت نظامی حاکم موضوع جلب دوستی اهالی و کسب اعتماد آنان را برای کارمندان سیاسی در عماره پیچیده ساخت. بطور مثال، فرمانده نظامی عماره در بیست و ششم اکتبر ۱۹۱۰ بیانیه‌ای منتشر کرد که در آن آمده بود: «فرمانده کل نظامی آگاه است که برخلاف دستورات صادره در بیانیه ۱۶ سپتامبر مردم نسبت به افسران نظامی ادای احترام نمی‌کنند. به اهالی تذکر می‌دهیم که ملزم هستند هنگام عبور یک افسر انگلیسی توقف کرده و ادای احترام نمایند. هر کس که برخلاف این دستور رفتار کند، خود را در معرض مجازات قرار می‌دهد».

کسانی که با خیابانهای عماره و خیابانهای شهرهای دیگر عراق

آشنایی دارند، می‌دانند که در طرفین این خیابانها، قهوه‌خانه‌های زیادی وجود دارد که در اغلب ساعات روز مملو از جمعیت می‌باشند. معنی بیانیۀ صادره از طرف فرماندار عماره این بود که هرگاه یک افسر انگلیسی از پیاده‌رو عبور می‌کرد، تمام مشتریان قهوه‌خانه باید پیا خاسته و ادای احترام نمایند. هواداران عثمانی در عماره از انتشار این اعلامیه استفاده کرده تا شایعات زیادی علیه انگلیسیها میان مردم رواج دهند، و مدعی شوند ترکها هیچگاه دستور نداده بودند که اهالی عماره پیا خاسته و برای افسران ترك که عبور می‌کنند، ادای احترام نمایند. کما اینکه به قبیله بنی‌لام و رهبر آن شیخ غضبان بنیه که از هواداران سرسخت عثمانیها بود، فرصت داده شد تا جاسوسان را برای خدمت به ترکها بسیج کنند.

### تناقضهای کشور عراق

اوضاع و احوال، مملو از رویدادهایی متناقض بود. زیرا حمله نظامی، سرزمینی را دربرمی‌گرفت که خود انگلیسیها هنگام پیاده‌شدن در فوا و اعلام کردند عداوتی با ساکنان آن سرزمین ندارند. در واقع دولت انگلستان مدعی شده بود که ارتشهای آن کشور برای یاری به اعراب جهت رهایی از ظلم و ستم عثمانی دست به حمله زده است. ولی با تمام این ادعاها، قید و بندهایی که علیه مردم برقرار شده بود، با قید و بندهایی که علیه یک دشمن برقرار می‌شود هیچگونه فرقی نداشت. البته اقدامات شدیدی که برای مبارزه با سطح بسیار پایین بهداشت، نظافت، اسکان و اخلاق عمومی کشور عراق بمرحله اجرا گذاشته شد، باعث گردید تا تعداد زیادی از اعراب که از اجرای چنین دستورات سخت و خشونت‌باری ناراحت بودند، این ادعا که آنها را متهم به دوستی با انگلیسیها می‌کردند، رد نمایند. این عکس‌العمل مردم، اوضاع را پیچیده‌تر ساخت. پذیرش حکومت نظامی از طرف عراقیان علل و انگیزه‌های متعددی داشت. از جمله اینکه انگلیسیها بلافاصله قیمت مواد غذایی و کالاهایی را که خریداری می‌کردند، می‌پرداختند. ضمناً آنها برای محدود ساختن مراسم و سنتهای مذهبی مداخله‌ای نمی‌کردند، بشرط آنکه آن مراسم مانع عملیات نظامی و یا عملیات سازمانهای اداری نشود. ولی روی هم‌رفته روش مقامات نظامی در قبال مردم، بطور کلی یک روش عداوت-آمیز بود، درحالی که حتی بعضی از افسران شخصاً مایل بودند که نرزش بیشتری

با مردم نشان دهند. در هر حال، ارتش انگلستان با مشکلات فراوان از جمله آب و هوای بد عراق، وضعیت زمین، شیوع بیماری و بالاتر از همه عدم آشنایی انگلیسیها با نیت واقعی شیوخ قبایل روبرو بودند، زیرا نمی دانستند که آیا این شیوخ دوست آنان هستند یا خیر. همه این عوامل باعث زاده شدن یک نوع عداوت در ذهن نظامیان انگلیسی علیه مردم مسلمان شد. فیلیپ گرایوزا مؤلف زندگنامه پرسی کاکس می گوید «اگر بگوییم اکثر نظامیان انگلیسی کینه شدیدی نسبت به اعراب داشتند گزافه گویی نکرده ایم». حتی افسران بلند پایه ارتش هم چنین نفرتی نسبت به اعراب داشتند. ژنرال سود فرمانده کل هم که به طور شگفت آوری به دوست اعراب و آزاد کننده آنان از قید اسارت شهرت یافته بود، از برقراری هرگونه همکاری با مردم شک داشت. در این میان سرپرسی کاکس و معاونان او موفق شدند روابط دوستانه ای با رهبران مردم برقرار کنند، و در عین حال انگلستان به شیوخ و اعیان محلی کمکهای مالی می داد و آنها را از بخشودگیهای مالیاتی برخوردار می ساخت.

### سیاست مربوط به کار و کارگران

اشتباهاتی که عثمانیها مرتکب شدند، هرچه بود مردم جزیره عرب با آن آشنایی یافته و نواقص و نارساییها را بخوبی می شناختند و در اغلب اوقات از وقوع چنین اشتباهاتی چشم پوشی کرده و به کارهای خود می پرداختند. سقوط حکومت ترکها که با عقب نشینی کامل آنها در سپتامبر ۱۹۱۰ تا کوت العماره به سمت شمال صورت گرفت، فرار همه کارمندان به استثنای تعداد کمی از کارمندان عرب، معدوم کردن و یا سرقت اسناد و مدارک توسط ترکهای فراری و یا افرادی که معدوم کردن اسناد به نفع آنان بود، و همچنین چپاول ساختمانهای دولتی و سرقت ااثیه و وسایل آن، همه این رخدادها برپایی تشکیلات دولتی تازه ای را الزامی ساخت. پس از اینکه اغتشاشات آرام گرفت، و پس از اینکه اوضاع به حال عادی برگشت و مردم به دیدن قیافه سربازان انگلیسی عادت کردند و با قوانین و اقدامات آنان آشنا شدند، انگلیسیها در صدد برپایی یک سازمان اداری غیرنظامی برآمدند. در سالهای نخست جنگ بعثت کمبود نیروهای کارگری، ارتش انگلستان

تعدادی کارگر از هندوستان استخدام کرد. ارتش انگلستان و سازمان اداری، بزرگترین استخدام کننده نیروی کارگر در عراق بودند، تا آنها را در کارهای بدنی، باربری، جاده سازی، اسفالت کاری، کشیدن خطوط آهن و آبیاری اراضی کشاورزی بکار گیرند. در فاصله سالهای ۱۹۱۶ و ۱۹۱۷ گروههای زیادی از زندانیان و باربران هندی را به عراق اعزام داشتند و از مدت محکومیت کارگران زندانی هندی بشرط آنکه در عراق کارکنند، کاسته می شد. تعداد این کارگران و زندانیان در حدود هشت هزار نفر بود. پس از امضای قرارداد آتش بس، انگلیسیها کارگران هندی را که به عراق آورده بودند، بتدریج برگرداندند و از آن به بعد در انجام کارها از کارگران ایرانی و کرد و تعداد زیادی از آوارگان مسیحی «آشوری» شمال عراق استفاده کردند ولی در هر حال تا اواخر سال ۱۹۲۱ به کارگران هندی نیاز بود. طبق آمار موجود، تعداد کارگران هندی که در دسامبر ۱۹۲۰ در سازمان کار استخدام شده بودند بالغ بر ۲۴ هزار نفر و در قایقرانی و حمل و نقل رودخانه ها در حدود ده هزار نفر و در راه آهن در حدود نوزده هزار نفر بود. گذشته از این موقعی که انگلیسیها تصمیم گرفتند گروههایی از کارگران عرب تشکیل دهند، سیاست کارگری آنان، راه اشتباه پیمود. زیرا تشکیل چنین گروههایی اثر نامطلوبی در روحیه کارگران و در وضع کشاورزی بجا گذاشت. آنها یک کارگر عرب را به زور از محل کارزندگی احضار کرده تا به کار دیگری که نیاز به مهارت بیشتری داشت در نقطه ای دور از خانواده اش بکار بگمارند، و با تمام این احوال دستمزد بسیار اندکی به او پرداخت می شد. علی رغم اینکه قیمتها در افزایش مداوم بود، مع الوصف دستمزدها همچنان ثابت ماند (ع-ه شلینگ در روز با احتساب ۱۴ شلینگ برای هر لیبره استرلینگ). تشکیل این گروهها، همان گونه که در بالا اشاره شد اثر نامطلوبی در کارهای کشاورزی هم داشت. زیرا کشاورزان را از زمین کشاورزی به زور برای انجام کارهای دیگری به نقاط دورتری می بردند. در گزارش یکی از افسران سیاسی گفته شده بود: «فراخواندن اجباری کارگران از کارهای اولیه آنان، که وضعیت جنگ برما الزامی ساخته بود، بدون شک اثر بسیار نامطلوبی در بخش کشاورزی بجا خواهد گذاشت. بطور مثال، در منطقه های عزیزیه و بوغیله که نسبت ساکنان آن بسیار اندک می باشد، اراضی کشاورزی وسیعی وجود دارد که می توان از آن

برای کارهای کشاورزی استفاده کرد. ولی همین اراضی درحال حاضر بعلت نیاز مبرم به وجود کارگران جهت کار در راه آهن، جاده سازی، کارهای باربری و در سربازخانه ها، مانع توسعه کارهای کشاورزی شده و فشار زیادی بر کارهای کشاورزی وارد می سازد و اراضی بصورت بایر و لم یزرع درآمده است».

### سیاست واردات

در سال ۱۹۱۸-۱۹۱۹، و هنگامی که هنوز انگلیسیها بر سراسر کشور تسلط پیدا نکرده بودند، توانستند از طریق واردات محلی، در حدود یک میلیون لیره استرلینگ درآمد کسب کنند و در نتیجه از میزان فشاری که برخزانۀ انگلستان برای تأمین هزینه های سازمان اداری عراق وارد می شد، بکاهند. در سال بعد آنها پنج برابر آن مبلغ، یعنی پنج میلیون لیره استرلینگ کسب کردند بدین معنی که انگلیسیها در سال ۱۹۲۰ امور کشوری را که ملت فقیری با دو میلیون نفر جمعیت در آن زندگی می کردند از طریق کسب مالیاتی معادل پنج میلیون لیره استرلینگ اداره می نمود. اورمزی گورا نماینده مجلس عوام انگلستان طی سخنانی در آن مجلس گفت: «اگر این مالیات سالانه با بودجه کرومر در مصر مقایسه شود، بخوبی درمی یابیم که چه مالیات سنگینی بر عراقیها تحمیل کرده ایم». از این امور چنین نتیجه می گیریم که انگلیسیها در اداره امور عراق عجله بخرج دادند. آنها سعی می کردند سازمان اداری ویژه ای در عراق برپا دارند که اکثریت آنان از انگلیسیها و هندیان باشد تا هر اینچ از اراضی را اشغال نمایند که کارهای آن شامل تمام عملیات آبیاری باشد و تمام نیازهای یک دولت تازه سازمان یافته را دربرگیرد. علاوه بر آن استقرار یک ارتش هندی در سرزمین عراق، عامل پیدایش مشکلات سیاسی زیادی می شد. برای اینکه انسان در اداره امور کشور عراق - کشوری که دارای جمعیتی با نژادهای مختلف بود - موفق باشد، باید هر اقدامی را با تعمق و تأمل اتخاذ می کرد و در گرفتن تصمیمات عمرانی عجله بخرج نمی داد. سیاست وارداتی که انگلیسیها، بویژه در استان منتفق دنبال می کردند، برای اهالی موهن و موجب عدم رضایتشان بود. در سال ۱۹۲۰ واردات سه استان شیبه نشین بالغ بر ۱۰۰،۳۳،۰۵۰ روپیه یعنی «در حدود یک چهارم واردات چهارده استان کشور»



بود. درحالی که هزینه‌های آن‌سه استان معادل ۴۴،۶۹۰،۲۹۱ روپیه بود. قبایلی که این مالیات سنگین را می‌پرداختند و بعضی از آنان مانند قبیله بنی هشیم برای اولین بار چنین مالیاتی را می‌دادند متوجه گشتند که در ازای این مالیات هیچگونه نفعی عاید قبایل یا مناطقتشان نمی‌شود. و بارها اتفاق می‌افتاد که هواپیماهای انگلیسی، روستاهایی را که جمع‌آوری مالیات از آنان مشکل بود بمباران می‌کردند.

### سیاست انگلستان در قبال قبایل

سیاستی که سازمان اداری انگلستان در قبال قبایل عراق اعمال می‌کرد، در واقع همان سیاست تعدیل‌شده‌ای بود که توسط رابرت ساندمن<sup>۱</sup> طرح و در بلوچستان اجرا می‌شد. موقعی که ساندمن برای اولین بار در سال ۱۸۷۵ دست به اجرای نظام تازه‌ای برای قبایل بلوچستان زد، متوجه شدن نظام قبیله‌ای آن سامان سریعاً رو به انحطاط می‌باشد، کماینکه متوجه شد نفوذ و قدرت سران قبایل هم روبه کاهش می‌باشد. در عراق هم هنگام شعله‌ور شدن آتش جنگ، قبایل، بویژه قبایل منطقه فرات جنوبی در اثر تلاش ترکها برای نابودیشان و آشتی با سران و شیوخشان و یا درهم‌شکستنشان، همین وضع را داشتند. دولت عثمانی همیشه قبایل عرب را از ملل متوحش بشمار می‌آورد که بعلت خباث خود، با دولت مرکزی بغداد مخالفت می‌کردند! ولی دولت انگلستان به‌زعمای قبایل، که در برابر افسران سیاسی محلی مسئول بودند، اعتبار و احترام مجدد داد. وظیفه اولیه شیخ قبیله این بود که امنیت و آرامش را در محدوده قبیله خود حفظ کند، و مالیات مستحقه را از افراد قبیله خود جمع‌آوری نماید. ولی رویدادهای بعدی نشان داد بعضی از سران قبایلی که دولت انگلستان از آنان حمایت می‌کرد، از اختیاراتشان در جهت منافع خصوصی خویش سوءاستفاده می‌کردند. اولین سود آنان از فساد سیستم جمع‌آوری مالیات بدست می‌آمد. و چون انگلیسیها درصدی از مالیات جمع‌آوری شده را به شیوخ و سران عشایر می‌دادند، لذا این عده از روی خودخواهی و در جهت بیشتر کردن منافع خویش، سعی می‌کردند مالیات سنگینتری از افراد قبیله خود جمع‌آوری نمایند. این سوءاستفاده‌ها شیوخ درجه دوم، یعنی شیوخ عشایر کوچک را واداشت تا شیوخی را که مورد حمایت انگلیسیها بودند و بعنوان

سراکله «مفرد آن سرکال است» شناخته می‌شدند، مانعی در برابر منافع خود بحساب آورند. در نتیجه در نهضت تازه ملی وسیله‌ای دیدند برای رهایی‌یافتن یک‌باره از سلطه شیوخ سراکله و سلطه دولت. در واقع هنگام ناآرامیهای سال ۱۹۲۰، اغلب اوقات عداوت شیوخ کوچک، بیش از آنچه متوجه حاکمیت انگلیس باشد، بر علیه شیوخ بزرگ بکار می‌رفت. دومین انتقاد اساسی که به سیاست سازمان اداری در قبال قبایل می‌شد، مربوط به مداخله مستقیم در اختلافات قبیله‌ای بود که میان قبایل بوقوع می‌پیوست. طبق سنت، همه مردم عراق معتقدند هرگونه دخالت مستقیم در اختلافاتی که در مناطق قبیله‌نشین و خارج از مناطق شهرنشینی روی می‌دهد محکوم به شکست و غیرقابل قبول می‌باشد. گذشته از این انگلیسیها نتوانستند بعضی از قبایل هوادار خود را از حمله به مراکز مسکونی قبایل دیگر که آنها هم طرفدار انگلیسیها بودند و در نزدیکی مرزهای نجد و سوریه رحل اقامت افکنده بودند، باز دارند. آنها فقط توانستند به این قبیله‌ها هشدار بدهند و از آنان گله کنند ولی این هشدارها و گله‌ها هیچگونه فایده‌ای نداشت. شیوخ قبایل معتقد بودند که روابط آنان با انگلیسیها هیچگونه نقشی در اختلافات داخلی آنان ندارد. زیرا نفوذ انگلیسیها بر شیخ بزرگ و معروفی مانند شیخ فهدین هذال سلطه نفوذ کامل و همه‌جانبه‌ای نبوده و حمایت انگلیسیها از او، این امکان را نداد تا کارهای شیوخ درجه دوم را که اسماً از وی فرمانبرداری می‌کردند، کنترل نمایند. اعمال سلطه کامل بر قبایل، نیاز به برپایی پادگانهای نظامی و مراکز پلیس در سراسر صحرا داشت، و این مأموریت نه از عهده بزرگترین و مقتدرترین شیخ قبیله و نه حتی از عهده هیچ دولتی در آن ایام، بر نمی‌آمد.

### مشکل کشاورزی در استان منتفق

گزارشها و یادداشت‌های زیادی در استان منتفق درباره مشکل کشاورزی داده شد. ریشه این مشکل هم، ادعای مالکیت زمین از طرف آل‌سعدون و دیگر قبایل مقیم این استان بود. این مشکل سالهای متمادی لاینحل مانده بود و علتش هم ناتوانی کامل دولت عثمانی از درک واقعیت روابط موجود میان مالک زمین و شیوخ قبایل مقیم آن زمین بود. و همین مشکل، عامل اغتشاشاتی بشمار می‌رود که

در دوران عثمانی در استان منتفق روی داد. دویس<sup>۱</sup> رئیس سازمان واردات هشدار داد تا زمانی که در استان منتفق مشکل مالکیت زمین حل نشود، برقراری صلح و امنیت در آن محال بنظر می‌رسد. البته مشکل مزبور به‌گونه‌ای که با شیوه و سنن اعراب هماهنگی داشت، در مسیر حل شدن قرار گرفت. آل سعدون و فئودالهای معروف بعلت اینکّه نتوانسته بودند به استناد اسناد مالکیتی که در دوران عثمانی در اختیارشان گذاشته شده بود، حیوانات و درآمدهایی را که متعلق به آنان بود جمع‌آوری کنند، وادار به عقب‌نشینی شدند. کما اینکه قبایل ساکن اراضی آنان در نتیجه برقراری امنیت و نظم «طی هیجده ماه (از نوامبر ۱۹۱۷ تا مه ۱۹۱۹)» سودهای زیادی بدست آوردند. علاوه بر آن قبایل مزبور درک کردند که امنیت و نظم مفیدتر از مناقشه و اختلاف می‌باشد. هرگونه اختلافی که میان فئودال و قبایل اسکان یافته در اراضی او بروز می‌کرد، بوسیله افسر سیاسی محلی و بدون مراجعه به قوانین حل و فصل می‌گردید. این نوع روش برای حل مشکلات و اختلافات بصورت یک نوع موافقتنامه درآمد، که تمام محافل رسمی آن را پذیرا شده بودند. در سال ۱۹۱۸، انگلیسیها هنوز در نخستین مراحل حل مشکلات بودند ولی در هر صورت زمینه برای رسیدن به هدف غایی هموار شده بود.

### روابط میان سیاستمداران و نظامیان

روابط میان نظامیان انگلیس و همکاران آنها، یعنی فرمانداران سیاسی حسنه و مودت‌آمیز نبود. دیکسون<sup>۲</sup> افسر سیاسی مقیم ناصریه پیرامون اثری که کارکنان سیاسی هنگام بعهده داشتن امور نظامی در فرماندهی کل جبهه ناصریه بجا گذاشتند، می‌گوید: متأسفم که فرماندهی کل با رضایت خاطر به موضوع نمی‌نگریست. زیرا بنظر من فرمانده کل، خود را مطلق العنان بشمار می‌آورد. ولی حالا که سیاستمداران این اختیارات و این قدرت را از او سلب کرده بودند، عصبانی بنظر می‌رسید و همین موضوع بر مشکلات من افزوده و علاوه بر آن، نیاز به درایت و زیرکی دارد. اولین اقدامی که به آن دست زد این بود که ما را از خانه‌ای که فرمانده کل اشغال کرده بود و همچنین از دفتری که در اختیار داشت، اخراج نماید. از مسئله‌ای که بر پیچیدگی مسائل می‌افزود، مورد زیر بود: دادن

هشدار به یک سرباز پرستار در بیمارستان غیر نظامی، در مورد لزوم ملحق شدن به گردان خود. کما اینکه از من خواسته شد تا جایگزینی برای چند نفر نظامی در سوق الشیوخ پیدا کنم و علاوه بر این از من خواسته شد تا طی مدت کوتاهی تمام کارمندان من که در دفتر فرمانده کل کار می کردند، سریعاً به گردانهای خویش ملحق شوند و علاوه بر آن اشخاصی را برای پر کردن محل خالی آنان پیدا نمایم.

همه این دردها بطور ناگهانی بر من وارد شد. البته من ناامید نشده‌ام و امیدوارم با کمی مهارت و زیرکی مسئله حل گردد. در موقع دوگانگی حکومت، هنگامی که نظامیان و سیاستمداران در کنار همدیگر مسئولیت را بعهد می گیرند، معمولاً علاقه‌ای برای افزایش تعداد کارمندان و توزیع قدرت میان این گروه و آن گروه پیدا می شود. علاوه بر افسر سیاسی و معاونین او در سازمان و ادارات، کارمندان زیاد دیگری در سازمان کار، آبیاری، منابع محلی و در اداره نقلیات رودخانه‌ای کار می کردند. هر یک از سازمانها یا اداره‌ها سعی می کردند کارمندان مخصوصی بکار بگمارند تا بتوانند جدا از ادارات دیگر کار کنند، بویژه اینکه افراد آن سازمانها از مقدار قدرتی برخوردار بودند که می توانستند بوسیله آن اعمال نفوذ کنند.

### اوضاع بعد از انقلاب

در اوایل سال ۱۹۲۱، لبه تیز افکار عمومی متوجه علما و طبقه روشنفکر بغداد بود که نهضت و انقلاب سال ۱۹۲۰ را رهبری کردند. گروه علما و روشنفکران به ناحق متهم شدند که قبایل را فریب داده و باعث بروز مشکلات زیادی گردیده‌اند. در هر دارالضیافه‌ای، مردم شایعاتی پیرامون منافع، وام کشاورزی و وامهای کم بهره که علما و روشنفکران در دوران حکومت انگلیسیها بدست آوردند، نقل می کردند.

بطور خلاصه می توان گفت که نقش شهرنشینان و افراد قبایل نشانگر یک نوع پشیمانی از شرایط موجود و اظهار علاقه به برگشت به اوضاع سابق بود. از طرف دیگر، علما هم در رؤیای برپایی یک دولت مذهبی بودند که در رأس آن نایب الامام، «مجتهد بزرگ» قرار می گرفت. به همین جهت آنان با تمام نیرو با روی

کار آمدن یک دولت مقتدر در بغداد مخالفت می کردند. بطور قطع آنان از وجود دولت ضعیفی که قادر به برآوردن خواسته هایشان نبود چشم پوشی می کردند، ولی در مقابل یک دولت قوی ساکت ننشسته و مشکلات و دردهای برای ایجاد می کردند. موقعی که دولت فیصل تشکیل شد، علمای شیعه و شیوخ قبایل اندک اندک از آن دوری جسته و نسبت به آن عداوت و مخالفت ورزیدند. زیرا هیچ یک از این دو گروه امید این را نداشتند که دولت مزبور بتواند به خواسته های آنان صورت تحقق بخشد. در این میان، گروهی که خود را روشنفکر جا می زدند، و منافع خود را در ماندن انگلیسیها می دیدند، سیاست تازه ای در پیش گرفتند که سیاست درهم کوبیدن نیرو و نفوذ علما و شیوخ قبایل بود. در حالی که در خارج از شهرها و در روستاها، نظر علما و شیوخ قبایل جای استواری در میان مردم داشت. در همین زمان، و با بروز اختلافات میان گروه های مختلف ملت عراق و ترکها فرصت را مناسب دانسته تا با بهره برداری از این اختلافات، مجدداً به عراق بازگردند. لذا تبلیغات آنان در کربلا و نجف و در محافل مخالف، دامنه ای جدید و بسیار گسترده و وسیع گرفت. روش قبایل در قبال دولت جدید، بطور کلی یک روش منفی بود. آنها وضع موجود را می پذیرفتند ولی باز هم در انتظار می ماندند تا ببینند که چه نتیجه ای از تحولات روز بدست می آید. افراد قبایل بیش از سایر طبقات به جنگجویی وارد و در جنگ از همه شجاعتر بودند، لذا کورکوران به خود اعتماد داشته و می بالیدند.

### سیاست انگلیسیها در قبال شیعیان

سیاست انگلستان از همان آغاز، بویژه پس از محاصره نجف اشرف در سال ۱۹۱۸ و شلیک توپ بطرف آن شهر، بر اساس دور ساختن شیعیان از پستهای بالا و حساس بود. خانم گرتروود بل منشی کمیسر عالی به مناسبت اعتراض شیعیان به عدم شرکت عادلانه شان در شورای وزیران چنین گفت: «من شخصاً، از اینکه این شیعیان غریبه در تنگنا قرار می گیرند، بسیار شاد می شوم. زیرا آنها از لجوجترین و سخت ترین طبقات مردم کشور هستند». البته اهل تسنن، اکثریت را در شورای دولت داشتند و زمام آن را بدست گرفته بودند. شیعیان از جانب شهرهای بغداد، بصره، موصل و کرکوک در آن شورا عضو داشتند، در صورتی که از طرف چهار

شهر معتبر مذهبی یعنی کربلا، نجف، سامرا و کاظمین هیچ نماینده‌ای در شورا نبود. لذا ادعای سرپرستی کاکس در گزارش خود به مجلس عوام که در آن گفته شده بود شورای دولت نماینده کلیه طبقات مردم می‌باشد، صحت نداشت. البته شیعیان امیدوار نبودند، تا زمانی که زمام شورا در دست اهل تسنن باشد پستهای حساس و بالای دولت جدید را احراز کنند. به همین دلیل سازمان اطلاعاتی انگلستان پیش‌بینی می‌کرد که این امر منجر به بروز برخورد میان دو گروه و بوجود آمدن جوی از سوء تفاهم می‌گردد. یکی از نتایج وجود اکثریت اهل تسنن در شورای دولتی این بود که سنیها به تعیین استانداران و فرمانداران سنی برای تمام استانهای شیعه‌نشین منطقه فرات دست زدند. کسانی که به روابط نامطلوبی که میان شیعیان و اهل تسنن وجود داشت آگاهی دارند، بخوبی می‌دانند که این انتصابها چه عکس‌العمل منفی در شیعیان بجا گذاشت. عکس‌العمل آنان خیلی فوری ولی همراه با خودداری و بردباری و محافظه‌کاری بود. یکی از علمای شیعه که به فعالیت‌های سیاسی شهرت داشت، طی تقاضایی از شورای دولت خواست تا به‌وی اجازة تأسیس حزبی را بنام «حزب نهضت عراق» که مقر آن در شهر کاظمین یکی از شهرهای مقدس عراق بود، بدهند. طراح تأسیس این حزب سید محمد صدر بود. پیرامون این پیشنهاد جر و بحث زیادی در شورا صورت گرفت. نخست‌وزیر هیچگونه مخالفتی با تأسیس احزاب نشان نداد، بشرط آنکه برای محدود ساختن اختیارات آنان قوانین ویژه‌ای تدوین گردد. در صورتی که ساسون افندی معتقد بود تشکیل احزاب سیاسی امری است که لاجرم باید با آن موافقت کرد و گرنه جلوگیری از فعالیت علنی احزاب منجر به پیدایش جمعیت‌های زیرزمینی می‌شود. ولی معتقد بود طبق نظر نخست‌وزیر، باید مقرراتی برای کنترل احزاب وجود داشته باشد. جعفر پاشا و عزت پاشا هم همین عقیده را داشتند. در صورتی که مصطفی افندی آلوسی وزیر دادگستری معتقد بود تا قبل از تشکیل مجلس مؤسسان و تدوین قوانینی برای احزاب، تشکیل احزاب سیاسی مزبور در آن اوضاع و احوال امری بسیار مضر می‌باشد. بالاخره تصمیم گرفته شد قبل از اینکه شورا تصمیمی در این باره اتخاذ کند، موضوع برای اظهار نظر به کمیسر عالی ارجاع گردد. چندی بعد دو تن دیگر از علما به‌صدر پیوستند

که کاکس مزورانه در این باره گفت «کبوتر با کبوتر...» و این دو نفر عبارت بودند از: میرزا محمدرضا و سید ابوالقاسم کاشانی که ورود او به ایران اعلام شده بود. این دو عالم عملاً در انقلاب شیعیان در سال ۱۹۲۰ شرکت داشتند. اولی یعنی میرزا محمدرضا پسر مجتهد بزرگ در ماه ژوئن ۱۹۲۰ به جزیره هنگام تبعید شده بود، درحالی که سید ابوالقاسم کاشانی به محض ورود به ایران بوسیله یک واحد انگلیسی مخفیانه به منطقه فرات ایران رفت. کاکس مدعی بود، دلایلی در دست است که نشان می‌دهد خط سیاسی‌ای که این آقایان از آن پیروی می‌کردند، عبارت از برقراری همکاری میان ایران و عراق بوسیله ایران و همکاری با بلشویکها بمنظور کاستن نفوذ انگلیسیها در عراق بود. عامل بروز چنین عکس‌العملی نزد شیعیان، رفتار خود انگلیسیها بود که پیروان اهل تسنن را در دولت جدید بر شیعیان ترجیح می‌دادند. موضع مخالفت‌آمیزی که شیعیان در قبال اهل تسنن می‌گرفتند، معلول قرن‌ها تعدی و ظلمی بود که سنیها بکار می‌بردند. می‌توان روش سنیها را در قبال شیعیان عراق این‌گونه توصیف کرد که مملو از نخوت و غروری بود که باعث دامن زدن به آتش بلوا می‌شد. بطور کلی سیاستی که کاکس در کنار زدن شیعیان از حکومت عراق بکار بست، سیاست حکیمانانه‌ای نبود.

کاکس شخصاً معتقد بود یک وزیر شیعه از مجموع نه نفر وزیر، شیعیان را راضی نمی‌کند. فیصل در نظر شیعیان مردی بلند پایه و با اصل و نسب بود، ولی روابط او با انگلیسیها وی را فاسد کرد. و همان‌گونه که سیدحسن صدر می‌گوید، اشاره‌ای که فیصل در نطق تاجگذاریش به دوستی با انگلیسیها کرد و اعتمادی که به آنها داشت، وی را نزد شیعیان بصورت شخص نامطلوب و بی‌ارزشی درآورد. و چنانچه فرصت بیشتری به شیعیان برای شرکت در حکومت فیصل داده می‌شد، مقادیر زیادی از تلخ کامیها و حوادث خونین کم می‌گردید.

## پیوستها

۱. بیانیه ژنرال مود.
۲. نامه سر آرنولد.ت. ویلسون به مجتهد بزرگ.
۳. نام گروهی از اهالی نجف که تبعید شدند.
۴. بیانیه کربلا.
۵. نامه مجتهد بزرگ به فیصل.
۶. عریضه نمایندگان.
۷. نامه مجتهد بزرگ به کارمند انگلیسی مسئول اسرای جنگ.
۸. نامه مجتهد بزرگ به جانشین کمیسر عالی.
۹. نامه شیوخ قبایل به عبدالله بن الحسین.
۱۰. تشکیل شورای وزیران.
۱۱. اعلامیه عفو عمومی.
۱۲. دستوراتی که به شورای وزیران داده شد.
۱۳. برکناری طالب النقیب از کابینه و تبعید وی.
۱۴. نامه مزاحم الپاچه چی به شیخ خزعل.
۱۵. نامه نوری السعید و جعفرالعسکری به شیخ خزعل.
۱۶. تلگراف نخست وزیر به شریف حسین.
۱۷. اعضای کابینه ملک فیصل اول.
۱۸. نقشه ای از مراکز سکونت قبایل.





## پیوست شماره « ۱ »

### بیانیه ژنرال مود

خطاب به ساکنان ایالت بغداد  
بنام اعلیحضرت پادشاه انگلیس، و بنام مللی که بر آنها سلطنت می‌کند،  
موارد زیر را به اطلاع می‌رسانم:

هدف عملیات نظامی ما، شکست دادن دشمن و بیرون راندن او از این سرزمین است. برای رسیدن به این مهم، اختیارات کامل و عالی‌ای در تمام مناطقی که ارتش انگلستان دست به عملیات نظامی می‌زند، گرفته‌ام. ولی ارتش ما بعنوان یک ارتش فاتح و یا بصورت یک ارتش دشمن وارد شهرها و سرزمینهای شما نخواهد گشت، بلکه برای رهایی کشور می‌آید.

از زمان هولاکوخان، هموطنان شما از غریبه‌ها ستم می‌بینند. کاخهای شما بصورت ویرانه‌ها و باغات شما بصورت بایر درآمده است. نیاکان شما از جور رنج می‌بردند و شما هم از ظلم و ستم در شکوه می‌باشید. فرزندان شما نیز به صحنه‌های جنگی برده می‌شوند که هیچگونه نفعی از آن عاید شما نمی‌گردد. مردم ستمگری ثروتهای شما را تاراج می‌کنند تا در نقاط دوردست تر خرج کنند.

از زمان مدحت پاشا، ترکها پیرامون اصلاحات حرف می‌زنند. ولی حالا به خرابه‌ها و زمینهای خشک نگاه کنید، چه می‌بینید؟ آیا دلیل قاطعی برای وعده‌های دروغ آنها بشمار نمی‌رود؟

این خواسته اعلیحضرت پادشاه انگلیس و ملت او به تنهایی نیست، بلکه خواسته همه ملت‌های بزرگ هم‌پیمان او است که شما مانند گذشته و زمانی که

سرزمین تان پر از نعمت بود، بصورت ملتی پیشرفته و عظیم باشید. درست همانند گذشته نیاکان شما، و زمانی که بغداد از عجایب دنیا بود و ادبیات عظیم و علم و هنر را در اختیار جهانیان گذاشتند. روابط دوستانه و متینی میان ملت شما و امپراتوری اعلیحضرت پادشاه برقرار شد، و بازرگانان بغداد و انگلستان، طی مدت دو بیست سال مبادله تجارت می کردند. از طرف دیگر، آلمانها و ترکها که اموال شما را به یغما بردند، بغداد را بصورت مرکز قدرتی درآوردند که از طریق آن انگلستان و دیگر دوستان را در ایران و جزیره عرب مورد حمله قرار دهند. به همین جهت انگلستان نمی تواند همچنان در برابر آنچه امروز در کشور شما می گذرد و یا در آینده خواهد گذشت، دست بسته بایستد. زیرا از نظر منافع انگلستان و یاران آن، دولت نمی تواند اجازه دهد همان گونه که آلمانها و ترکها در هنگام جنگ عمل کردند، بار دیگر از بغداد بعنوان مرکزی برای ضربه زدن به منافع انگلستان استفاده شود.

و اما شما مردم بغداد، که دولت انگلستان به رونق کار و گسترش تجارت شما و آزادیتان از ظلم و ستم خارجی توجه دارد، نباید تصور کنید که دولت انگلستان قصد دارد تشکیلات غربی نامطلوبی بر شما مسلط سازد. بلکه برعکس، دولت انگلیس امیدوار است بتواند روزی به رؤیاهایی که نویسندگان و اندیشمندان شما مطرح می ساختند، صورت تحقق بخشد. اعراب حجاز، آلمانها و ترکها را که بر آنان ظلم و ستم روا داشته بودند، از کشور خود طرد کرده و شریف حسین را بعنوان پادشاه خود انتخاب نمودند و به صفوف ملت‌هایی پیوستند که با ترکها و آلمانها می جنگند. اشراف و بزرگان عرب نجد، کویت و عسیر هم همین رویه را دنبال کردند. اعراب شریف و باارزشی که در راه آزادی به دست حکام ترك غریبه به درجه شهادت رسیدند، کم نیستند. دولت بریتانیای کبیر با همفکری و یاری هم پیمانان خود، دولت‌های بزرگ بر این نظر هستند که خون این گروه از نجیب زادگان عرب که زندگی خود را قربانی ساختند، به هدر نمی رود. ملت انگلیس و ملل کشورهای هم پیمان آن امیدوار هستند امت نجیب عرب بپاخیزد و عظمت و بزرگی خود را بازیابد.

ای مردم بغداد! بیاد آورید که شما طی بیست و شش قرن از حکمروایی

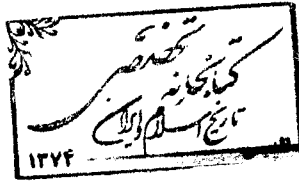
ظالمان غریبه‌ای رنج بردید، که قومی را علیه قوم دیگر و گروهی را علیه گروهی دیگر تحریک می‌کردند تا از آن میان بهره‌برداری کنند. لذا من مأموریت دارم بوسیله شیوخ، اشراف و نمایندگان از شما دعوت کنم، تا با همکاری نمایندگان سیاسی دولت بریتانیای کبیر، امور اداری خود را حل و فصل کنید. با برادران خود در شمال، جنوب، شرق و غرب متحد شوید تا به آرزوهای بزرگ امت بزرگوار خودتان صورت تحقق بخشید.

### ف.س. مود

فرمانده کل نیروهای انگلستان در عراق

از طرف مرکز فرماندهی بغداد، در نوزدهم مارس ۱۹۱۷ مطابق ۲۴

جمادی الاول ۱۳۳۵ هجری منتشر شد.



## پیوست شماره «۲»

### نامه سر آرنولد. ویلسن به مجتهد بزرگ

حضرت حجت الاسلام سید محمد کاظم طباطبایی، و حضرت علمای اعلام و اهالی  
محترم نجف

نامه شما دریافت شد و مورد مطالعه دقیق قرار گرفت. شما در نظر خود  
ذیحق هستید که دولت انگلستان رؤوف می باشد. قاطعترین دلیل بر این امر،  
رفتاری است که با نجفیها در دو حادثه ای که طی ششماه گذشته بوقوع پیوست،  
شد. دلیل دیگر، نقشه سالمی است که هنگام اجرای شرایطی که با شما بسته شد،  
پیاپی خواهیم کرد. ما قصد نداریم کسانی را که با قانون مخالفت نورزیده اند  
مجازات کنیم، بلکه کسانی تعقیب می شوند که حرمت قانون را زیر پا گذاشته اند و  
کسانی که به آنان کمک کرده اند. نجف اشرف در صورتی که از شرایطی که قبلاً  
پیشنهاد کردیم پیروی نماید، می تواند خود را از تنگنا نجات دهد. لذا حضرت  
مجتهد بزرگ و حضرات علمای اعلام و حتی مردم این امکان را دارند که شهر  
خود را از وجود مفسدین پاک کنند و علاوه بر آن می توانند به ما کمک نمایند تا  
کسانی را که مرتکب آن جرم شده و یا تحریک به ارتکاب آن کرده اند، مورد  
مجازات قرار دهیم. و هرگاه فرصت مناسب باشد، دولت از اعلام بخشودگی کوتاهی  
نخواهد کرد. لذا مردم شهر مطمئن باشند که اگر با کارهای خود نشان دهند  
شایسته رفتار خوب هستند، ما چنین رفتاری با آنها خواهیم داشت. در حالی که  
هفت روز از کشته شدن کاپیتان مارشال گذشته ولی هنوز مردم نجف اطاعت خود را

پیوست شماره ۲ ۱۹۵

اعلام نکرده و اقدامی برای برقراری مجدد قانون و نظم بعمل نیاورده‌اند. والسلام

۱۹۱۸/۳/۲۶ میلادی

کمیسر عالی

ا. ت. ویلسن

### پیوست شماره «۳»

#### نام گروهی از اهالی نجف که تبعید شدند

- |                            |                      |
|----------------------------|----------------------|
| ۱. سید محمد علی بحر العلوم | ۱۹. خطار العبد       |
| ۲. شیخ محمد جواد الجزایری  | ۲۰. حاج محمد ابوشعب  |
| ۳. سعد الحاج راضی          | ۲۱. عباس حسن ابوشعب  |
| ۴. مغیظ الحاج راضی         | ۲۲. هادی ابوشعب      |
| ۵. راضی الحاج سعد          | ۲۳. عبد یوسف ابوشعب  |
| ۶. عطیه ابو کلل            | ۲۴. خلیل ابوشعب      |
| ۷. کردی ابو کلل            | ۲۵. رشید هادی کرماشه |
| ۸. هندی ابو کلل            | ۲۶. زید قاسم کرماشه  |
| ۹. حاجم ابو کلل            | ۲۷. صالح کرماشه      |
| ۱۰. جاسم ابو کلل           | ۲۸. کریم کرماشه      |
| ۱۱. حاج حسین ابو کلل       | ۲۹. مجید کرماشه      |
| ۱۲. کریم ابو کلل           | ۳۰. علی کرماشه       |
| ۱۳. احمد الصراف            | ۳۱. عبدالرزاق عدوه   |
| ۱۴. محمد آل جبر العاسری    | ۳۲. توفان عدوه       |
| ۱۵. سید ابراهیم سید باقر   | ۳۳. عطیه فیتا کس     |
| ۱۶. محمد بن مطر عکایش      | ۳۴. حمود الحار       |
| ۱۷. طلال عکایش             | ۳۵. مصلط الحار       |
| ۱۸. زایر عکایش             | ۳۶. سعد الحار        |

۳۷. مهدی الحار  
۳۸. عطیه صبر  
۳۹. حامض صبر  
۴۰. تومان بقرالشام  
۴۱. فنجان بقرالشام  
۴۲. متعب بقرالشام  
۴۳. حسین بقرالشام  
۴۴. محمدالحاج صنم  
۴۵. حاج ردیف ثالثه  
۴۶. محمد حاج ثالثه  
۴۷. عبدالله الرازقی  
۴۸. علی العبدالرازقی  
۴۹. جدوع الرازقی  
۵۰. علوان الملا  
۵۱. حسونی العلوان  
۵۲. جواد مطرقانه  
۵۳. حسن کصراوی  
۵۴. عباس حاج نسیم  
۵۵. کاظم علی الدعدوش  
۵۶. خضرعباس الصراف  
۵۷. سیدهادی سلطانی  
۵۸. عزیزالاعم  
۵۹. غازی طویه  
۶۰. حمید آل سکر  
۶۱. حسین الصراف  
۶۲. ابراهیم المونی  
۶۳. عبدحمیمه النداف  
۶۴. حبیب ابوالجاموس  
۶۵. نجم العمود العامری  
۶۶. حسون ابوحجیفه  
۶۷. طماطه سعیدان  
۶۸. عبود ضحیله  
۶۹. عبدالمحامجی  
۷۰. حانی المختار  
۷۱. مجیدالمختار  
۷۲. حسون بادرنگ



## پیوست شماره ۴»

### بیانیه کربلا

بسم الله الرحمن الرحيم

بیاری خداوند و طبق اعلام کمیسر عالی از طرف دولت فخمیه انگلیس، آن دولت بر ملت عراق منت گذاشته و از آنان خواسته هر امیری را که می‌خواهند انتخاب نمایند. به ما دستور داده شده است که تشکیل جلسه‌ای داده و تبادل نظر نموده و نتیجه را به اطلاع حاکم کربلا برسانیم. دستورات او را با علاقه زیاد دریافت داشتیم. قبلاً هم دولت مفخم انگلیس، با توافق دولت فرانسه تعهدی دادند به این مضمون که «هدف دو دولت از جنگ در شرق آزادسازی کامل ملتها و برپایی دولتها و سازمانهای ملی در سوریه و عراق است که ملتهای منطقه به دلخواه خود به آن دست بزنند» و این موضوع در شماره ۱۴۰ مورخه پانزدهم نوامبر ۱۹۱۸ روزنامه العرب منتشر گردید. ما اهالی کربلا در امثال اوامر شما اجتماع کرده و پس از مشاوره و بررسی امور برحسب اصول اسلامی و طبق تصمیمی که گرفتیم دایر بر اینکه در پرتو یک پرچم اسلامی عربی زندگی کنیم، یکی از فرزندان شریف حسین را انتخاب نمودیم تا بعنوان «امیر» منصوب شده و مجلسی با انتخاب ملت عراق در کنار او قرار گرفته تا قوانین لازم و هماهنگ با روحیه ملت عراق را تصویب نماید.

تحریر شده در پانزدهم شوال ۱۳۳۷ هجری

## پیوست شماره «۵»

### نامه مجتهد بزرگ به فیصل

والاحضرت امیر فیصل، فرزند اعلیحضرت پادشاه عرب خلدالله ملکه.  
پس از دعا برای دوام عزت شما به اطلاع می‌رسانیم که هنوز اخباری پیرامون  
فداکاری شما برای احیای جامعه عرب که نشانه‌ای از عظمت والای اسلام است، می‌شنویم.  
درود برتعصب اسلامی شما و خداوند پایه‌های حکومت شما را مستدام دارد تا  
مورد مباهات مسلمانان باشد. ستمهایی که در هر لحظه بر ملت مظلوم عراق و  
اهانت‌هایی که به ارزشهای تاریخی و سنتهای اسلامی آنان وارد می‌شود، بر شما پنهان  
نباشد. و چون ظلم به حد اعلای خود رسیده و دیگر قابل تحمل نیست، از هر جهت  
براین ملت فشار وارد می‌شود تا جایی که قادر نیست صدای خود را به‌سمع ملی  
که نسبت به ضعف شفق نشان می‌دهند، برساند. لذا شیخ محمد باقر شبیبی را مأمور  
ساختیم تا شما را از اعمال ظالمانه‌ای که در عراق صورت می‌گیرد آگاه سازد و شما  
نیز آن را به اطلاع مطبوعات آزاد سراسر جهان و به‌صراحت به اطلاع دولتهای  
اروپایی و آمریکایی برسانید تا بتوانیم از این طریق به هدفهای عالی‌ه خود دست  
یابیم. مطمئن باشید که عراقیان تحمل سکوت در برابر ظلم را ندارند، لذا به یاری  
برادرانتان که شما را انتخاب کردند بشتابید و خواستار استقلال کشورتان شوید و  
اجازه ندهید خارجی‌ان راهی برای گسترش نفوذ خود به این کشور اسلامی پیدا  
کنند. مؤید و پیروز باشید.

۷ رمضان ۱۳۳۸ هجری

محمد تقی الحائری الشیرازی

## پیوست شماره «۶»

### عریضه نمایندگان

حضرت کمیسر عالی محترم

بخوبی می‌دانید که ملت در تظاهرات شب هفتم ماه رمضان جاری مطابق شب ۲۶ ماه مه، ما را مأمور ساخت تا با مأموران رژیم اشغالگر مذاکره کرده و بخواهیم که سه‌خواستۀ زیر را سریعاً بمرحلۀ اجرا بگذارند:

یکم— تشکیل سریع کنگره‌ای که با خواسته‌های امت عراق هماهنگی داشته باشد و بتواند نوع حکومت داخلی و چگونگی روابط خارجی آن را تعیین کند.

دوم— دادن آزادی به مطبوعات، تا مردم بتوانند آزادانه نظرات و خواسته‌های خود را بیان کنند.

سوم— لغو محدودیتهایی که از یک طرف در برابر پست و تلگراف داخل کشور و از طرف دیگر سایر کشورهای مجاور و دیگر کشورها برقرار شده است تا مردم بتوانند آزادانه با همدیگر تفاهم کرده و از سیاست جهانی آگاهی یابند.

ما بعنوان نمایندگان بغداد و کاظمین، از شما می‌خواهیم که با سه‌خواستۀ فوق در اسرع وقت موافقت کرده و درباره‌ی نیازمندی خود در جهت اجرای این خواسته‌ها با دولت خود تماس بگیرید. از نظر دور نماند که پذیرش خواسته‌های فوق و اجرای آن چه نقشی در حفظ امنیت و آرامش و صلح عمومی خواهد داشت. از فرصت استفاده کرده احترامات فائقه را تقدیم می‌دارد.

۲ ژوئن ۱۹۲۰ میلادی

امضای نمایندگان

## پیوست شماره «۷»

### نامه مجتهد بزرگ به کارمند انگلیسی مسئول اسرای جنگ

بسم الله الرحمن الرحيم

پس از سلام و درود، بر شما پنهان نیست که اسرا در شریعت اسلام چه موقعیت باارزشی دارند. پس توجه کردن به آنان الزامی است. لذا به شما توصیه می‌کنم که بطور دائم با آنان در تماس بوده و از وضعیت و احوال سلامتی و معاش آنان آگاه باشید، زیرا آنان امانتی محترم در دست شما هستند. لذا بر شماست که بیش از گذشته به وضع آنها رسیدگی کرده و آسایش آنان را فراهم کنید. من رجاء واثق دارم که این تکلیف را که یک تکلیف شرعی و انسانی است، اجرا خواهید نمود. من به شما این مأموریت را دادم تا به آنان رسیدگی کنید و در اجرای آن عذری نیاورید. مؤید باشید.

شیخ الشریعه اصفهانی

(مهر)

## پیوست شماره «۸»

### نامه مجتهد بزرگ به جانشین کمیسر عالی

حضرت نایب کمیسر عالی در عراق «دامت برکاته»

نامه مورخه ۱۹۲۰/۷/۲ میلادی شما را دریافت کردیم و از مقاصد شما و خواسته فرمانده کل ارتشهای اشغالگر آگاه شدیم. قبلاً هم در مورد لزوم اتخاذ اقدامات مفید و بازگشت تبعیدشدگان و ابراز محبت نسبت به عوام — چه شهری و چه روستایی — قبل از اینکه اوضاع بحرانی تر شده و زمام امور از دست خارج گردد و نتوان آن را مهار کرد، به شما یادآوری کرده بودم. و حالا که اوضاع به آنجایی رسیده که مایل نبودیم و مردم اظهار می‌دارند حضرت آیت... شیرازی «دامت برکاته» به ما دستور سکوت می‌دهند، می‌بینیم که دولت همه‌روزه گروهی را بدون گناه و بدون سؤال و جواب بازداشت می‌کند. آنچه را که درباره فساد و تخریب در قطار ذکر کرده‌اید، به دنبال دستگیری عده‌ای از اهالی کربلا صورت گرفت. در واقع این تخریب و بخشی از ناآرامیها معلول سیاست خود افسران انگلیسی است. آنها شعلان رئیس ظوالم را بدون گناه دستگیر کردند و همین دستگیری باعث ریختن خون زیادی در رمیتیه شد. عشایر شامیه و رؤسای آن قبل از دستگیری حاج فحیف و خواهرزاده اش صلال قصد ملاقات با مسئولان دولتی را داشتند ولی این دستگیری آنان را ناراحت کرد. سکوت حاج فحیف و تعهد او نسبت به صالح و اطاعت وی از دولت برای همگان شناخته شده می‌باشد. و اما اکثر دزدیها از قافله‌ها، در زمانی که دولت امور استان را به فراموشی سپرده موضوعی است عادی. تنها علت هیجان مردم این است که معتقدند آنهایی که دستگیر شده‌اند، فقط بدان

پیوست شماره ۸ ۲۰۳

جهت گرفتار آمدند که خواستار حقوق حقه و قانونی خود شده‌اند. وقتی که فرزند آیتا.. شیرازی که منزله از هر گناه می‌باشد دستگیر می‌شود، دیگر چه کسی می‌تواند تأمین داشته باشد؟

۲۱ شوال ۱۳۳۸ هجری

شیخ الشریعه

## پیوست شماره «۹»

### نامه شیوخ قبایل به عبدالله بن الحسین

اعلیحضرت عبدالله اول پادشاه عراق «دامت سطوته»

اعلیحضرتا! ملت عراق که آن اعلیحضرت را بعنوان پادشاه قانونی خود انتخاب کرد، از خبر ورود موکب عالی شما به مصر و ملاقات مأموران دولت انگلیس با شما آگاه شدند. انگلیسیها می خواهند برای رسیدن به هدفهای خود، عراق را تحت الحمایه سازند در صورتی که ملت عراق به هیچ نحوی این سیستم را پذیرا نیست و آن را رد می کند. ما سادات رؤسای عشایر سماوه، ربیثه و سواد عراق مانند سایر رهبران عراق و نمایندگان افکار عمومی مقدم مبارک را برای تکیه زدن بر تخت سلطنت منزله از هرگونه دخالت خارجی گرامی می داریم. برقرار باشید.

۱۵ شوال ۱۳۳۸ هجری

رؤسای اعاجیب	عبدالعباس بوخشه، حسین الصندوح
رؤسای البوحسن	ناصرالحسین، علی العبدالله
رئیس بنی زریج	عبدالعباس الفرهود
رؤسای ظوالم	ساجت الثوینی، غثیث الحرجان،
	شعلان ابوالجون و سلطان شنابه

## پیوست شماره « ۱۰ »

### تشکیل شورای وزیران

طبق بیانیه مورخه ۱۷ ژوئن ۱۹۲۰، که در آن اعلام شد دولت انگلستان با تشکیل مجلس نمایندگان برای تصویب قانون اساسی عراق موافقت کرده، و تا زمان تشکیل چنین مجلسی که قانون اساسی را وضع خواهد نمود، ارجح است یک دولت ملی و موقت که زیر نظر من و با راهنماییهای من کار می کند تشکیل گردد. لذا من ژنرال پرسی کاکس، به استناد اختیاراتی که به من واگذار شده و بعنوان کمیسر عالی عراق اعلام می دارم:

۱. شورای وزیرانی تشکیل می گردد مرکب از نخست وزیر و وزرای کشور، دارایی، اوقاف، دادگستری، آموزش و بهداشت، دفاع، مشاغل عمومی، بازرگانی و وزرای مشاوره که برحسب نیاز انتخاب می شوند.

۲. تا زمان تدوین و اجرای قانون اساسی، شورای وزیران و وزرای تحت نظر من، امور دولت را اداره می کنند، به استثنای امور خارجه و عملیات جنگی و امور کلی نظامی.

بغداد ۱۱ نوامبر ۱۹۲۰

پرسی کاکس  
کمیسر عالی



## پیوست شماره «۱۱»

### اعلامیه عفو عمومی

کمیسر عالی خوشوقت است بنام دولت خود، عفو عمومی را نسبت به کلیه محکومین سیاسی بشرح زیر اعلام نماید:

۱. عفو شامل کلیه کسانی می‌شود که در انقلاب ۱۹۲۰ و ارتکاب جرایمی که مربوط به آن انقلاب است، شرکت داشته‌اند. تمام بازداشت‌شدگان و زندانیان آزاد شده و کلیه کسانی که از کشور بعنوان فرار خارج شده‌اند می‌توانند بدون ترس از تعقیب مراجعت کنند، به استثنای:

۱. کسانی که کارمند دولت در اراضی اشغال شده بوده و حقوق دریافت می‌کردند و در انقلاب نیز شرکت داشتند. پرونده این عده بطور جداگانه رسیدگی می‌شود.

۲. اشخاص زیر که تصور می‌شود در جرایم وحشیانه شرکت داشته و یا برای انجام آن مردم را تحریک کرده و اینک فراری هستند.

یکم— ضاری و دو فرزندش خمیس و سلیمان، سرب و سلوپی فرزندان مجباس، دحام این فرحان، تمام افراد قبیله زویع و تمام کسانی که متهم به قتل مرحوم سرتیپ لیچمن و یا تحریک به قتل وی شده‌اند.

دوم— جمیل بک و حامد (حمید) افندی دیونی که متهم هستند برای قتل مرحوم سروان بارلو و ستوان استیوارت و دیگر کارمندان انگلیسی در تل‌عفر تحریک کرده‌اند.

سوم— جاسم المعیلو از قبیله مهدیه متهم به قتل مرحوم سروان رگلی<sup>۱</sup>.  
چهارم— محمد ملامحمود از بهاهه متهم به قتل مرحوم برادفیلد<sup>۲</sup> و حسن-  
العبد و جاسم العوض از قبیله بنی تمیم متهم به قتل بوخنان<sup>۳</sup>.  
پنجم— ناصر ابن اریضیر (عریضیر) و علیوی الجاسم و ابن دریمیدی که همگی  
متهم به قتل اسرای انگلیسی هستند.

ششم— بسبوس ابن مهوس و نعمه ابن ضعینه از قبیله الجوابر متهم به قتل  
افسرانی از نیروی هوایی سلطنتی انگلیس.

هفتم— فالح ابن سفراعجیرب از قبیله الجوابر متهم به تحریک برای قتل  
ستوان هدگار<sup>۴</sup> و پنج نفر انگلیسی توپچی کشتی گرین فلائی.

۳. در مورد کسانی که هیچگونه رابطه‌ای با انقلاب ۱۹۲۰ ندارند ولی  
به زندان افتاده و یا تبعید شده‌اند و یا بخاطر جرمهای سیاسی که قبل از انقلاب  
مرتکب شده‌اند فراری هستند، کمیسر عالی اختیار دارد آنان را شامل عفو قرار داده  
بشرط آنکه پرونده هر یک از آنان به محض فرستادن تقاضایی به نزدیکترین نمایندگی  
انگلیس و یا مستقیماً برای کمیسر عالی، بطور جداگانه رسیدگی شود.

۳۰ مه ۱۹۲۱

امضا

پرسی کاکس

کمیسر عالی در عراق

## پیوست شماره «۱۲»

### دستوراتی که به شورای وزیران داده شد

یکم— برشورای وزیران لازم است که این موضوع را مد نظر قرار دهد که تا زمان تشکیل یک مجلس ملی برای تدوین قانون اساسی عراق، من کمیسر عالی شخصاً و بطور مستقیم در قبال دولت متبوع در مورد اداره امور کشور مسئول هستم... لذا هرگونه اختلاف نظری که در مورد مسائل مطرح شده، میان من و شورای وزیران رخ دهد، تصمیم آخر را من اتخاذ می‌کنم.

دوم— چون انتخاب مجلس ملی و تشکیل آن نیاز به زمان دارد، لذا برای اداره امور «به استثنای امور سیاست خارجی و موارد نظامی» تصمیم گرفتم اقداماتی زیر نظر مستقیم من انجام شود. از جمله اقدامات مزبور، تشکیل شورای وزیران مرکب از رئیس دولت و تعدادی وزیر که عده‌ای از آنان بعضی امور را نظارت و عده‌ای دیگر بدون وزارتخانه خواهند بود.

سوم— رئیس هر تشکیلات دولتی، وزیر مسئول آن تشکیلات خواهد بود و با شرایط زیر، اداره آن بعهده وی واگذار می‌شود: (الف) اینکه شورا کارهای وزرا را نظارت کند. (ب) نظرات کارمند انگلیسی که بعنوان مستشار در تشکیلات مختلف تعیین می‌کنم، مدنظر قرار گیرد. در مورد این مستشارها باید بگویم که پستهای آنان مشورتی است، نه اجرایی. ولی رجاء واثق دارم شورای وزیران و وزیران کاملاً درمی‌یابند این عده کارکنان را بخاطر اطلاعات وسیع آنان در امور اداری و مسائل متعلق به ادارات تابعه وزارتخانه‌ها، بعنوان مستشار برگزیدم و لذا می‌بایستی آرا و نظریات آنان مورد توجه قرار گیرد. (ج) برای شورای وزیران کاملاً روشن باشد که

تصمیم آخر را من می‌گیرم.

چهارم— این طور بنظر می‌رسد که بهترین راه برای رسیدگی به امور هر وزارتخانه آن است که امور مزبور را از طریق مستشار مربوطه به وزارتخانه ارجاع کنیم. مستشار مربوط هم مواظف است تمام پرونده‌ها و مدارکی را که تحویل می‌گیرد بدون تأخیر به وزیر مسئول تسلیم کند تا وزیر بتواند پس از مشورت با مستشار خود، اقدام مقتضی را اتخاذ نماید. ضمناً اگر وزیری بخواهد تصمیمی در مورد مسئله‌ای مربوط به وزارتخانه خود اتخاذ کند، باید یا مستشار را برای کسب نظر او فرا خواند و یا بوسیله مستشار دستور لازم را به اداره تابعه بدهد تا مستشار بتواند قبل از اینکه مسئله جنبه اجرایی پیدا کند، نظر خود را بدهد.

پنجم— اگر وضع به همین ترتیب باشد، لازم است در صورت بروز اختلاف نظر جزئی میان وزیر و مستشار او، اقدامات مقتضی به شرح زیر اتخاذ گردد:

(الف) در صورتی که مستشار نظری به وزیر مربوطه بدهد و آن وزیر احساس کند که نمی‌تواند نظر مستشار را اجرا نماید، می‌تواند او را فرا خواند تا حضوراً با هم مشورت کنند. و اگر مستشار دریا بد که موضوع بی‌اندازه حساس بوده وفایده‌ای از ادامه بحث و بررسی و مشاوره نیست، می‌تواند از وزیر بخواهد تا موضوع را به شورای وزیران ارجاع کند. در آن صورت وزیر موظف است هرگونه اقدامی را در مورد آن موضوع متوقف سازد، تا شورای وزیران تشکیل شده و به موضوع رسیدگی کند. در فاصله‌ای که موضوع برای رسیدگی به شورای وزیران ارجاع شده، وزیر و مستشار این حق را دارند که موضوع را با کمیسر عالی در میان بگذارند. و بدین ترتیب خواهی توانست بدون آنکه به هیچ یک از طرفین گرایش پیدا کنم، طبق ماده دهم این دستورالعمل نظر خود را به شورای وزیران بدهم.

ششم— بر شورای وزیران لازم است جلسات منظمی هر هفته یکبار، و در صورت لزوم بیشتر تشکیل دهد.

هفتم— برای اینکه شورا بتواند کارها را به آسانی و سریعاً انجام دهد، باید دبیر کلی شایسته و با تخصص تعیین و فوراً چند نفر منشی برای او انتخاب شود.

هشتم— هر پرونده‌ای که برای بررسی به شورا داده می‌شود باید از طرف وزیر مربوطه برای دبیرکل ارسال و نامبرده به نوبه خود دستورکار هر جلسه را

تنظیم و بشرح زیر توزیع کند:

(الف) کمیسر عالی.

(ب) تمام اعضای شورای وزیران و مستشاران آنها حداقل ۲ ساعت قبل از تشکیل جلسه. شورا طبق قوانین حق رسیدگی به پرونده‌هایی را که در دستور کار قرار نگرفته است، ندارد. ولی نباید این موضوع قطعی تلقی شود، زیرا ممکن است مسئله حساسی مطرح شود که می‌بایستی فوراً به آن رسیدگی گردد.

نهم— دبیرکل در تمام جلسات حضور می‌یابد و صورتجلسه‌های مربوطه را با ذکر مواردی که تصمیماتی درباره آنها اتخاذ شده می‌نویسد. این صورتجلسه‌ها طی ۲ ساعت پس از تشکیل جلسه نوشته شده و دبیرکل آن را امضا کرده و نسخه‌هایی بشرح زیر ارسال می‌دارد:

(الف) کمیسر عالی.

(ب) هریک از وزرا و مستشاران. هر یک از وزرا مسئول اجرای تصمیماتی است که شورا در مورد وزارتخانه او اتخاذ می‌کند. وزیر مربوطه سپس گزارشی برای دبیرکل می‌فرستد و او هم به نوبه خود شورا را از چگونگی اجرای تصمیمات آگاه می‌سازد. از مواردی که در شوراها رسمی مدنظر قرار می‌گیرد، این است که موارد گفتگوی جلسات آن سری مانده و خارج از جلسات افشا نمی‌گردد.

دهم— تمام تصمیمات شورای وزیران، پس از امضای من بعنوان رئیس حکومت، قطعی و قابل اجرا می‌شود. و ضمناً بعنوان کمیسر عالی این حق را برای خود محفوظ می‌دارم که هر یک از تصمیمات متخذه در شورای وزیران را بر طبق منافع عمومی لغو و یا تغییر دهم.

یازدهم— مستشار هر وزارتخانه‌ای هنگام مطرح شدن مسائل مربوط به وزارتخانه او می‌تواند در جلسات شورای وزیران حضور یابد و ضمناً حق دارد در مورد بررسی آن مسئله اظهار نظر کند ولی حق رأی دادن ندارد.

دوازدهم— امید قطعی دارم این دستورالعمل که مربوط به انجام کار در شورای وزیران کشور و وزارتخانه‌های مختلف می‌باشد و از طرفی روابط آنها را با من و از طرف دیگر با مستشاران مربوطه بنظم درمی‌آورد، باعث براه افتادن منظم چرخ کارهای اداری دولت خواهد شد.

سیزدهم— بخوبی می‌دانید اداره کردن استانهای مختلف و شهرستانهای عراق، مانند گذشته در اختیار افسران سیاسی انگلیسی است و کارمندان اداری درجه دوم بعنوان فرماندار و مدیر و غیره در اختیار آنان می‌باشند. کما اینکه می‌دانید سازمان اداری در بعضی از استانها دچار نوعی آشفتگی می‌باشد و سربازان انگلیسی هم هنوز آنجا حضور دارند. لذا مشکل است که تشکیلات نظامی انگلیس را در بعضی مناطق تغییر داد و در اوضاع فعلی آن را بدست کارمندان عراقی سپرد. از طرف دیگر استانهایی وجود دارد که می‌توان در آنها بمحض پیدا شدن کارمندان شایسته عراقی اقداماتی برای انتقال امور اداری از دست انگلیسیها بدست عراقیان انجام داد. چهاردهم— و چون مأموریتی که بعهدۀ شورای وزیران واگذار شده عبارت از اتخاذ اقدامات اداری بمنظور تسریع در آرام کردن اوضاع استانهاست، لذا مجلس باید هرچه سریعتر افراد ملی و شایسته‌ای را در نظر گرفته تا بتدریج در آن پستها گمارده شوند. موقعی که اعضای شورا تصمیم مزبور را گرفتند، لیست اسامی مورد نظر را به من ارائه دهند تا مورد بررسی قرار گرفته و دستورات لازم داده شود.

## پیوست شماره «۱۳»

### برکناری طالب النقیب از کابینه و تبعید وی

دوشنبه ۱۸ آوریل ۱۹۲۱

کمیسر عالی مناسب می‌داند علل مستوجبه‌ای را که باعث برکناری طالب- پاشا از کابینه و تبعید وی از بغداد شد به اطلاع ملت برساند.

کمیسر عالی قبل از عزیمت به قاهره بارها به ملت اعلام و در گفتگوهای خود با کارمندان و اعیان کشور تأکید کرد که وی و همچنین دولت متبوعه مایل هستند آزادی ملت عراق را در اظهار نظر و دادن رأی از طریق تشکیل دولتی که باب طبع آنان باشد، تضمین نمایند.

موقعی که کمیسر عالی از مسافرت قاهره بازگشت، در برابر پرسشهایی که پیرامون آینده کشور از او شد، همین نظر را پیش روی طالب پاشا مطرح کرد.

صبح روز شانزدهم ماه جاری کمیسر عالی از مضمون نطقی آگاه شد که طالب پاشا در ضیافت شامی که روز چهاردهم ماه به افتخار یک میهمان انگلیسی برپا داشت، ایراد کرده بود. آن میهمان انگلیسی برای مدت کوتاهی به بغداد سفر کرده بود. در آن نطق، و پس از تکرار این پرسش از میهمان انگلیسی خود دایر بر اینکه آیا می‌تواند در مورد تعهداتی که کمیسر عالی پیرامون سیاست دولت انگلستان داده بود، اطمینان بدهد، و پس از اینکه از وی پرسید آیا می‌تواند بعضی از کارکنان انگلیسی را که با کمیسر عالی همکاری می‌کنند، برکنار سازد، طالب- پاشا یادآور شد که با توافق هموطنان خویش تصمیم گرفته‌اند تضمین اجرای تعهدات قبلی را از دولت انگلیس بگیرند. سپس رو بطرف شیخ ربیع و شیخ سالم

خیون که جزو مدعوین بودند کرد و گفت اگر از انگلیسیها عملی برخلاف آنچه تعهد شده است روی دهد، باید بدانند که امیر ربیعہ و افراد مسلح قبیلہ او که بالغ بر بیست هزار نفر هستند و شیخ سالم خیون و افراد قبیلہ وی چه قدرتی برای پاسخ دادن دارند. او جسارت را به جایی رسانید که حتی حضرت والی را هم تهدید کرد. کمیسر عالی هیچگونه شکی نسبت به وفاداری دو شیخ یاد شده در بالا به خود راه نمی دهد. کما اینکه در مورد خلوص و وفاداری حضرت والی و علو اخلاق او شکی ندارد ولی معتقد است که اگر ایشان نسبت به این تهدیدات در مورد بکار بردن نیروی مسلح علیه دولت فخیمہ انگلیس آن هم از جانب شخص مسئولی مانند طالب پاشا سکوت کنند، من بمنظور حفظ قانون و نظم بر خود لازم می دانم ز فرماندهی کل بخواهم تا اقدامات لازم را برای برکناری طالب پاشا اتخاذ کند. طالب پاشا شب شانزدهم ماه، بغداد را ترک گفت.



## پیوست شماره «۱۲»

### نامه مزاحم الپاچه چی به شیخ خزعل

بصره، ۹ مارس ۱۹۲۱ میلادی

حضرت سردار! پس از تشرف به بوسیدن دستان مبارک بعرض می‌رساند که طبق دستورات شما به بغداد رفتم و با اشخاص مورد نظر گفتگو کرده، و آنها را همان‌طور که پیش‌بینی کرده بودم، دیدم. مشاهده نمودم که اوضاع سخت عوض شده و قانع کردن دیگران در مورد آنچه مورد نظر است از مشکلترین امور و حتی محال می‌باشد. از دو نفر یاد شده دو نامه گرفتم و با حاج مصطفی فرستادم. اوضاع را به دقت بررسی نموده و از ظاهر و باطن امور آگاهی یافتم و صداقت من نسبت به آن سردار، مرا وادار می‌سازد تا همان گفته‌ای را که یک ماه پیش در حضور شما مطرح کردم مجدداً تکرار کنم که موضوع را خاتمه یافته تلقی نمایم زیرا تلاش در راه آن، اگر ضرری نداشته باشد، هیچگونه نفعی هم دربر نخواهد داشت. قبل از مسافرتم به بغداد، حاج حسین العطیه و شیخ غضبان نزد من آمدند و از من خواستند تا جهت اجازه دادن به شیخ برای رفتن به بغداد و عرضه کردن خواسته خود به دولت توصیه‌ای بنویسم که همین کار را کردم و نمی‌دانم در این سفر موفق خواهد شد یا خیر.

و در پایان به اطلاع برسانم که من کماکان همان بنده وفادار سردار هستم.  
خداوند عمر شما را طولانی کند.

ارادتمند

مزاحم الامین الپاچه چی

## پیوست شماره «۱۵»

### نامه‌های نوری السعید و جعفر العسکری به شیخ خزعل

بغداد، ۲۷ آوریل ۱۹۲۱ میلادی

حضرت سردار! پس از تقدیم احترامات شایسته به آن مقام والا به اطلاع می‌رساند که با دوستم مزاحم بک‌پاچه‌چی ملاقات نمودم و ایشان محبت‌های آن حضرت را به این حقیر ابلاغ نمود. محبت‌هایی که با خلوص و امتنان به آن پاسخ می‌دهم. برادر یاد شده در مورد موضوع مورد نظر با من گفتگو کرد و از اینکه نمی‌توانم کاری در این باره انجام دهم، متأسف شدم، زیرا از نخستین روزی که کسوت سربازی به تن کردیم، عادت نموده‌ایم در امور سیاسی مداخله ننماییم. از فرصت استفاده کرده، احترامات فائقه و آرزوهای خالصانه را تقدیم می‌دارم.

ارادتمند

**نوری السعید**

پس از سلام بعرض می‌رساند:

پس از تقدیم احترامات فائقه و درودهای شایسته به آن مقام بعرض می‌رساند که دوست دو جانبه مزاحم بک‌پاچه‌چی محبت‌ها و الطاف شما را به من ابلاغ کرد. از صمیم قلب متشکر هستم و در مورد موضوع مورد نظر معذرت می‌خواهم، زیرا بعلت اشتغال در ارتش حق مداخله در امور سیاسی را ندارم.

۲۷ آوریل ۱۹۲۱ میلادی

ارادتمند

**جعفر العسکری**

## پیوست شماره « ۱۶ »

### تقدیرات نخست وزیر به شریف حسین

از این بشارت شاد شده و برای سلامتی او دعا کردیم و لحظه به لحظه با شوق دیدارش در انتظار مقدم وی می باشیم. در مورد ورود آن والاحضرت، وظایف خود را انجام خواهیم داد، زیرا هم اصل و نسب بودن مرا ملزم به انجام این وظیفه می کند.

۲۰ ژوئن ۱۹۲۱ میلادی

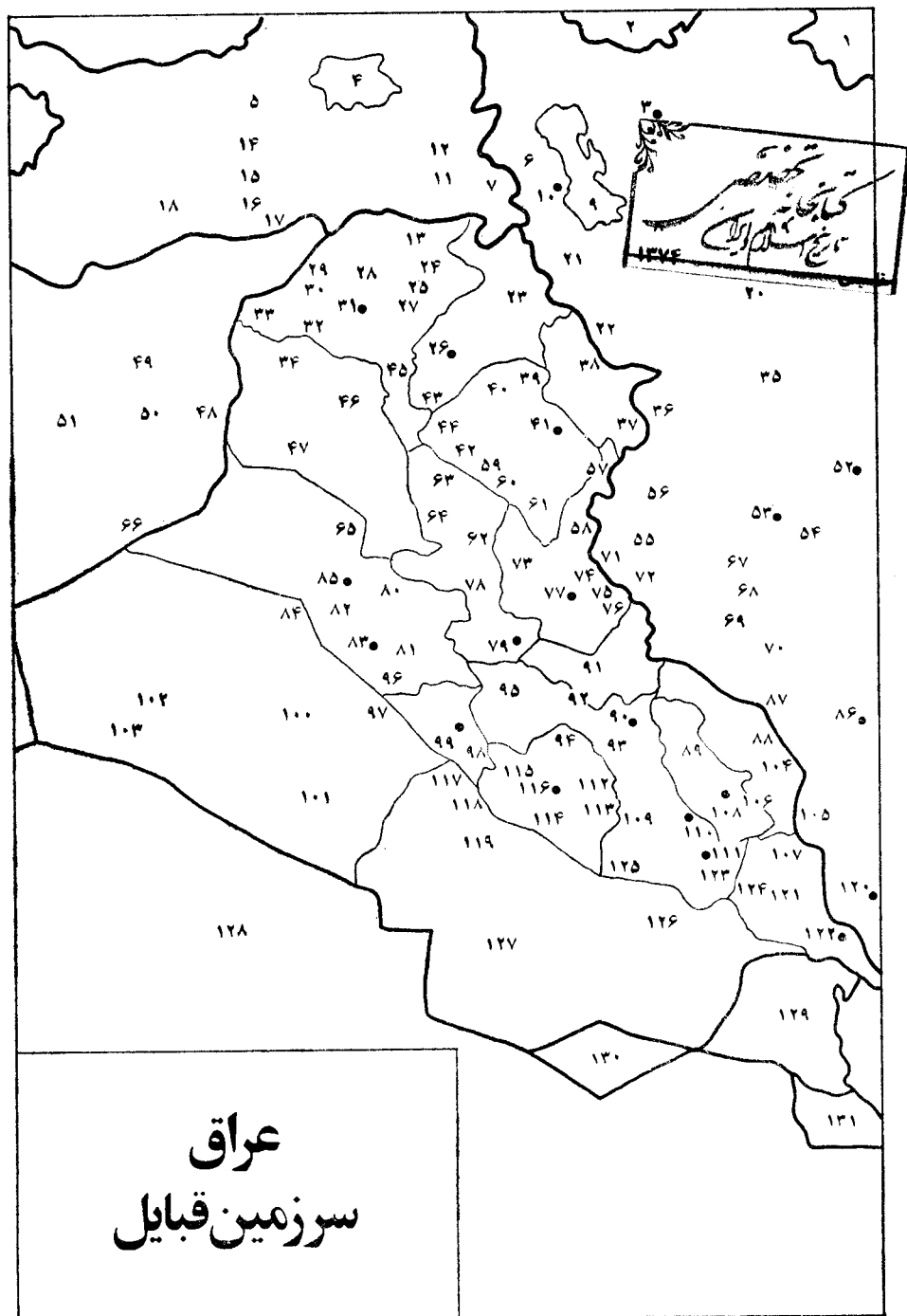
عبدالرحمن النقیب

## پیوست شماره « ۱۷ »

### اعضای کابینه ملک فیصل اول

حاج رمزی بک	وزیر کشور
ساسون افندی حزقیال	وزیر دارایی
ناجی بک السویدی	وزیر دادگستری
جعفر پاشا العسکری	وزیر دفاع
عزت پاشا	وزیر ارتباطات و مشاغل عمومی
عبداللطیف پاشا مندیل	وزیر بازرگانی
عبدالکریم افندی الجزایری	وزیر آموزش
دکتر حنا خیاط	وزیر بهداشت عمومی
سید محمد علی الفاضل	وزیر اوقاف

پیوست شماره «۱۸»  
نقشهای از مراکز سکونت قبایل



## شرح نقشه

<p>۱۰۰- عمارات ۱۰۱- صحرای شمالی ۱۰۲- فدغان ۱۰۳- الصبا ۱۰۴- بنی لام ۱۰۵- سوید ۱۰۶- سودان ۱۰۷- آلبومحمد ۱۰۸- عماره ۱۰۹- خفاجه ۱۱۰- منتفگ ۱۱۱- ناصریه ۱۱۲- بنی ریزاب ۱۱۳- آلبوحسان ۱۱۴- الطوالیم ۱۱۵- خزاعیل ۱۱۶- دیوانیه ۱۱۷- غزالات ۱۱۸- گیبیل ۱۱۹- بنی کلام ۱۲۰- خربشهر ۱۲۱- الحصری ۱۲۲- بصره ۱۲۳- جمیلات ۱۲۴- بنی خلیل ۱۲۵- سكرات ۱۲۶- شریقات ۱۲۷- صحرای جنوبی ۱۲۸- عربستان سعودی ۱۲۹- کویت ۱۳۰- منطقه بیطرف ۱۳۱- منطقه بیطرف</p>	<p>۶۷- جلالوند ۶۸- خزاعه ۶۹- علی شپرواك ۷۰- دوستان ۷۱- کلهر ۷۲- ایوان ۷۳- چاچای رادی ۷۴- دیالی ۷۵- رویان ۷۶- دالفا ۷۷- یغویه ۷۸- تمیم ۷۹- شهر بغداد ۸۰- آلبوذیاب ۸۱- آلبوفهد ۸۲- آلبورایان ۸۳- رمادی ۸۴- دانی کدیس ۸۵- دلیم ۸۶- دزفول ۸۷- پشتکوه ۸۸- بنی لام ۸۹- بنی لام ۹۰- کوت ۹۱- شمرطوقه ۹۲- جبشی جلا دیان ۹۳- بنی راضی ۹۴- آلبوسلطان ۹۵- معاسره ۹۶- عمارات ۹۷- خرداله ۹۸- بنو حسن ۹۹- کربلا</p>	<p>۳۴- معاسره ۳۵- ماندومی ۳۶- سلطانیه ۳۷- شیخان ۳۸- پیشدر ۳۹- شواک ۴۰- آلبو محمدان ۴۱- کرکوک ۴۲- کاکائی ۴۳- دیزائی ۴۴- جبور ۴۵- حمدان ۴۶- شمر ۴۷- صحرای جزیره ۴۸- خابور ۴۹- سوریه ۵۰- ال سطا ۵۱- اقايدات ۵۲- همدان ۵۳- باختران ۵۴- کلوند ۵۵- کلهر ۵۶- قران ۵۷- تالادانی ۵۸- باجلان ۵۹- داودا ۶۰- بیات ۶۱- گیزها ۶۲- آلبونیسان ۶۳- الغزیل ۶۴- بغداد ۶۵- دلیم ۶۶- آلبوردانی</p>	<p>۱- شوروی ۲- شوروی ۳- تبریز ۴- دریاچه وان ۵- ترکیه ۶- شکاک ۷- بیگ زاده ۸- شاهسون ۹- دریاچه ارومیه ۱۰- ارومیه ۱۱- محمدان ۱۲- جراوی ۱۳- بندر بالا ۱۴- رشکوتان ۱۵- استورک ۱۶- هاورک ۱۷- الیفان ۱۸- چونان ۱۹- شاقارقی ۲۰- افشار ۲۱- پیراناقی ۲۲- اجاقی ۲۳- بالک ۲۴- زیباری ۲۵- هرکی ۲۶- اربیل ۲۷- شکاک ۲۸- یزیدیان ۲۹- ماشان ۳۰- جبور ۳۱- موصل ۳۲- تلعفریان ۳۳- یزیدیان</p>
--	--	---	---

عراق

